

نویسنده:

شیخ محمد علی خالدي
(سلطان العلماء)

شرح الراجعین نووی



نشر احسان

کفیه

www.aqeedeh.net

این کتاب از کتابخانه عقیده دریافت شده است

www.aqeedeh.com



﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾
«پس به آن بندگانم مرده به، کسانی که سخنها را می شنوند، آنگاه از بهترینش پیروی می کنند.»

کتابخانه عقیده

بزرگترین کتابخانه الکترونیکی فارسی

حدیث اول

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي حَفْصٍ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ إِمْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ» رواه إماما المحدثين: أبو عبد الله محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة بن برد زبه البخاري، وأبو الحسين مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيري النيسابوري: في صحيحيهما اللذين هما أصح الكتب المصنفة.

ترجمه حدیث:

بخاری و مسلم از امیر المؤمنین ابی حفص عمر بن الخطاب رضي الله عنه روایت کرده اند که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: این است و غیر از این نیست که کردار به نیت است و هر کس از کردارش به حسب نیتش اجر و ثواب می گیرد. پس هر کسی که هجرت و انتقال او به مدینه به سوی خدا و پیغمبرش بوده باشد، پس ثواب این هجرت به سوی خدا و پیغمبر اوست و هر کس که هجرتش به خاطر مال دنیا بوده باشد و یا به خاطر زنی که بخواهد با او نکاح نماید، اهمیت هجرت او برابر همین همت اوست.

این حدیث را دو پیشوای علماء حدیث که امام محمد بن اسماعیل بخاری و امام مسلم بن الحجاج نیشابوری باشند و در دو کتاب صحیح که معروف به صحیحین یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم باشد و صحیح ترین کتاب تصنیف شده در این

زمینه می باشد، روایت کرده اند و مختصری از زندگی این دو پیشوای عظیم الشان در صفحات پیش گذشت.

شرح حدیث:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ: محققاً کردارها به نیت ها است. به چند معنی است: این که هر کرداری که مخلصانه به نیت انجام آن در راه خدا نباشد، آن کردار ارزشی ندارد. دوم این که صحت اعمال به نیت است و هر عملی که نیت همراه ندارد، صحیح نیست. سوم این که نیت عمل قلبی به معنی تصمیم گرفتن است و بنا به مثل معروف «خواستن توانستن است» و اگر انسان نیت بنماید و بر آن تصمیم بگیرد، عمل آن آسان خواهد بود. نیت به چه معنی است؟ نیت به معنی قصد کردن که این کار را برای خاطر خدا انجام می دهیم. محل نیت، قلب است و باید دل متوجه کار گردد. به زبان آوردن نیت مستحب است، تا در موقع نیت، زبان و گوش هم در آن تصمیم خیر شرکت جویند در تلفظ به نیت، علماء بر استحباب آن اتفاق دارند.

علامه ابن القیم مخالف استحباب تلفظ است، در حالی که در تلفظ به نیت حج یعنی احرام حج به «أَحْرَمْتُ بِالْحَجِّ لِلَّهِ تَعَالَى» ایشان هم موافقند پس دیگر عبادات هم مانند حج است. بنابراین مقصود از نیت، خواستن رضای خدا و متوجه ساختن دل به سوی اوست و همراه ساختن برای تلفظ برای شرکت در آن و اعتراف به آن است. و اهمیت کار بستگی به اهمیت نیت دارد، هر چند مقاصد، عالی تر و اخلاص در آن بیشتر باشد اهمیت عمل بیشتر و نفع آن ظاهرتر و عام تر خواهد بود و عملی که از روی غفلت و بدون حضور قلب باشد، چون اثری روی دل و اعضاء نمی گذارد، بی ارزش است «و إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»: هر کس به حسب نیتش بهره از کردارش دارد. اگر عمل خالص برای خدا باشد، رضای خدا و ثواب بی شمار آن و عاقبت خیر آن به بار آورد و اگر قصد از عمل، مال دنیا و یا زن باشد، پیدا است که مدت بقای مال دنیا و وفای زن و فرزند رفیق نیمه راه است. همین که حیات شخص به آخر رسید، دستش از آن کوتاه خواهد شد. در حالی که اگر عمل و جهد و کوشش برای خدا انجام گیرد، مالی

مبارک تر و زنی مهربانتر و فرزندی شایسته تر به بار آورد. پس رضای خدا و پیغمبر را چه طور می توان با چیز دیگر مقایسه نمود؟

ببین چقدر بلیغ است: «فَمَنْ كَانَتْ هَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ.» کسی که هجرت او به سوی خدا و پیغمبر باشد، پس جزایش همین توفیق بر هجرت به سوی خدا و پیغمبر است، برای این که رضای خدا و دعای پیغمبر را به همراه دارد. و کدام ثواب می تواند با آن برابر باشد؟

و اما: «وَمَنْ كَانَتْ هَجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا، فَهَجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.» کسی که در هجرت کردن خدا را به خاطر نیاورد و فداکاری در راه یاری پیغمبر در دل کور شده اش خطور نکرد، پس جزای او همان از دست دادن رضای خدا و پیغمبر و به دست آوردن مال و زنی است که به خاطر آن هجرت کرده است. این چنین شخصی که همتش شکم و شهوت است، ارزشش هم بنا به همان مثل معروف است: «مَنْ كَانَ هَمُّهُ بَطْنُهُ فَقِيمَتُهُ... مِنْ بَطْنِهِ.»

در این حدیث حکمت‌هایی نهفته است. یکی این که همیشه نیت را باید نیکو سازد و به همه کس و همه چیز خوشبین باشد و قصد خود را همیشه بر انجام کارهای خیر نماید و در این راه بکوشد تا تسلط این نیت بر دل، باعث خوب ساختن اعمال و کوشش کردن در کارهای خیر گردد. دوم این که هرکس می تواند وضع اعمال خود را به حسب نیت خود میزان کند، اگر اعمال خیر ندارد، این خود نشانه آن است که نیت خیر ندارد؛ زیرا نیت هرگاه قوت گرفت و در دل به مرحله تصمیم رسید، یکی از اسباب سعادت است. سوم این که هر عملی را ابتداء نیت خیر بر آن مقدم بدارد تا در همه کارها مأجور گردد و قصد از نیت، جستن خوشنودی خداست و خوشنودی خدا در کارهایی است که اخلاص در آن رعایت شده باشد و ریا و غرض در آن نباشد. چهارم این که همت خود را بلند بگیرد و در همه کارها، خدا و پیغمبر را به خاطر آورد. خدا را به خاطر آورد زیرا آفریننده اوست و بدون همراهی او کاری میسر نمی گردد. پیغمبر را به خاطر آورد تا کارها را از روی پیروی از او انجام دهد؛ زیرا صحت عمل همانا برابری آن با پیروی از پیغمبر است و عملی که برخلاف فرمایشات پیغمبر ﷺ باشد، نتیجه

نمی دهد. پنجم بداند هر عملی که برای خدا انجام نگرفت و پیروی پیغمبر در آن رعایت نشد، باید مزد و ثواب آن را هم از آن کسی خواست که به خاطرش کار را انجام داده است؛ زیرا خدای توانا از هر کاری که خالص برای او نباشد، بیزار است.

عمر بن الخطاب: نسب ایشان در کعب بن لؤی به نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله می رسد. عمر رضی الله عنه امیر المؤمنین پدر ام المؤمنین حفصه دومین جانشین پیغمبر، عامل جمع آوری قرآن، وزیر و مشاور پیغمبر در حضر و سفر و مستغنی از توصیف است. در مستدرک حاکم از علی بن ابی طالب روایت شده است که علی گفت: بارها از پیغمبر شنیدم که می فرمود: «هَذَا هُمَا السَّمْعُ وَالْبَصَرُ»: این دو یعنی: ابوبکر و عمر چشم و گوش من هستند. محبت پیغمبر با او معروف و مشهور است.

علی بن ابی طالب رضی الله عنه دختر خود ام کلثوم را به نکاح عمر در آورد و یکی از فرزندان او را هم نام او ساخت. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است: که درباره عمر فرمود: خدا حق را بر زبان و دل عمر جاری ساخت و فرمود: عمر فاروق است که خدا به وسیله او میان حق و باطل جدایی انداخت. عبدالله بن مسعود از بزرگان صحابه گفت: اسلام عمر، فتح بود. هجرتش نصرت بود. امامت او رحمت بود.

حذیفه یکی از صحابه پیغمبر گفت: از روزی که عمر مسلمان شد، اسلام مانند مردی بود که رو به اقبال می رفت و از روزی که عمر شهید شد، اسلام مانند مردی بود که رو به ادبار می رود. عمر رضی الله عنه در سال ششم مسلمان شد و او چهلمین مرد مسلمان بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و یارانش به مسلمانی عمر زیاد شادمان شدند.

عبدالله بن مسعود گفت: مادر خانه نمی توانستیم نماز بخوانیم تا این که عمر مسلمان شد و به دفاع از ما برخاست و کفار ما را در نماز آزاد گذاشتند. قبل از مسلمان شدن عمر رضی الله عنه پیغمبر و یارانش پنهانی عبادت می نمودند تا این که عمر مسلمان شد و خبر اسلام عمر، مایه خوش وقتی پیغمبر شد و اصحاب پیغمبر از شادمانی «الله اکبر» گفتند.

عمر رضی الله عنه از همان روز که مسلمان شد، اسلام خود را ظاهر ساخت و در تمام مجالس قریش مسلمانی خود را اعلام نمود. قبل از مسلمان شدن هم از بزرگان قریش

بود و سفارت به او واگذار شده بود. حضرت رسول عمر را یکی از «عشره مبشره» به حساب آورد و به این ده تن نوید داد که قطعاً به بهشت می‌روند. این ده تن: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعید، سعد، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیده بن الجراح رضی الله عنهم هستند.

چنان‌که در روایت ابوداود، ترمذی، نسایی و دیگران به ثبوت رسیده است، از حیث علم در بلندترین پایه علمی بود و علماء بر بسیاری علم، وفور فهم و عظمت زهد او اجماع کرده‌اند. از بین صحابه افراد بسیاری حدیث پیغمبر را از عمر روایت کرده‌اند، ازین جمله: عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، طلحه، سعد، عبدالرحمن عوف، ابوذر، ابن عباس، ابن الزبیر، ابوموسی اشعری، ابن مسعود، جابر بن عبدالله، عمرو بن عنبسه، ابولبابه، عمرو بن العاص، براء بن عازب، ابوسعید خدری، ابوهریره، ابن السعدی، عقبه بن عامر، نعمان بن بشیر، عدی بن حاتم، یعلی بن امیه، سفیان بن وهب، عبدالله بن سرجس، فضاله بن عبید، شداد بن اوس، سعید بن العاص، کعب بن عجره، مسور بن مخرمه، سائب بن یزید، فلتان بن عاصم، خالد بن عرفطه، اشعث بن قیس، ابوامامه الباهلی، عبدالله بن انیس، بریده الاسلمی، عبدالله بن الارقم، جابر بن سمره، حبیب بن مسلمه، عبدالرحمن بن ابزی، عمرو بن حریث، طارق بن شهاب، معمر بن عبدالله، المسیب بن حزن، سفیان بن عبدالله، ابو الطفیل، عائشه، حفصه رضی الله عنهم و اینها همه صحابه پیغمبرند.

از تابعین افرادی بسیار از عمر حدیث پیغمبر را روایت کرده‌اند، از آن جمله: مالک بن اوس، عاصم بن عمر، علقمه بن وقاص، ابوعثمان النهدی، اسلم مولا هم، قیس بن ابی حازم، و مردمان بسیاری و همه اجماع دارند بر بسیاری علم و وفور فهم و زهد و تواضع عمر و مهربانی او با مسلمانان و انصاف او و حق‌گرایی اش و تعظیم نمودنش نسبت به آثار پیغمبر و سخت‌گیری او در پیروی از پیغمبر و اهتمام به مصالح مسلمانان و گرامی داشتن اهل فضل و خیر.

و چنان‌که یاد شد، محاسن و خوبیهای او بیش از آن بود که به شمار در آید و گفتار سلف درباره علم عمر معروف است. عبدالله بن مسعود در روز شهادت عمر

گفت: که «عمر تسعة أعشار العلم» یعنی عمر نه دهم علم است.

از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که گفت: همه آنها بی که از مکه به مدینه هجرت کردند، هجرتشان پنهانی بود؛ مگر عمر بن الخطاب که موقعی که قصد هجرت نمود، شمشیر را به کمر بست و کمان را به دوش خود آویزان کرد و تیرهایی چند در دست نهاد و به سوی کعبه آمد و در حالی که بزرگان قریش کنار کعبه نشسته بودند، هفت بار دور کعبه طواف کرد و دگر دو رکعت نماز نزد مقام ابراهیم خواند.

پس از آن به حلقه‌های قریش یعنی به مجالس قریش آمد و گفت همه روسیاه شدید. کسی که بخواهد مادرش داغ دار شود و فرزندش یتیم گردد و زنش بیوه شود، پشت این درّه مرا ملاقات کند. هیچ یک از آنها جرأت نکرد او را دنبال کند.

عمر رضی الله عنه از روزی که مسلمان شد، حضرت را رها نکرد و در تمام مشاهد از بدر و بعد آن همیشه با پیغمبر بود.

جمله احادیثی که از او روایت شده است، پانصد و سی و نه حدیث است که از این جمله: بخاری و مسلم بر بیست و شش حدیث اتفاق دارند و بخاری به تنهایی سی و چهار حدیث و مسلم به تنهایی بیست و یک حدیث روایت کرده‌اند و بقیه در دیگر کتب حدیث روایت شده است.

اما زهد و تواضع عمر رضی الله عنه که عموم مردم از نظر اطلاع بر آن یکسانند در موقع خلافتش جامه‌اش چهارده وصله داشت. در روزی که دنیا در برابر هیبتش می‌لرزید و شرق و غرب را در نور دیده بود، دخترش حفصه همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله آب گوشتی برای او آورد که بر آن، کمی روغن زیتون ریخته بود. عمر گفت: دو خورش در يك ظرف؟ نخواهم خورد تا روزی که خدا را دیدار کنم.

اما فضایل عمر رضی الله عنه در احادیث صحیح وارد شده است، امام نووی می‌فرماید که بیش از آن است که به شمار آید از آن جمله حدیث عشره مبشره است که در سنن ابی داود و ترمذی و نسایی و غیره وارد است و حدیث ابو موسی اشعری که مشهور است و در صحیح بخاری و مسلم نیز آمده است: که حضرت فرمود: «أَفْتَحْ لَهُ» یعنی لعمر و «بَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» یعنی: در را برای عمر بگشای و او را مژده ورود به بهشت بده.

در صحیح بخاری و مسلم از ابو سعید خدری روایت شده است که پیغمبر ﷺ فرمود «بَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قَمِيصٌ فَمِنْهَا مَا تَبْلُغُ الْكَذَى وَمِنْهَا مَادُونَ ذَلِكَ وَغُرَضَ عَلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجْرُهُ. قَالُوا فَمَا أَوْلَتْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَلَدِّين.» به معنی: حضرت فرمود در خواب بودم که دیدم مردم را به من نشان می‌دهند و این مردم جامه‌هایی به تن دارند؛ از آن جمله جامه‌هایی است که به پستان رسیده و جامه‌هایی که کمتر از آن بود بر تنشان بود و عمر بن خطاب که بر من معروض شد، جامه او تمام بدنش را پوشانده بود و دنباله آن را بر زمین می‌کشید. گفتند: یا رسول الله این خواب را چگونه تعبیر فرمودی؟ حضرت فرمود: جامه را به «دین» تعبیر نمودم و هر قدر جامه بلندتر و پوشاننده‌تر باشد، صاحب آن جامه دینش کاملتر و ایمانش قویتر است.

از محمد بن علی بن ابی طالب در بخاری روایت است: محمد بن علی به محمد بن الحنفیه معروف است می‌گوید به پدرم گفتم: بعد از پیغمبر ﷺ چه کسی بهترین مردم است؟ پدرم فرمود: ابوبکر. گفتم: پس از ابوبکر چه شخصی بهترین مردم است؟ فرمود عمر.

بخاری و مسلم از عبد الله بن عباس روایت کرده‌اند که ابن عباس گفت: وقتی که عمر بر سریر نهاده شده بود و من و خلقی از مردم برای عمر دعای خیر می‌کردیم و نماز می‌گزاردیم، ناگاه دیدم مردی دوشم را گرفت. دیدم علی بن ابی طالب است. علی رحمت به عمر فرستاد و خطاب به او گفت: کسی نیست که نزد من دوست داشتنی‌تر باشد به این که با عملی مانند عمل او خدا را ملاقات کنم به جز تو و قسم به خدا که من همیشه باور داشتم که خدا تو را به دو صاحبیت (یعنی حضرت رسول و ابوبکر) می‌رساند؛ زیرا من بسیار می‌شنیدم از پیغمبر که می‌فرمود: «رفتیم من و ابوبکر و عمر. داخل شدیم من و ابوبکر و عمر بیرون رفتیم من و ابوبکر و عمر» یعنی حضرت رسول همیشه این دو را با خود یاد می‌کرد.

حالات عمر و فضایل او و سیرتش و مهربانی به رعیتش و سیرت حسنه او و کوشش او در طاعت و تلاش او در حفظ حقوق مسلمانان مشهورتر از این است که یاد

شود و این کتاب گنجایش آن را ندارد. کرامات او نیز آشکار است و داستان: «یا ساریه الجبل» گفتن او از روی منبر مدینه در حالی که ساریه در نهاوند بود و شنید، معروف است.

برای زندگی پر عظمت او که مایه عزت مسلمانان و انتشار اسلام و اعتلای دین بود، هزاران کتاب نوشته شده است. ضربت خوردن او در روز چهارشنبه بیست و ششم ذی حجه سال بیست و سوم هجری بود که به دست مردی به نام «ابولؤلؤ» ضربت خورد و در روز یک شنبه یکم محرم سال بیست و چهار هجری در حجره پیغمبر ﷺ مدفون شد و اکنون حجره نبوی در مدینه دارای سه ضریح است: ضریح پیغمبر و قبر ابو بکر و قبر عمر رضی الله عنهما.

شستن او به دست پسرش عبدالله صورت گرفت و بنا به وصیتش صهیب به اتفاق، جماعت بر او نماز گزاردند. حمل او بر سریری بود که پیغمبر بر آن حمل شده بود.

فتوحات در زمان خلافت عمر مشهورتر از آن است که نیازی به شرح داشته باشد. عمر در مدت ده سال خلافت خود هر سال با مردم به حج می‌رفت و ده حج در ده سال خلافت انجام داد.

فرزندان عمر: عبدالله و حفصه (همسر پیغمبر) مادر این دوزینب دختر مظعون است و عبدالله بن عمر که مادرش ملیکه دختر جرول خزاعیه است و عاصم بن عمر که مادرش جمیله دختر عاصم بن ثابت (عاصم بن ثابت یکی از صحابه پیغمبر است که به «حمی النحل» معروف است؛ زیرا موقع شهادتش زنبوران عسل جسد او را از افتادن در دست کفار نگه داشتند) و فاطمه و زید که مادر این دو، ام کلثوم کبری دختر علی ابن ابی طالب از فاطمه الزهرا سلام الله علیهم می‌باشد. کسانی که گمان می‌کنند علی علیه السلام محبت عمر نداشته است، این را بدانند که علی ابن ابی طالب دختر خود ام کلثوم کبری را به عمر داد و عبدالرحمن بن عمر که مجبر لقب دارد و ابو شحمه بن عمر که نام او عبدالرحمن است و فاطمه و دخترانی دیگر از ام کلثوم کبری به دنیا آمده‌اند.

حديث دوم

عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَيْضاً قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ شَدِيدُ بَيَاضِ الثِّيَابِ شَدِيدُ سَوَادِ الشَّعْرِ، لَا يُرَى عَلَيْهِ أَثَرُ السَّفَرِ وَلَا يَعْرِفُهُ مِنَّا أَحَدٌ حَتَّى جَلَسَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَسْنَدَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى رُكْبَتَيْهِ وَوَضَعَ كَفَّيْهِ عَلَى فَخْذَيْهِ، وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ تَقِيمَ الصَّلَاةَ وَ تَوْتِيَ الزَّكَاةَ وَ تَصُومَ رَمَضَانَ وَ تَحُجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا.

قَالَ: صَدَقْتَ. فَعَجِبْنَا لَهُ يَسْأَلُهُ وَيُصَدِّقُهُ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ. قَالَ:

أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ تُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَ

شَرِّهِ.

قَالَ: صَدَقْتَ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ. قَالَ:

أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ. قَالَ:

مَا الْمَسْئُورُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَاتِهَا. قَالَ:

أَنْ تَلِدَ الْأُمَّةُ رَبَّتَهَا وَأَنْ تَرَى الْحُفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ يَتَطَاوَلُونَ

فِي الْبَنِيَانِ.

ثُمَّ انْطَلَقَ. فَلَبِثْتُ مَلِيًّا. ثُمَّ قَالَ :

يَا عُمَرُ! أَتَذَرِي مَنِ السَّائِلُ ؟

قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ :

فَإِنَّهُ جَبْرِيلُ أَتَاكُمْ يُعَلِّمُكُمْ دِينَكُمْ .

ترجمه حدیث:

در صحیح مسلم به إسناد خودش از عمر رضی الله عنه روایت می نماید که گفت: در موقعی که ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم روزی دیدم مردی که جامه ای سخت سفید به تن داشت و موهایش سخت سیاه بود، نه از ما کسی او را می شناخت که بگوییم از محل ماست و نه اثر سفر بر او ظاهر بود که بگوییم از جای دور به پیش ما آمده است.

او بیامد تا این که نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست و دو زانوی خود را به دو زانوی پیغمبر چسبانید و دو دستش را بر دو رانش نهاد و گفت: ای محمد مرا خبر ده درباره اسلام.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: اسلام عبارت از این است که گواهی دهی و یقین نمایی که معبودی به حق جز خدای یکتا نیست و آن که محققاً محمد فرستاده خداست و نماز را برپا بداری و زکات را بدهی و ماه رمضان را روزه بگیری و به حج به سوی خانه خدا بروی اگر توانایی راه آن را از توشه و سواری و غیره داشته باشی. آن مرد گفت: راست گفتی.

ما به شگفت آمدید که از حضرت رسول سؤال می کند و سؤال علامت ندانستن است و تصدیق می نماید و تصدیق نشانه دانستن است؛ زیرا تصدیق باید درباره امور قلبی باشد یعنی آنچه از پیغمبر می شنوند باید به دل آن را تصدیق نمایند؛ اما اظهار تصدیق به مانند کسی که خود از مسأله آگاه است، برای حاضران مورد تعجب بود.

گفت: پس مرا از ایمان خبر ده. حضرت فرمود: ایمان عبارت از این است که: ایمان بیاوری به یکتایی خدا در ذات و صفات و افعالش و این که او را شریکی نیست و ایمان بیاوری به فرشتگان که پیام رسانان میان خدا و پیغمبران هستند و دارای اجسامی از نور و توانا بر ظهور به اشکال مختلف هستند و سرشت ذاتی آنها طاعت خداست و از آنها امکان معصیت نیست و آن که ایمان بیاوری به کتابهای خدا که بر پیغمبران خدا نازل شده است، بر زبان فرشتگان یا در الواح شمار آن کتابها را یک صد و چهار گفته اند که چهار آن: تورا، زبور، انجیل، قرآن و یک صد آن «صحف» می باشد: پنجاه تا بر «شیث» و سی تا بر «ادریس» و ده تا بر «آدم» و ده تا هم بر «ابراهیم» نازل شده است.

و ایمان بیاوری به پیغمبران خدا که برای راهنمایی بشر آنان را فرستاده است تا مردم را راهنمایی و معاش و معادشان را تکمیل کنند. و در این جا ایمان به همه آنان لازم است و این که همگی از گناه صغیره و کبیره معصوم بوده اند و هر کدام معجزاتی که دلالت بر راستیشان است، داشته اند و آنچه مأمور به آن بوده اند، تبلیغ کرده اند و خدا از هر عیب و نقصی آنان را منزّه ساخته است.

و ایمان بیاوری به روز قیامت و آنچه مشتمل است بر آن از جزای اعمال و زندگی پس از مرگ و حساب و بهشت و دوزخ. ایمان به روز قیامت، در واقع محك ایمان است؛ زیرا کسی که ایمان دارد، به این که روزی هست که خرد و بزرگ اعمال مورد حساب و بازخواست و ثواب و عقاب قرار می گیرد، هرگز عمر خود را بیهوده تلف نمی کند و هر چه بتواند در راه خیر قدم بر می دارد و از بدیها اجتناب می نماید. ایمان به روز قیامت، وسیله تشویق در راه خیر و جلوگیری از شر است و بشر موقعی به سوی بدبختی می رود که این ایمان را نداشته باشد؛ زیرا نتیجه ایمان به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیغمبران همه برای تثبیت ایمان به این روز و یقین بر دیدن جزاء در آن روز است.

و ایمان بیاوری به سرنوشت یعنی تقدیر، ایمان بیاوری به خیر و شر تقدیر (یعنی در ظاهر نظر کوتاه بین آدمی و گرنه در واقع امر آنچه پیش می آید، همه خیر است)

و شر جزیی است در مقابل خیر کلی که به خیر تبدیل می‌گردد.)

مثلاً اگر شما رگ پایتان برگشته باشد و با سرپا زدن، آن رگ به جای خود برگردد و راحت شوید، این سرپا زدن را وسیله خیر خواهید دانست. در زندگی هم شدايد و مشکلات همه وسیله خیرهای بسیارند و همیشه پس از شب تاریک، صبح جانفروزست که لذتی بیشتر و تجاری افزونتر به بار می‌آورد.

آن مرد گفت: مرا خبر ده از نکوکاری. حضرت رسول فرمود: نکوکاری عبارت از این است که عبادت و بندگی کردنت را طوری انجام دهی که گویا خدا را می‌بینی؛ زیرا اگر نیست شوی، یعنی غرق در توحید خدا گردی، او را می‌بینی و در واقع مانع از دیدن خدا دیدن، غیر خداست و مادامی که غیر از خدا در دلت باشد، خدا را نخواهی دید و گرنه به قول سعدی: «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند - بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت».

اگر نتوانی او را دیدن، پس یقین داشته باش که محققاً خدا تو را می‌بیند. کاری کن که در موقع بندگی، مورد رحمت او واقع شوی نه مستحق عقابش و همچنین در همه کارها نکوکاری کن چنان که خدا را ناظر خود بدانی.

آن مرد گفت: مرا از روز قیامت خبر ده. حضرت رسول فرمود: پرسیده شده در این مسأله دانایتر از پرسنده نیست یعنی دانستن قیامت از جمله پنج مسأله‌ای است که دانایی آن به خدا تعلق دارد: دانایی به روز قیامت، نازل ساختن باران، دانایی به نطفه‌ای که در رحم مادر است و این که کسی جز خدا نداند که فردا چه کاری می‌نماید و چه کسی کجا می‌میرد؟.. چنان که در آیه کریمه: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ آیه ۳۴ سوره لقمان یاد شده است.

آن مرد گفت: پس خبر ده مرا از نشانه‌های قیامت. حضرت فرمود: آن که کنیز، آقای را بزاید (یعنی فرزندان به جای ادای حق فرزندی برای مادر و فرمانبری از او خود را آقای مادر خوانند و به نافرمانی از او پردازند و به جای سپاسگذاری به کفران و به جای اطاعت به عقوق گرایند. مادران را خوار و حقیر بشمارند و خود را آقای مادر

بدانند) و آن که ببینی پا و تن برهنگان بینوا و چوپان گوسفندان را که به برافراشتن کاخ و زیاده روی در بنیان پردازند، یعنی به دگرگونی اوضاع و زمامداری و زیاده روی در بنیان پردازند؛ یعنی دگرگونی اوضاع و زمامداری سفلگان و دور ساختن شایستگان نشانه نزدیکی قیامت خواهد بود.

سپس وی رفت و من مدتی مبهوت ایستادم. پس پیامبر ﷺ فرمود: ای عمر! آیا می دانی که این سؤال کننده چه کسی بود؟ من گفتم: خدا و پیامبرش می دانند، پیامبر ﷺ فرمود: وی جبرئیل بود که نزد شما آمد تا دینتان را به شما بیاموزد.

کسی که به درستی به وضع حاضر جهان بنگرد، خواهد دید که سر رشته داران در جهان فعلی همه از طبقه پست و اکثر بی دین و غیر مؤمن هستند و ثروتمندان فعلی جهان هم که معلوم و نافرمانی فرزندان و عقوب آنها که دیگر دلیلی نمی خواهد. اما باید متوجه بود که نزدیکی قیامت نمی تواند مایه نومیدی باشد؛ زیرا مقصود این نیست که با حدوث این نشانه ها، امروز و فردا قیامت بر پا می شود، خیر، بلکه مقصود این است که این نشانه ها مقدمه ای هستند که انتشار فساد و سوء اخلاق و تباهی و جنایات را اعلام می دارند.

واقعاً عجب دنیایی است. در موقعی که علم به جایی رسیده که اتم را می شکافد، در چنین موقعی در شهرهای به اصطلاح متمدن، آنهایی که نام مردان برخود نهاده اند، در مجالس سیه رویی حاضر می شوند تا زنان و دخترانشان با بیگانگان برقصند و یا به قرار آماری که از بی دینان اروپا انتشار می یابد، چنین نتیجه می گیرند که صدی شصت فرزندان نتیجه زنا هستند. این بلا کم کم شیوع می یابد و حتی در شهرهایی که شاید قبلاً نامی از زنا نبود، کم کم زنانی که به خانه شوهر می روند، فرزند پنج ماهه به دنیا می آورند.

این جمله حدیث که کنیزان آقایان خود را می زایند، به همین امر اشاره است که انتشار فحشاء به طریق اتصال در آن گونه مجالس پس از مدتی باعث می شود که فرزند با مادر و پدر با دختر خود فساد کند و به این معنی زنان، شوهران خود را می زایند و مقصود از آقایان: شوهران است. خداوند خودش بشر را از گمراهی نجات دهد و به

سوی عقل و دین برگرداند.

هرگاه بخواهیم به تعبیر دیگر معنی کنیم می‌گوییم که فراوانی مال و بهبود اوضاع به جایی می‌رسد که مردم گرسنه و برهنه به خوشی می‌رسند و از استغنا و دارا بودن مال به برافراشتن خانه‌ها می‌گیرند و مادران فرزندان بهتر از خود می‌زایند. چنان که می‌گوییم که فلان پسر بهتر از پدر است.

این معنی هم محتمل است، در صورتی که بشر از وضع فعلی نجات یابد به موازات بهبود اوضاع، پیشرفت دین و حصول اخلاق عالیّه همراه گردد. (نشانه‌هایی که برای قیامت ذکر شده، نشانه‌های بسیاری است که این جا محل یاد آنها نیست) در آخر حدیث راوی می‌گوید که تعجب من مدت زیادی به طول نینجامید، زیرا پس از آن حضرت رسول ﷺ مرا فهمانید که پرسنده جبرئیل بوده و به آن صورت آمده است تا در این پرسشها و پاسخها، دینتان را به شما بیاموزد.

شرح حدیث:

اسلام در لغت به معنی طاعت و فرمانبری است و در شریعت فرمانبری در اجرای اعمال ظاهره است که شهادتین و نماز و روزه و زکات و حج و غیره می‌باشد و جمله: «أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌رساند که لفظ «أَشْهَدُ» در ثبوت اسلام لازم است و روایت حتی «يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌رساند که لازم نیست لفظ «أَشْهَدُ» همراه آن باشد، بلکه مرادف آن کافی است و آوردن لفظ «أَشْهَدُ» به احتیاط نزدیکتر است.

جمله: «وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ» یعنی نماز را برپا بداری می‌رساند که مقصود انجام نماز بر وجه اکمل آن است. چنان که در زبان می‌گوییم فلان بر پای خود ایستاده، یعنی فرد کاملی است که در امور خود حاجت به دیگری ندارد، خللی در کارش نیست که به جبران دیگری نیازمند باشد.

«وَتُؤْتَى الزَّكَاةَ»: یعنی زکات را به مستحقین آن از روی رغبت و ایمان بدهی به این که زکات وسیله تطهیر و رشد مال و حسنات است.

«وَتَصُومَ رَمَضَانَ»: یعنی همه ماه رمضان را روزه بگیری.

کلمه «تَحُجُّ الْبَيْتَ» یعنی قصد خانه خدا نمایی برای انجام دادن حج و عمره «إِنْ أَسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» اگر توشه و لازمه راه داشته باشی که کلمه سبیل در این جا به معنی توشه و وسیله راه پیمایی است.

تعجب و شگفت در مقابل امری است که سبب آن ظاهر نباشد: «إِذَا ظَهَرَ السَّبَبُ بَطَلَ الْعَجَبُ».

کلمه «صلوة» به معنی درود و در این حال، از خدای عز و جل به معنی رحمت و از فرشتگان به معنی استغفار و از بنی آدم به معنی تضرع و دعا است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ صَحْبِهِ» یعنی خدایا رحمت بفرست بر محمد و خویشان و یارانش و این دعا از ماست برای رفعت درجه پیغمبر ﷺ و «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» یعنی محققاً خدا و فرشتگان رحمت و درود می فرستند بر پیغمبر و صلاة به معنی عبادتگاه نیز هست، چنان که در آیه و صلوات و مساجد آیه ۴۰ سوره حج آمده است. و صلوة در لغت به معنی دعاء است و بعضی گفته اند: به معنی دعای خیر است و شرعاً به معنی نماز که عبارت از گفتارها و کردهایی است که آغاز آن تکبیر و پایان آن تسلیم است.

بعضی گفته اند اشتقاق آن از «صلی» به معنی رگی است که بر کمر پیوسته است و از این رو است که دومین اسب را در مسابقه «مصلی» می نامیده اند؛ زیرا سر او نزدیک کمر اسب اولی قرار می گرفته است، و در این حال، مانند این است که دعا کننده در فروتنی و افتادگی خود را به مقصر همانند می سازد که گوی سبقت در عبادت را به سبب کوتاه کاری از دست داده و با شرمندگی و اعتراف به قصور طلب مغفرت می نماید.

نماز یک عبادت روح افزا و توان بخش است؛ زیرا انسان در برابر پروردگار مهربان عقده دل خود را می گشاید و در برابر پروردگار با زانوی عجز و بستن دست ذلت چنین اعتراف می نماید که خدایا تمام توانهای من اگر مدد تو همراه آن نباشد، به دست بسته ای می ماند که از همه چیز عاجز باشد و هنگامی که یاری تو همراه شود، کاری نماند که میسر نگردد. نماز اگر از روی صدق و حضور قلب انجام گیرد، دنیایی

سعادت در بر خواهد داشت. چه بسا حاجتهایی که انسان نمی‌تواند به هیچ‌کس بگوید، ولی جلو پروردگار می‌توان اظهار کرد و چاره جست و چه بسا اوقات که آدمی از همه طرف نومید می‌گردد و درها را همه بسته می‌بیند، ولی باز هم موقع رو آوردن به درگاه خدای یکتا یقین می‌نماید که با چاره جویی از خدا و کوشش و تلاش که همراه با معرفت پروردگار باشد، همه درها گشوده خواهد گشت و گره‌ها همه باز خواهد شد. در سیرت بزرگان دین و دنیا و دانشمندان و پزشکان همه استمداد از این درگاه پر عظمت واضح و مشهود است. از ابوعلی سینا روایت شده است که هر مسأله‌ای که برایش مشکل لا ینحل می‌شد، روی به مسجد جامع می‌نهاد و با استمداد از پروردگار مهربان در موقع نهادن سر به سجده، پس از نماز چنان می‌دید که آن مشکل حل و آن گره باز شده است.

از ابن تیمیه روایت شده است که در هر مسأله علمی که از پاسخ آن فرو می‌ماند، روی به درگاه خدا می‌نهاد و در نماز به نیاز می‌پرداخت و پس از نماز می‌دید که لطف خدا شامل حالش شده و جواب آن مسایل حاضر شده است.

البته همه اینان از سیرت راهنمای بشر و آخرین فرستادگان محمد مصطفی ﷺ پیروی می‌کرده‌اند؛ زیرا در حدیث است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَرَعَهُ أَمْرٌ بَدَرَ إِلَى الصَّلَاةِ» حضرت رسول ﷺ هرگاه امری باعث ناراحتی ایشان می‌شد، به سوی نماز رو می‌آورد و به درگاه خدا می‌شتافت.

نماز به حقیقت در موقع شداید و مشکلات، یکی از بهترین چاره‌هاست، مشروط بر این که انسان آنچه از کوشش و توان داشته به کار برده باشد و آن‌گاه روی به سوی خدا آورد که هم کوشش و سعی که مأمور به آن است انجام داده باشد، و هم از درگاه خدا استمداد نموده باشد. در این جهان، روح و تن باید با هم تقویت شوند و تقویت روح در استمداد از خدای تعالی و رو آوردن به درگاه خداست و بشر وقتی می‌تواند روی آسایش ببیند و زندگی برایش به معنی واقعی بروز کند، که این عبادت را که مشخص توحید و مقوی روح و وسیله خوشبختی است، نزد تمام بشر به می‌رورد اجرا در آورد و آن روز بیاری خدا نزدیک است.

ایمان و اسلام: هرگاه اسلام به معنی طاعت و فرمانبری و تسلیم و اذعان قلبی باشد، در این حال اسلام و ایمان مترادف هستند. یعنی لفظشان مختلف و معنی شان یکی است و هرگاه اسلام به معنی کارهای شرعی باشد، چنان که در این حدیث و حدیث بعدی است؛ در این حال، اسلام ملازم ایمان است؛ زیرا اعمال ظاهره بدون ایمان قلبی فایده‌ای ندارد. بنا به معروف میان این دو، عموم و خصوص مطلق است، کسی که در اعمال اسلام مطیع است و انجام می‌دهد و به دل هم تصدیق می‌نماید، ایمان و اسلام هر دو را دارد و هرگاه به دل تصدیق کند و اعمال ظاهره را انجام نمی‌دهد تنها ایمان را دارد. در هر حال این دو باید همراه باشند و گرنه هرکدام به تنهایی فایده ندارد. عقیده و عمل باید همراه باشد.

حدیث سوم

عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ - رضی اللہ عنہ - قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صلی اللہ علیہ وسلم - يَقُولُ:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ
إِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَحَجَّ الْبَيْتِ وَصَوْمَ رَمَضَانَ»

ترجمہ ی حدیث:

از ابو عبد الرحمن (ابو عبد الرحمن کنیہ عبد اللہ پسر امیر المؤمنین عمر بن خطاب است) خدا از ہر دو خوشنود باد، روایت شدہ است کہ گفت: شنیدم کہ فرستادہ بر حق خدا (درود و سلام خدا بر او باد) می فرمود: اسلام بر پنج اصل، پایہ گذاری شدہ است:

گواہی دادن بہ آن کہ نیست معبودی بہ حق مگر خدای یکتا و گواہی بہ آن کہ حضرت محمد پیغمبر خداست و بر پاداشتن نماز و دادن زکات و قصد خانہ خدا برای ادای حج و عمرہ و روزہ داری در ماہ رمضان. «روایت بخاری و مسلم»

شرح حدیث:

در حدیث بالا پیغمبر اسلام صلی اللہ علیہ وسلم، اسلام را دارای پنج رکن اساسی می داند کہ دین اسلام بر آن پنج رکن پایہ گذاری شدہ است: شہادتین، بر پا داشتن نماز فرض،

دادن زکاة، حج خانه خدا و روزه ماه مبارک رمضان، اینک به شرح مختصری از این پنج رکن می‌پردازیم: نماز دارای شروط، ارکان، ابعاض، سنن، مکروهات و مبطلات است. شروط نماز: ۱- پوشانیدن عورت به لباس پاک، عورت در مرد از ناف تا زانو است و در زن تمام بدن غیر از رو و دو کف دست. هر کس چیزی نیابد که عورت را با آن بپوشاند، برهنه نماز بخواند و اعاده ندارد.

۲- روبه قبله نماز خواندن مگر در نماز سنت. در سفر و نماز در موقع شدت ترس در جنگ که در نماز سنت در سفر در اول نماز روبه قبله نماز می‌بندد و رکوع و سجود رو به قبله انجام می‌دهد اگر آسان باشد و گرنه رو به مقصد نماز می‌خواند و در شدت ترس در جنگ هر طور میسر شد، نماز می‌گذارد، یعنی هم روبه قبله و هم روبه غیر قبله و در موقع اشتباه در قبله که نماز می‌خواند و بعد اعاده می‌نماید.

۳- شناسایی وقت نماز. در نماز فرض به داخل شدن وقت و در نماز سنت وقت دار نیز همین طور و در نماز بر میت پس از انجام غسل میت. ۴- طهارت از حدث، اما کسی که نه آب و نه خاک هیچ کدام را نیافت، نماز حرمت وقت می‌خواند و اعاده آن لازم است.

۵- طهارت و پاکی لباس و بدن نماز گزار و جای نماز خواندنش، اگر آب برای شستن آنها نیافت، نماز حرمت وقت می‌خواند و اعاده، لازم اوست.

۶- مسلمانی. ۷- ترك حرکت اضافی در نماز که بیش از سه حرکت نباید باشد. کار بسیار که سه حرکت پی در پی ننماید. ۸- ترك و دوری از مبطلات نماز یعنی در نماز مشغول خوردن و آشامیدن نشود. سخن اندک و خوردن اندک از روی سهو مبطل نیست.

۹- شناسایی چگونگی نماز که غیر عامی فرض و سنت نماز را از هم تمیز دهد. و عامی فرض را سنت نشمارد.

ارکان نماز ۱۵ است: ۱- نیت ۲- الله اکبر اول نماز، نیت باید با الله اکبر اول نماز همراه باشد ۳- ایستادن در نماز فرض بر کسی که توانایی داشته باشد ۴- خواندن فاتحه. اگر فاتحه نداند، به قدر آن از بقیه قرآن و اگر قرآن را نداند، به قدر حروف فاتحه

از ذکر یا دعاء. اگر این راهم نداند، ایستادن به قدر آن. ۵- رکوع. ۶- اعتدال. ۷- سجود، نهادن پیشانی و دو دست و دو زانو و دو پا بر زمین ۸- نشستن میان دو سجود. ۹- سجود دوم مانند سجود اول به جا آوردن. ۱۰- نشستن برای تحیات آخر نماز. ۱۱ و ۱۲- تحیات خواندن و صلوات بر پیغمبر و آل او. ۱۳- آرام گرفتن در رکوع و اعتدال و جلوس میان دو سجده. ۱۴- سلام اولی نماز گفتن. ۱۵- ترتیب نگاه داشتن به ترتیب انجام دادن این ارکان.

ابعاض نماز که ترك آنها با سجود سهو جبران می شود هشت تا است: ۱- تشهد اول. ۲- نشستن برای آن. ۳- درود فرستادن بر پیغمبر. ۴- درود فرستادن بر آل پیغمبر بعد از تشهد اخیر. ۵- قنوت. ۶- ایستادن برای آن. ۷- درود فرستادن بر پیغمبر بعد از قنوت. ۸- درود فرستادن بر آل پیغمبر بعد از قنوت در اعتدال اخیر آن. و در وتر در اعتدال اخیر آن در نیمه دوم رمضان. قنوت به هر دعایی حاصل می شود اما قنوت نازله که هنگام بلاء در نمازهای شبانه روزی خوانده می شود، از ابعاض نیست. هیئتهای نماز: سی است؛ ۱ و ۲ و ۳ بالا بردن دو دست در الله اکبر اول نماز و در موقع رفتن به رکوع و موقع بالا آمدن از رکوع؛ به طوری که سر انگشتان برابر با لاله گوش و دو کف دست برابر دوش قرار گیرد و سر انگشتان به سوی قبله و انگشتان از هم جدا باشند. ۴- نهادن دست راست بر دست چپ زیر سینه. ۵- دعای افتتاح خواندن «وَجْهَتْ وَجْهً لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ...» تا آخر. ۶- اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفتن. ۷- بلند خواندن فاتحه و سوره در محل بلند خواندن: در نماز صبح و نماز جمعه و نماز دو عید و نماز خسوف و نماز طلب باران و دو رکعت اول مغرب و عشاء و نماز تراویح و وتر رمضان و دو رکعت سنت طواف هرگاه به شب خوانده شود و نمازهای قضاء که به شب خوانده شوند. ۸- آهسته خواندن در مواقعی که آهسته خواندن ضرورت دارد، مانند: نماز ظهر و عصر و نماز کسوف و نمازهای قضاء که به روز خوانده شوند. ۹- آمین گفتن و بلند گفتن آمین هر جا که نماز بلند خوانده می شود. ۱۰- خواندن سوره بعد از فاتحه. ۱۱- الله اکبر گفتن در هر زیرو بالا شدنی در نماز. ۱۲- نهادن دو کف دست بر دو زانو در رکوع. ۱۳- گفتن سبحان ربی العظیم و

بحمده در رکوع. ۱۴- گفتن سمع الله لمن حمده موقع بالا آمدن از رکوع. ۱۵- گفتن ربنا لك الحمد در اعتدال. ۱۶- نهادن دو زانو و دو دست و پیشانی در سجود همراه بینی بر زمین. ۱۷- گفتن سبحان ربی الاعلی و بحمده در سجود. ۱۸- نهادن دو دست برابر دو دوش در سجود. ۱۹- چسباندن دست و سرانگشتان به سوی قبله در سجود. ۲۰- دور گرفتن دو دست از دو پهلوی مرد ۲۱- سرانگشتان دو پا به سوی قبله گذاشتن. ۲۲- دعاء نشستن میان دو سجود: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَاعْفِنِي وَارْزُقْنِي وَاهْدِنِي». ۲۳- نشستن افتراش در تشهد اول و دیگر نشستن های نماز. ۲۴- نشستن متورك در تشهد آخر. ۲۵- نشستن استراحت بعد از سجود دوم که بعد آن می ایستد. ۲۶- بالا بردن دو دست از بلند شدن از تشهد اول. ۲۷- نهادن دو دست بر دو ران در نشستهای نماز. ۲۸- گرفتن انگشتان دست راست و بلند کردن انگشت شهاده که اشاره به آن می نماید، در تشهد. ۲۹- نظر کردن به سجده گاه در حال ایستادن و نظر به پشت پا در رکوع و نظر به آغوش، در نشستن و نظر به به دوش چپ در سلام دومی نماز. ۳۰- مسواك زدن موقع برای نماز (موقع خواب و موقع تغییر بوی دهن و پس از خواب و هنگام وضو و برای قرائت قرآن). فایده های مسواك: پاکي دهن، سفیدی دندان، خوشی بوی دهن، محکم ساختن بن دندان، صاف شدن گلو، شیوایی سخن، تیزهوشی، تیز شدن نظر، دیر پایدن جوانی، راستی کمر، فزونی ثواب، هضم خواراك، زمین زدن شیطان، به یاد آمدن شهادت نزد مرگ و خوشنودی خدا).

مکروهات نماز: ۱- روی را به این سو و آن سو گردانیدن. ۲- اشاره بدون حاجت. ۳- دست را در آستین فرو بردن. ۴- بلند خواندن در محل آهسته خواندن و عکس آن. ۵- دستها را بر تهیگاه نهادن. ۶- چشمها را بر هم نهادن در صورتی که زیان آورد. ۷- بازوان را به پهلو چسباندن. ۸- نشستن سگی. ۹- سر را به خاک زدن و برداشتن که نشان عدم خشوع است. ۱۰- زیاده سر به زیر انداختن و خم شدن در رکوع. ۱۱- انگشتان را به هم بردن. طول دادن به تشهد اول. ۱۲- دستها را مانند درنده فرش کردن در حال سجود. ۱۳- پشت سر امام بلند خواندن و غیره.

مبطلات نماز: ۱- بی وضو شدن. ۲- سخن به عمد گرچه یک حرف فهماننده

باشد. ۳- سخن بسیار اگر چه به سهو باشد. ۴- آنچه روزه را باطل می کند. ۵- کار بسیار اگر چه به سهو باشد. ۵- خنده به عمد به آواز بلند. ۶- طول کشیدن شک در این که نیت نموده یا نه. ۷- قصد بیرون رفتن از نماز. ۸- عزم به بریدن نماز. ۹- تردد میان بریدن یا نبریدن نماز. ۱۰- معلق نمودن نماز بر چیزی: مانند این که اگر زید آمد، نماز را می برم. ۱۱- کشف عورت مگر در صورتی که بی اختیار باشد و فوراً بپوشاند. ۱۲- ترك رو به قبله نمودن. ۱۳- پیوستن پلیدی به او مگر در صورتی که فوراً پلیدی را دور سازد. ۱۴- تکرار رکن فعلی به عمد مانند دو رکوع خواندن در یک رکعت. ۱۵- ترك یک رکعت به عمد. ۱۶- به هم زدن ترتیب مانند این که سجود را پیش از رکوع بخواند به عمد. ۱۷- نماز خواندن پشت سر کسی که نماز پشت سر او جایز نیست، مانند اقتداء مرد به زن. ۱۸- طول دادن به نشستن میان دو سجده. ۱۹- حرکت زشت مانند جست کردن در نماز و غیره.

اوقات نماز: وقت ظهر، از زوال است تا گردانیدن سایه هر چیز به قدر آن. همیشه نصف شب را حساب کردن برابر با اول وقت ظهر است و اگر شب ده ساعت باشد، اول وقت ظهر، نصف آن یعنی ساعت پنج است. دوم عصر وقت آن از افزودن سایه هر چیز بر قدر آن تا غروب آفتاب. همیشه نصف شب به علاوه ربع روز، برابر با اول وقت عصر است و همچنین از زوال آفتاب تا غروب را به نصف کردن. وقت عصر برابر نصف، یعنی میان زوال و غروب است. سوم مغرب و وقت آن از غروب آفتاب است تا نهم شدن شفق سرخ. چهارم عشاء است و وقت آن از پنهان شدن شفق سرخ تا دمیدن صبح صادق است. پنجم وقت نماز صبح است و اول وقت آن دمیدن صبح صادق است و می ماند تا طلوع آفتاب و همیشه هشت یک شب را از آخر آن انداختن، برابر با اول وقت صبح است.

هر نمازی که یک رکعت آن در وقت واقع شد، آن نماز اداء است و هر نمازی که کمتر از یک رکعت در وقت واقع شد، همه آن قضاء است. اگر شخصی بیهوش مثلاً قبل از غروب به قدر یک تکبیر مانده بود که به هوش آمد، نماز ظهر و عصر هر دو بر او لازم است. اگر به قدر این دو نماز هوشیار ماند و همچنین مغرب و عشاء و هرگاه از یک

نماز به قدر طهارت و نماز از وقت آن گذشت، پس از آن نماز لازم است و هم چنین در حیض و جنون و غیره.

اوقات کراهت نماز: بعد از خواندن نماز صبح تا طلوع آفتاب و بعد از عصر تا غروب آفتاب و موقع استواء قبل از زوال در غیر روز جمعه. در حرم مکه هیچ گاه نماز مکروه نیست. در آن سه وقت نمازهایی مکروه است که دارای سبب نباشد.

انواع نماز: نماز فرض مانند پنجگانه شبانه روزی و نماز جمعه به جای ظهر روز جمعه. نماز واجب مانند نمازی که شخص نذر نماید آن را بخواند. نماز سنت و آن بر دو قسم است: نمازی که با جماعت خوانده می شود، مانند نماز دو عید، نماز گرفتن آفتاب و ماهتاب و نماز طلب باران و نماز تراویح و وتر در رمضان و نماز سنتی که تنها خوانده می شود، مانند سه رکعت وتر دو رکعت قبل از فرض صبح. دو رکعت بعد از نماز عشاء و اینها همه مؤکده هستند. غیر مؤکد دو رکعت دیگر قبل و بعد از ظهر. چهار رکعت قبل از عصر و دو رکعت قبل از مغرب و دو رکعت قبل از عشاء. نماز مکروه آن است که در وقت کراهت خوانده شود و دارای سبب نباشد.

نماز سبب دار بر دو قسم است: نمازی که سبب آن متقدم است مثل نماز سنت تحیه مسجد. نماز سنت طواف. نماز سنت وضوء. نمازی که سبب آن مقارن است مثل نماز گرفتن آفتاب و ماهتاب نمازی که سبب آن متأخر است مانند نماز سنت استخاره، نماز سنت احرام، نماز سنت سفر، نماز حرام که با نبودن یکی از شروط آن خوانده شود بدون عذر.

مقدمات نماز: مانند اذان و اقامه که برای هر نماز فرضی، اذان و اقامه گفتن سنت است چه تنها خوانده شود و چه با جماعت چه اداء حاضر باشد چه قضاء.

تعقیبات نماز: مانند لا اله الا الله وحده لا شریک له. ۳۳ بار سبحان الله، ۳۳ بار الحمد لله و ۳۴ بار الله اکبر و دعای بعد از نماز.

آداب نماز: با نشاط و شوق به نماز پرداختن و با دل حاضر و خشوع نماز خواندن و فرایض و سنن آن را رعایت کردن.

حدیث چهارم

عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ - رضی اللہ عنہ - قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ - صلی اللہ علیہ وسلم - وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ:

«أَنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا نُطْفَةً ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يُرْسَلُ إِلَيْهِ الْمَلَكُ فَيَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ وَ يُؤَمَّرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ يَكْتُبُ رِزْقَهُ وَ أَجَلَهُ وَ عَمَلَهُ وَ شَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ فَأَوَّلَهُ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَذْخُلُهَا وَ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَذْخُلُهَا»

ترجمہ حدیث:

از ابو عبد الرحمن عبد اللہ بن مسعود روایت شدہ است کہ گفت: فرستادہ خدا کہ اوست پیغمبر راست گو و راست گو دانستہ شدہ بہ ما گفت کہ محققاً خلقت یکی از شما در شکم مادرش چنین انجام می گیرد: چهل روز بہ حالت نطفہ است: پس از آن پارچہ خونی در مدتی دیگر می شود؛ پس از آن همچنین در چهل روز دیگر پارچہ گوشتی می باشد، پس از مدتی کہ گذشت، خدای تعالی بہ سوی او فرستہ ای می فرستد تا روح در آن بدمد، و فرستہ مأمور است بہ نوشتن چہار کلمہ: نوشتن روزیش، مدت عمرش، کردارش، و این کہ بدبخت یا نیک بخت است.

پس سوگند به خدایی که هیچ معبودی به حق غیر او نیست، محققاً یکی از شما به کردار اهل بهشت می‌پردازد، تا آن که میان او و رسیدن به بهشت جز یک ذرع نمی‌ماند. در آن موقع سرنوشتش و فرجام کردارش بر او پیش می‌گیرد و به عمل مردم دروزخی می‌پردازد و پایان بد سبب رفتنش به دوزخ می‌گردد.

و محققاً یکی از شما به کردار مردم دوزخی می‌پردازد تا جایی که میان او و رفتن به دوزخ جز یک ذرع نمی‌ماند و در آن موقع سرنوشتش بر او پیشی می‌گیرد پس به کردار بهشتیان می‌پردازد و فرجام نیک سبب رفتنش به بهشت می‌شود. این حدیث، در صحیح بخاری و مسلم روایت شده است.

شرح حدیث:

در فرمایش بالای پیامبر حضرت رسول ﷺ تطورات خلقت آدمی را بیان می‌فرماید به این ترتیب که در شکم مادر، موقعی که جفت‌گیری و جماع میان زن و شوهری پیش می‌آید، نطفه چهل روز می‌ماند. دیگر چهل روز تمام پارچه خونی است (زالو مانند) پس از آن چهل روز تمام، پارچه گوشتی است که صورت بندی و جدا شدن اعضاء در آن صورت می‌گیرد و پس از پایان یافتن سه چهل روز که چهار ماه باشد، موقع دمیدن جان در تن جنین می‌رسد و در آن موقع فرشته‌ای مأمور می‌شود تا سیمی از سیمهای ارواح به تن جنین متصل سازد. قلب به حرکت می‌آید و رگها به جنبش می‌پردازند و معده مشغول فعالیت می‌شود و ششها نفس می‌کشند و تن بی جان جنین، به صورت یک حیوان زنده و با شعوری در می‌آید که انسان نامیده می‌شود.

در آن لحظه اتصال روح، چهار کار دیگر صورت می‌گیرد: فرشته روزی آن جنین را می‌نویسد که تنگ روزی است یا فراخ روزی. و این که از ابتدا تا انتهای عمر تنگ روزی است و یا برعکس و فرشته مدت عمر جنین را می‌نویسد که عمر او دراز است یا کوتاه و فرشته کار جنین را می‌نویسد که فرجام نیک دارد و عاقبت به خیر است و یا بد فرجام است و عاقبت نابخیر.

در این جا نکته‌ای پراهمیت را شارع اسلام ﷺ بیان می‌فرماید تا هیچ فردی به ظاهر امر مغرور نشود و تا موقعی که عمر به پایان نرسیده است، حکم بر قبول و یا ناقبول نکند. حضرت رسول الله ﷺ می‌فرماید: قسم به آن خدای یکتا - که غیر از او خدایی نیست - محققاً یکی از شما کار بهشتیان را انجام می‌دهد تا موقعی که میان او و رسیدن به بهشت یک ذرع فاصله بیش نمی‌ماند، که در این موقع ورقی بر می‌گردد و فرجام کار نمایان می‌شود و در موقعی که میان بهشت و او یک ذرع فاصله است، سرنوشت او سبقت می‌گیرد و رفتار دوزخیان می‌کند و در نتیجه به دوزخ می‌رود و محققاً یکی از شما رفتار دوزخیان می‌کند و موقعی که میان او و دوزخ یک ذرع فاصله است، سرنوشت او سبقت می‌گیرد و رفتار بهشتیان می‌کند و به بهشت می‌رود.

در این حدیث صحیح نبوی بالا، مهمترین مسایل زندگی مورد شرح قرار گرفته است: روزی، عمر، پایان و فرجام کارهای شخصی در این حدیث تصریح شده است که روزی و عمر دو موضوع نوشته شده در تقدیر ازلی است و هر فرد تا ذره‌ای از روزیش باقی است، از جهان نخواهد رفت و این دو امر که بشر تمام همت خود را معطوف آن داشته است، مسأله‌ای است که از آن فارغ گشته و عمل شخص در نیکوکاری و بدکاری مایه نیک‌بختی و یا بدبختی اوست و در حقیقت فرجام نیک درو شده‌ی کردارهای پسندیده است که در آخر کار نتیجه می‌دهد و عاقبت بد هم درو شده کارهای ناپسندیده است که ثمر تلخ آن بدفرجامی است، نامعلومی پایان کار، در همه امور جاری است.

بامداد که شخصی از خانه به امید کار روزانه بیرون می‌رود، نمی‌داند در پایان روز چه نتیجه‌ای به دست می‌آورد، منتهی هر چه جانب حزم و احتیاط و رعایت اصول را بیشتر بگیرد، اطمینان او به سلامت و کامیابی بیشتر خواهد بود. هر بازرگانی که سرمایه‌ای به کار می‌اندازد، در ابتدای کار نمی‌داند که سرمایه‌اش نفع می‌رساند یا به ضرر، بلکه هر چه دقت نظر و احتیاط و به کار بردن سلیقه و به راه انداختن تجارب بیشتر باشد، امید نفع بیشتر خواهد بود.

نوزادی که به دنیا می‌آید، در ابتدای کار، پدر و مادر نمی‌دانند که چگونه مردی

از كودك می آید، بلکه هر چند پدر و مادر شایسته تر باشند، اثر صلاح و شایستگی آنان به وراثت روی فرزند اثر می گذارد و هر چه بیشتر در تربیت فرزند بکوشند، او را به سعادت نزدیکتر می سازند. سعی و تلاش و کوشش و جهد در امور لازم است و آیه صریح قرآن دلالت دارد که هر کس به قدر سعی و کوشش خود بهره می یابد. آیه ۳۹ از سوره نجم: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾: آدمی چیزی ندارد مگر نتیجه سعی و کوشش خودش و آیه ۱۰۶ سوره توبه: ﴿وَقُلْ إِعْمَلُوا فَيَسِّرِ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾: بگو کار کنید که خدا و پیغمبرش کار و عمل شما را می بینند. اما همیشه، عمل، موجب نتیجه نیست.

چه بسیار موارد که افرادی عملی می کنند و نتیجه نمی گیرند و در این جا است که اثر تقدیر و سرنوشت ظاهر می شود، تا اگر انسان همه توانایی خود را به کار برد و نتیجه نگرفت بداند که هیچ ضرورت ندارد که خود را سرزنش نماید و زانوی غم به بغل گیرد و نه هم به زمین و زمان بد بگوید، بلکه بداند که سرنوشت او روی مصالح او از حصول آن مطلوب جلوگیری نموده است و با این عقیده به سرنوشت انسان اگر که سعی و تلاش نمود و نتیجه نگرفت، می داند سرنوشت او دخالت داشته و برای مصلحت او بوده است. این است که با بررسی دقیق تر و با کوشش بیشتر و با تصمیم قاطع تر، خواسته خود را دنبال می کند و می داند که: خدا گر ز حکمت به بندد دری ز رحمت گشاید در دیگری و با این عقیده که خدا ارحم الراحمین یعنی مهربانترین مهربانان است، آنچه فراهم می آورد همه به مصلحت بندگان است، پس روزی و عمر دو امر نوشته در ازل می باشد که باید برای فراخی روزی و درازی عمر کوشش کرد، اما غصه نخورد، زیرا اگر روزی باقی باشد، آدمی نمی میرد و در عمل هم آدمی همه کوشش خود را برای زندگی بهتر و رفتار خوبتر و سعادت بیشتر به کار می برد و در هر جا دید نتیجه نگرفته است، می داند که سرنوشت او از روی مصلحت او انجام آن را برای مدتی محدود متوقف ساخته است تا آدمی آماده تر شود و آن کار به مصلحت او در آید و فراهم گردد.

روی این اصل، در برابر هیچ شکستی، شخص با ایمان نومید نمی شود و بلکه با

ایمان به تقدیر با آمادگی بیشتر و تهیه وسایل مجهز آماده حصول و به چنگ آوردن مطلوب می شود. در حدیث صحیح است: «إِعْمَلُوا فِكْلَ مَيْسَرٍ لِّمَا خُلِقَ لَهُ»: کار کنید و بدانید که هرکس برای آنچه خلق شده است همان کار برایش فراهم می گردد و با دانستن این که زمین و کاینات، به مصلحت آدمی خلق شده است، آیه ۲۹ سورة البقرة: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» اوست خدایی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید، بهترین گواه است و معلوم است آنچه برای آدمیان آفریده شده باشد، حصول آنها برای زندگی آدمیان از راه کوشش و تلاش میسر خواهد شد.

به حقیقت، نا معلومی به همه کار آدمی احاطه دارد، نه انسان به درستی از فردای خود آگهی دارد، نه از عاقبت خود خبری دارد، نه می تواند از فرجام خود یقینی به دست آورد، نه می تواند بداند از فرزندانش کدام یک بیشتر به دردش می خورند، نه از هستی خود می تواند مطمئن باشد، نه از حوادث و پیش آمدهایی که در انتظار او هستند، اطلاع صحیح دارد. همه اینها برای این است که آدمی در چهار روز عمر به هیچ مغرور نشود و در همه کار از خدای بزرگ که بر همه چیز توانا است، مدد بخواهد و همیشه هر چه از خدا می خواهد، در نظر بگیرد که خواستن تنها کافی نیست، بلکه از خدا بخواهد تا آنچه را می خواهد برایش فراهم سازد و خیر و خوشی او را در آن قرار دهد؛ زیرا چه بسیار چیزها که می خواهیم و هرگاه میسر شود و خیر و خوشی همراه نداشته باشد، همه اش و بال و محنت خواهد بود.

کتمان عاقبت هم یقیناً به مصلحت آدمی است، تا نیکوکاران از نکوکاری خود دچار کبر و خود پسندی نشوند و همیشه بر نکوکاری باقی بمانند و از خدا بخواهند که عاقبتشان را به خیر نماید. و نیز تا بدکاران هم از بدکاری خود مأیوس و ناامید نشوند و بدانند که امکان دارد دارای عاقبتی خیر باشند درهای رحمت آفریدگار به روی همه باز است و هر آن برای آدمی امکان تغییر عمل و جلوگیری از بدی و پرداختن به خوبی هست، اما نباید غفلت و سستی را سرمایه ساخت که سرمایه ای که مایه اش غفلت و غرور باشد، نتیجه اش بدبختی است و عادتاً آب شیرینی، شیرین است و درخت تلخ کاشتن، ثمر شیرین نمی دهد و بدکاری کردن به نیکبختی نخواهد رسانید و مرد

زندگی واقعی کسی است که اول، دل و زبان را راست کند و دگر راست کاری را آغاز کند تا رستگاری را ثمره محقق آن بیابد.

در دنیا آنچه به آدمی می‌رسد، حاصل اعمال اوست. تاکنون دیده نشده کسی گندم بکارد و جو درو نماید و یا این که جو بکارد و گندم بچیند. آنهایی که در روزگار خود تلخی می‌بینند، شایسته است به خود آیند و خود را اصلاح کنند و در حقیقت بیان معجزه آسای قرآن کریم: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ آیه ۷ سوره اسراء: اگر خوبی کرده‌اید، به خود کرده‌اید و اگر بدی نمودید، به خود کرده‌اید و به قول سعدی: مردم از دست غیر می‌نالند سعدی از دست خویشتن فریاد. اگر آدمی همتی بلند و ایمانی قوی داشته باشد و مدار اعمال خود را بر خیر و نیکی بنهد، دنیا و آخرت لبخند نیک‌بختی به روی او می‌زنند.

در حدیث است: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَّا فَتَعْرَضُوا لَهَا» محققاً پروردگارتان در همه روزهای روزگار مدهای معنوی و نویدهای نیک بختی می‌دهد. آگاه باشید و خود را در معرض آن مدها قرار بدهید. همیشه خوبی و خوشی و مددکاری و مهر و رحمت آفریدگار آماده رسیدن به شماست. شما خود را آماده قبول آنها نمایید اگر آینه دل را پاک و روشن نگهدارید، همه نوع تجلی رحمت به سوی آن می‌آید. در حالی که آینه زنگ زده، هیچ صورتی جز تیرگی و زنگ زدگی نمی‌پذیرد. خدای متعال همیشه نظر عنایتش را مبذول دارد تا کوشش ما با توفیق او همراه باشد و به قول صاحب مثنوی یا دیگری: جهد از تو و از خدا توفیق - زان که این هر دو باهمند رفیق و هرگاه جهد و کوشش در راه خیر باشد، توفیق خدای تعالی هم با آن یقیناً همراه است، همانطور که اگر جهد و سعی در راه بشر و فساد باشد از توفیق محروم نخواهد ماند. و به قول شاعر: جهد بی توفیق، جان‌کندن بود از پروردگار توانا خواستاریم همگی مان را به زیور ایمان آراسته گرداند و به حلیه اخلاص پیراسته سازد تا به قلب و زبان و اعضایمان همه در راه رضای خدا بکوشیم و برای سعادت خود و خیرخواهی خلق بجوشیم. خدایا! آغازمان را بر پاکی و ایمان و خیر ساختی، عاقبتمان را هم به خیر بساز.

حدیث پنجم

عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - ﷺ - :
«مَنْ أَخَذَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»

رواهُ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ وَ فِي رِوَايَةٍ لِمُسْلِمٍ :

«مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»

ترجمه حدیث:

ام المؤمنین کہ پیغمبر کنیہ اش را ام عبد اللہ قرار داد و نام او عایشہ صدیقہ است، خدا از او خوشنود باد، گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمود کسی کہ چیز تازہ و با بدعتی در دین ما (اسلام) آورد، آنچه از این دین نیست پس آن بدعت بر خودش برگردانده می شود و بہ دین نمی چسبد، چنان کہ در صحیح بخاری و مسلم است و در روایتی از مسلم چنین آمده است: کسی کہ کاری کند کہ برابر دستور ما نیست، پس آن کاری است مردود.

شرح حدیث:

در فرمایش نبوی در حدیث بالا: «مَنْ أَخَذَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»: «کسی کہ در دین ما ابتکار نمود، آنچه کہ از دین ما نیست: پس ابتکار او بہ خود برگردانده می شود. آنچه بر خلاف این دین است و در این دین و دلایل آن شاهی

برای ابتکار او نبود، پس آن کاری است مردود و ناپذیرفته؛ زیرا کلمه: «مالیس منه» یعنی آنچه برخلاف دین است و کلمه «رد» به معنی مردود، مثل نسج به معنی منسوج و خلق به معنی مخلوق و رجاء به معنی مرجو، که مصدر به معنی اسم مفعول می باشد، آنچه که مردود است، یعنی برابر قواعد دین نیست، یا از این جهت که باطل و بی ارزش و نامشروع است؛ مانند: نذر سکوت و ایستادن در آفتاب یا از لحاظ زیاده کردن بر مشروع یا کم کردن از آن مانند نماز بی وضو یا حج رفتن به مال حرام و روزه گرفتن با دروغ گویی و یا کشتن شکار که از شخص محرم باشد و مانند اینها.

اما آنچه که با شریعت منافات، ندارد و قواعد شرع با آن موافقت دارد، البته مردود نیست بلکه مقبول بوده و مایه ثواب است؛ مانند ساختن مدارس و بیمارستانها و لوله کشی شهرها و شرکتهای تعاونی و مددکاری بینوایان و ساختن تیمارستانها و به راه انداختن ماشینهای تولیدی و ایجاد کار و واداشتن مردم به کار و رهایی از بیکاری و فراهم ساختن رفاه و آسایش عمومی و همکاری در تعاون بر خیر و پرهیزگاری و تصنیف کتابهای سودمند مختلف و نشر کتب شرعی و آنچه مردم را به سوی خداشناسی و ایمان صحیح رهنمایی کند و تفسیر کلام الله و بیان و روشن کردن معنی سنت و آنچه از علوم که سیر ترقی بشر بر آنهاست و جلو انداختن جامعه مسلمانان بر تمام ملل دیگر جهان و آنچه باعث وحدت امت و سرافرازی مسلمانان باشد.

همچنین روشن کردن اذهان تا در موقع حاجت و حصول شداید، روی به خداوند آورند، و از تعظیم سنگ و درخت و ستون و دیوار و طلب حاجت و شفاعت به افروختن چراغ در محل اجتماع تا بدکاران دست بردارند. همچنین در محلهایی که اجتماع و اختلاط زنان و مردان بیگانه و نظرهای ناپاک و فساد اخلاق به بار می آورد، هیچ کدام از اینها موافق امر شرع نیست.

در حدیث صحیح آمده است که یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله در راه «حنین» گذارشان بر درخت کناری (سدر) افتاد، که مشرکان آن درخت را تعظیم می کردند و سلاحهای خود را به آن می آویختند و آن درخت را «ذات انواط» می نامیدند. یاران گفتند: یا رسول الله برای ما ذات انواطی قرار بده ذات انواطی که اینان دارند. حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

فرمود: الله اکبر! این گفتار شما همانند گفتار قوم موسی است که گفتند: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾: برای ما آله و مورد پرستشی قرار بده چنان که بت پرستان، خدایانی دارند. موسی گفت: ﴿إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾: محققا شما مردم نادانی هستید، یعنی هنوز ندانسته‌اید که موسی و برادرانش از پیغمبران دیگر ﷺ همه برای برطرف کردن شرک و بت پرستی آمده‌اند؟ حضرت فرمود: نباید شما راه پیشینیان گمراه را بگیرید. علما می‌گویند علت این گمراهی این است که شریعت عبادت را اختصاص می‌دهد به زمان و مکان و حال و شخص مخصوصی؛ مثلاً شریعت روزه فرض را اختصاص داده به ماه رمضان، وقوف حج را اختصاص داده به زمین عرفات، قصر و کوتاه کردن نماز را اختصاص داده به سفر، برای پیغمبر واجب بودن نماز تهجد در شب را اختصاص داده. عوام چنین می‌پندارند که همیشه باید روزه گرفت و آنگاه روزه شک و روزه‌های بعد عید حج که روزه گرفتن در شرع حرام است، آنها از روی جهل روزه می‌گیرند؛ وقوف اختصاص به عرفات دارد در غیر عرفات گمان وقوف می‌برند و به همین طریق راه فساد می‌گیرند و گمان صلاح می‌برند، نمی‌دانند که در امور دینی در خرد و بزرگ آن باید تابع پیغمبر بود.

در حدیث آمده است: «عَمَلٌ قَلِيلٌ فِي السُّنَّةِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلٍ كَثِيرٍ فِي بَدْعَةٍ»: کار اندکی که برابر دستور پیغمبر باشد، بهتر است از کار بسیاری است که بدعت باشد و برابر دستور پیغمبر ﷺ نباشد. در روایت ابی داود از حذیفه رضی الله عنه آمده است: «كُلُّ عِبَادَةٍ لَمْ يَفْعَلْهَا الصَّحَابَةُ رضی الله عنهم فَلَا تَفْعَلُوهَا»: هر عبادتی که اصحاب پیغمبر رضی الله عنهم انجام نداده‌اند، شما نیز آن عبادت را نکنید، مگر در صورتی که دلیل دیگری از خود پیغمبر در آن خصوص وارد شده باشد.

به حقیقت این حدیث که هر عملی برابر دستور پیغمبر نباشد، باطل است، برای این است که دانسته شود آنچه از امور دینی که برابر دستور پیغمبر نیست، باطل است. این حدیث، یک قاعده بسیار مهم در امور دینی است که فروع بسیاری از آن استنباط می‌شود: مثلاً وضوء به آب غصب یا به آب پلید و یا بدون نیت باطل است؛ زیرا مطابق دستور شریعت نیست، نماز مکشوف العورة و فروش ساختگی که

فروشنده با دیگری به هم می سازند تا خریدار را بفریبند و نکاح شغار، اینها هیچ کدام برابر امر شرع نیست و باطل است.

حقاً که این حدیث می تواند نصف دلیلهای شریعت باشد؛ زیرا دلایل شرعی یا برای اثبات است و یا برای نفی. این حدیث برای اثبات هر حکم شرعی است و هرگاه از طریق علم منطق آن را تشریح نماییم، می گوئیم این برابر شرع نیست؛ زیرا امر شریعت بر آن قرار نگرفته، این صغری است و هر چه امر شریعت بر آن قرار نگیرد، باطل است، و این کبری است: نتیجه آن: این کار باطل است.

بعضی از دانشمندان گفته اند شایسته چنین است که این حدیث از بر شود و منتشر گردد، زیرا این حدیث پایه بزرگی است در باطل ساختن همه منکرات و تمامی گمراهیها. این حدیث از سخنان کوتاه خاتم پیامبران است و استمدادش از آیه: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾: بگو اگر خدا را دوست می دارید، مرا پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد. ﴿وَإِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾: این است محققاً راه راست من پس از این راه پیروی کنید و از راههای متعدد پیروی نکنید که شما را به جدایی از یک دیگر و دوری از آن می کشاند. در حدیث است که حضرت ﷺ خطی مستقیم کشیدند و فرمودند: این است راه خدا، پس از آن خطهایی از راست و چپ آن کشیدند و فرمودند اینها راههایی است که بر هر کدام، شیطانی نشسته و مردم را به سوی آن دعوت می کند. پس از آن آیه ﴿وَإِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا﴾ تا آخر را بخواند و آیه ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾: اگر درباره چیزی به کشمکش افتادید، پس آن را به خدا و پیغمبرش واگذارید. واگذاردن به خدا رجوع به سوی کتاب او یعنی قرآن و واگذاردن به پیغمبرش است. بعد از رحلت پیغمبر ﷺ، رجوع به سوی سنت صحیحه اوست. حضرت رسول همیشه در خطبه خود می فرمود: «خَيْرُ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَخَيْرُ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَكُلُّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» رواه مسلم. زاد البیهقی: «وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ»: بهترین گفتار: کتاب خداست و بهترین راه، راه محمد است. و بدترین کارها محدثات یعنی کارهای بدون دستور شرع است و هر محدثه ای

بدعت است و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در دوزخ است.

در حدیث صحیح: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَدِّينَ بَعْدِي عَضُوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَإِيَّاكُمْ وَالْمَحْدَثَاتِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ.» حضرت فرمود: شما را دستور می‌دهم به گرفتن سنت من و راه خلفای راشدین که هدایت یافتگانند. این سنت را با چنگ و دندان بگیرید و نگه دارید و شما را پرهیز می‌دهم از محدثات؛ زیرا هر محدثه‌ای بدعت است.

ام المؤمنین عایشه: الصدیقه بنت الصدیق، پیغمبر ﷺ او را کنیه‌ام عبدالله داد. پدرش: ابوبکر صدیق جانشین پیغمبر ﷺ و مادرش ام رومان بنت عامر از زنان صحابه است. ام رومان از ابوبکر دو فرزند داشت: عبدالرحمن و عایشه، و در سال ششم هجری در ماه ذی حجه در مدینه درگذشت. پیغمبر ﷺ بر او نماز گذارد و در قبر او نزول فرمود و برای ام رومان طلب مغفرت کرد.

خاندان ابوبکر تنها خاندانی است که چهار مرد از نسل همدیگر در آن از یاران پیغمبر ﷺ هستند: ابو عتیق: محمد و پدرش عبد الرحمن و پدرش ابی بکر و پدرش ابی قحافه رضی الله عنه. دانشمندان گفته‌اند نمی‌توانیم چهار مرد پی در پی که بعضی از پشت بعضی دیگرند و هر چهار شرف صحبت پیغمبر را یافته باشند، بیابیم، مگر ابوقحافه که عثمان نام دارد و پسرش محمد که کنیه او ابو عتیق است.

عایشه رضی الله عنها بعد از هیجده تن اسلام آورد پیغمبر ﷺ در مکه در حالی که عایشه هفت ساله بود، با او از دواج نمود و بعد از رجوع از غزوه بدر در حالی که عایشه نه ساله بود، او را به خانه آورد. عایشه رضی الله عنها در روایت حدیث از پیغمبر ﷺ از بیشترین روایت کنندگان حدیث به شمار می‌رود. جمله حدیثهایی که از ایشان روایت شده است، دو هزار و دویست و ده حدیث است که از این جمله اتفاق بخاری و مسلم بر روایت یک صد و هفتاد و چهار حدیث است و بخاری خود پنجاه و چهار و مسلم خود به تنهایی شصت و هشت حدیث روایت کرده‌اند. بقیه در دیگر کتابهای حدیث روایت شده است.

عایشه اظهار می‌نموده است که چند افتخار بیش از همسران دیگر پیغمبر داشته

است: یکی این که پاکی و براءت او به وسیله آیاتی از آسمان نازل شد و این که دختر جانشین پیغمبر و اولین یاران ایشان بوده است و این که در موقع همبستری با پیغمبر، وحی بر آن حضرت نازل می شد و این که به هنگام رحلت پیغمبر، سر حضرت در آغوش او قرار داشت و این که پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه او دفن شد.

وفات عایشه رضی الله عنها در شب سه شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان به سال پنجاه و هفت هجری بعد از نماز وتر پیش آمد. ابوهریره که در آن موقع امیر مدینه بود، بر او نماز گذارد و برای نماز بر او اهل مدینه و اطراف حاضر شدند و گفتند ما به خاطر نداریم که بیش از امشب مردم در چنین مراسمی حاضر شده باشند و به دستور خودش در بقیع مدینه مدفون گشت، رضی الله عنها و عن ابویها و ارضاهما.

حدیث ششم

عن أبی عبد الله النعمان بن بشیر - رضی الله عنهما - قال: سمعت رسول الله - ﷺ -

يقول :

«إِنَّ الْحَلَالَ بَيِّنٌ وَإِنَّ الْحَرَامَ بَيِّنٌ وَبَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَاتٌ لَا يَعْلَمُهُنَّ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ فَمَنِ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ فَقَدْ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ وَ مَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ كَالرَّاعِي يَرْعَى حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَرْتَعَ فِيهِ. أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى أَلَا وَإِنَّ حِمَى اللَّهِ مَحَارِمُهُ. أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ» (رواه البخاری و مسلم)

ترجمه حدیث:

روایت است از ابی عبد الله نعمان بن بشیر، خدا از آن دو خوشنود باد که گفت: شنیدم که پیغمبر خدا ﷺ می فرمود: به راستی که حلال، روشن است و حرام نیز روشن است و در میان حلال و حرام کارهایی که به جهاتی شباهت به حلال یا حرام دارد، هست و این کارهای مشبوهه را بسیاری از مردم نمی دانند، پس کسی که خود را از شبهه ها نگه دارد، به حقیقت از شبهه دور گشته و دین و ناموس خود را حفظ کرده است. و کسی که در شبهه ها بیفتد و از آنها پرهیز نکند، در حرام می افتد، مانند شبانی که شتران خود را در اطراف چراگاه برای چرا آزاد می گذارد و در این حال به چرا کردن

در قرق نزدیک می شود، آگاه باشید که برای هر شاهی یک قرق خاصی است که به خود اختصاص داده، و بدانید که محققاً منطقه‌ای که خدا منع فرموده، محرمات است. و بدون شک در بدن آدمی پارچه گوشتی هست که هرگاه به صلاح آمد و شایسته شد، همه بدن به صلاح می‌گراید و پاک می‌شود و هرگاه آن پارچه گوشت فاسد شد، همه بدن به تباهی می‌رود. بدانید که آن پارچه گوشت، قلب و دل آدمی است. این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

شرح حدیث:

حدیث بالا را غیر از نعمان بن بشیر، هفت تن دیگر از صحابه روایت کرده‌اند که عبارتند از: علی ابن ابی طالب و حسن بن علی و ابن مسعود و جابر بن عبدالله و ابن عمر و ابن عباس یا سر رضی الله عنهم.

در فرمایش نبوی بالا «الْحَلَالُ بَيْنَ» حلال، روشن و آشکار است. حلال عبارت از هر چیزی است که خدا و پیغمبر ﷺ بر حلال بودنش تصریح فرموده‌اند و یا اجماع مسلمانان بر حلال بودنش ثابت شده باشد و از این قسم حلال است: آنچه دلیلی بر تحریم آن وارد نشده باشد.

حلال از حل یحل می‌آید و «حل» به معنی حلال است و حل از حل یحل به معنی مقیم بودن در محل می‌آید. مانند: «وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» یعنی تو در این شهر اقامت داری.

(الحرام بَيْنَ) حرام ضد حلال است. حرام عبارت از هر چیزی است که نقص و یا اجماع به وجود حد یا تعزیر یا وعید درباره آن باشد. سبب حرام بودن یا مفسده است؛ مانند خمر و زنا که حرامند به سبب فسادی که در این دو می‌باشد و یا زیانمند بودن است؛ مانند سم و زهر و مخدرات مثل: افیون و هرویین و بنگ و قات و یا پلید بودن؛ مانند بول و مردار و سگ و خوک.

هر چه دارای مفسده یا مضره یا پلید باشد، حرام است؛ زیرا به مزاج زیان می‌رساند. قمار حرام است؛ زیرا زیان مالی و فساد اخلاقی دارد و در حقیقت آنچه

زیانمند است، حرام است. خمر حرام است و همچنین آنچه مستی آورد، حرام است؛ زیرا برای بدن مضر و جنایت بر عقل است. سرقت و دزدی حرام است؛ زیرا زیان رسانیدن به مال دیگری و جنایت بر مال او است. دشنام دادن حرام است؛ زیرا زیان رسانیدن به شخصیت دیگر و جنایت بر شرف اوست. زنا حرام است؛ زیرا زیان رسانیدن به اجتماع و نسب دیگری و جنایت بر ناموس اوست. به ناحق نسبت کفر به کسی دادن، حرام است؛ زیرا زیان رسانیدن به دینداری او و جنایت بر دین اوست.

هر جا حرام وجود دارد، زیان و مضرت قطعاً با آن همراه است. هر چیزی که پلید باشد، یقیناً خوردن آن حرام است؛ اما لازم نیست که هر چه حرام باشد، پلید هم باشد. مال غصبی حرام است، ولی پلید نیست. قمار حرام است، ولی پلید نیست. اما پلید، خون پلید است و حرام نیز هست. بول، پلید است، حرام نیز هست. گوشت مردار پلید است و حرام نیز هست. مخدرات حرامند؛ زیرا مضر و زیانمند می‌باشند.

به تعبیر دیگر، هر چه دارای حد و یا تعزیر و یا وعید باشد، حرام است. یاغی‌گری و راهزنی حرام است؛ زیرا برای راهزن حد معین شده که دست راست و پای چپ او بریده شود. تعزیر مانند ادب کردن. اگر کسی به استهزاء و ریشخند مردم محترم پرداخت، شرعاً باید ادب شود. پس ریشخند و استهزاء نسبت به مردم محترم حرام است؛ زیرا تعزیر دارد. غیبت و خبر چینی حرام است؛ زیرا برای این دو وعید^(۱) معین شده است. در مورد غیبت در قرآن بیان شده که مانند گوشت مرده‌ی برادر خود را خوردن است. در خبر چینی وعید عذاب قبر و نرفتن به بهشت معین شده است.

پس آنچه دارای مفسده و یا مضره و زیانمندی و یا پلیدی باشد، حرام است و آنچه خللی در آن باشد، مانند آنچه از راه غصب گرفته شود، یا از راه عقد فاسد به دست آید، مانند فروش آنچه ملك او نیست و فروش چیزی که ربا دارد، مثل ده تومان را دوازده تومان فروختن و مانند اینها، همه حرام است.

«و بینهما أمورٌ مشتبهاً» یعنی میان حلال و حرام چیزهایی هست که مورد

اشتباه قرار می‌گیرد؛ زیرا از جهتی شباهت به حلال دارد و از جهتی دیگر شباهت به حرام دارد. مثل معامله با کسی که مال حرام و حلال دارد و به سبب اختلاط حلال و حرام در مال او، مال او مورد شبهه است. در این گونه مالها باید جانب پرهیزگاری و جتناب از آن را گرفت. به نظر امام غزالی اگر بیشتر مال او حرام است، معامله با او حرام است و نزد بعضی دیگر معامله‌اش حرام نیست مگر در آن قسمت از مال او که حرام بودنش یقینی باشد.

اشیاء به سه قسمت: حلال، حرام، مشتببه تقسیم می‌شود؛ زیرا اگر نص شرع بر اجازه در آن است، پس آن حلال آشکار است و اگر نص شرع در منع آن است، پس آن حرام آشکار است و اگر هیچ گونه نصی در آن نیست و در مورد آن سکوت شده، پس آن شبهه است و به عبارت دیگر: تکالیف شرع یا به تخییر می‌آید که شخص اختیار کردن و نکردن آن را دارد و این را اباحه می‌نامند، و یا این که اقتضاء فعل دارد به قطع، و این واجب است و یا این که اقتضاء فعل دارد ولی نه قطع و این مندوب است و یا این که اقتضاء منع آن را دارد به قطع، و این حرام است و یا این که اقتضاء منع آن را دارد نه به قطع و این مکروه است و یا این که درباره چیزی اطلاق شده نه قطع به فعل آن است و نه قطع به ترك آن، در این حال میان ایجاب و ندب و میان کراهت و منع، متردد می‌ماند و اشتباه در آن واقع می‌شود.

هر جا که شبهه است، علاج آن در پرهیزگاری است؛ مثلاً شخصی با زنی ازدواج کرده بود. زنی دیگر گفت: من شما دو تا را شیر داده‌ام. آن مرد مسأله را به خدمت حضرت رسول عرض کرد، حضرت فرمود: «كَيْفَ وَقَدْ قِيلَ دَعَّهَا عَنْكَ؟» یعنی چگونه او را ننگه می‌داری در حالی که گفته شده رضاعت در میان شما هست؟ او را رها کن. حالا گواهی یک زن دلیل شرعی نیست ولی شبهه می‌آورد و زبان مردم را در طعن باز می‌گذارد. علاج آن پرهیز از آن است.

حضرت رسول در منزل خود دانه‌ای از خرما دید که بر زمین افتاده است. فرمود اگر نه از این می‌ترسیدم که شاید این خرما از صدقه باشد، (یعنی اگر این ترس نبود)، آن را می‌خوردم. احتمال این که از صدقه باشد باعث پرهیز از آن شد و البته این احتیاط به

خاطر این بود که مال صدقات همیشه به خدمت حضرت می آوردند و احتمال افتادن دانه‌ای در خانه حضرت که به مسجد چسبیده بود، زیاد بود. حتی اگر از دست کودکی افتاده باشد.

همچنین مسایلی هست که مورد اختلاف قرار می‌گیرد؛ مثلاً حیوانی که ذبح شده بدون این که موقع ذبح نام خدا بر آن یاد شود. عده‌ای از علماء به تحریم آن قایل هستند و عده‌ای دیگر می‌گویند شخص مسلمان همیشه نام خدا در دل دارد. البته همین اختلاف علماء در حل و حرمت آن شبهه است که پرهیزگاری، در دوری آن است. گاهی دوری از چیزهایی بر اثر این که نکردنش اولی است، پیش می‌آید.

مثلاً حضرت رسول و یارانش از خوشی در دنیا پرهیز داشتند. این امر فلسفه‌ای داشت؛ مثلاً یکی این که آنهایی که نمی‌یابند به حسرت نیفتند، دیگر این که خوشی احتمال میل و رغبت در دنیا دارد. سوم این که آنهایی که پیشوا هستند، باید همه جوانب را رعایت کنند و در فکر آسایش بستگان و امت باشند.

اما هرگاه شبهه جنبه وسواس داشته باشد، در این حال ارزش ندادن به آن بهتر است؛ مثلاً در حدیث است هرگاه یکی از شما در نماز بود و در شکم خود حرکتی احساس کرد و به شبهه افتاد که آیا ناقض وضوء دست داده است یا نه، در این حال از نماز بیرون نرود، مگر در صورتی که آوازی بشنود و بویی بیابد. همچنین مال غضب حرام است و احتمال این که صاحب آن مال، آن را مباح کرده باشد، احتمالی است پوچ و حرام بودن مال غضبی به حال خودش باقی خواهد بود.

مثال دلیلی که دو فهم در آن متعارض می‌شود: مردی به خدمت حضرت آمد و گفت: یا رسول الله من این مال را به پسرم داده‌ام. حضرت فرمود: «أَكُلْ أَوْلَادِكَ نَحْلَتَهُمْ هَكَذَا؟» آیا به همه فرزندان همانند این را داده‌ای؟ گفت: نه. حضرت فرمود: «فَأَشْهَدْ غَيْرِي، فَإِنِّي لَا أَشْهَدُ عَلَى جَوْرِ» برو دیگری را به گواهی بگیر که من گواه بر جور و ستم نمی‌شوم. اکنون قسمتی از جمله «فَأَشْهَدْ غَيْرِي» دیگری را گواه بگیر، دلیل گرفته‌اند که عطیه به یکی از فرزندان دادن و به دیگر فرزندان ندادن جایز است؛ زیرا فرمود: دیگری را گواه بگیر. اگر درست نبود، نمی‌فرمود: دیگری را گواه بگیر و قسمتی از این

حدیث از جمله «فَإِنِّي لَا أَشْهَدُ عَلَى جَوْرِ» من گواهی بر ستم نخواهم داد، دلیل گرفته‌اند که عطیه به یکی از فرزندان دادن جورست و ستم و جور جایز نیست. هرگاه حدیث را از حیث واقع و متعارف در نظر بگیریم که مردم در زبان معمول وقتی کاری را انکار می‌کنند، می‌گویند: برو از دیگری گواه بخواه که من چنین گواهی را نخواهم داد، مقصودشان این نیست که گواهی گرفتن بر آن صحیح است، بلکه مقودشان تهدید و انکار شدید است.

نظر به این که مشتهات مورد اشتباه واقع می‌شوند و فهم آنها از قدرت عوام بیرون است، فرمود: (لَا يَعْلَمُهُنَّ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ) بسیاری از مردم مشتهات را نمی‌دانند که آیا حلال است یا حرام؛ زیرا فهم مشتهات مستلزم آشنایی کامل به نصوص و اطلاع عمیق در اصول است و لازمه آن فهم صحیح در موارد احکام است. اگر چه فهم واقع در امور مشتهات بر بسیاری از مردم در دایره عدم اطلاعاتشان غیر معلوم است.

نظر به این که دین مبین اسلام همیشه قواعدی در اختیار امت می‌گذارد که همه افراد بتوانند از آن استفاده کنند، درباره امور مشتهات نیز یک قاعده سهل و ساده در دسترس قرار داد و فرمود (فَمَنِ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ) پس کسی که تقوی را پیشه کرد و از شبهات دوری گزید. اتقی از تقوی است و تقوی به معنی پرهیزگاری. تقوی در شرع عبارت از خودداری از گناهکاری است و از آنچه به سوی گناه بکشانند. کسی که تقوی را پیشه کرد و از شبهات دوری گزید (فَقَدْ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ) پس هر آینه دین و شرف خود را از معایب بری ساخته است. استبرأ: یعنی طلب براءت نمود و عرض به معنی حسب و محل مدح و ذم از انسان است. یعنی کسی که از مورد شبهات دوری جست، دین و شرف خود را حفظ کرده. نه کسی می‌تواند زبان ملامت بر وی دراز کند و نه بی احتیاطی در شبهات او را به عذاب خداوندی گرفتار می‌سازد، نه دین خود را آلوده که عذاب الهی ببیند و نه شرف خود را به شبهات آلوده که زبان ملامت و عیبجویی او را لکه دار نماید، بلکه خود را در گروه متقیان داخل نموده که از ثواب خدا و ثناء پیغمبر و ستایش خلق بهره‌مندند؛ زیرا راه سلامت، دوری از موارد تهمت است.

در حدیث است که کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، نباید در مواقف

تهمت بایستد «مَنْ وَقَفَ مَوْقِفَ تَهْمَةٍ فَلَا يَأْمَنُ مِنْ إِسَاءَةِ الظَّنِّ بِهِ» کسی که در جایگاه مورد تهمت بایستد، نمی تواند از بدگمانی ایمن بماند.

روزی حضرت رسول با همسرش

صفیه ایستاده بود. دو مرد او را دیدند که با زنی ایستاده است. شتاب کردند، حضرت فرمود: شتاب مکنید، این صفیه زوجه من است. آن دو گفتند: سبحان الله یعنی: آیا کسی درباره تو گمان بد می برد؟ حضرت فرمود: شیطان در مجرای خون آدمی می گردد و ترسیدم در دل شما شری بیفکند.

و در حدیث است: «مَا وَقَى بِهِ الْعَرَضُ فَهُوَ صَدَقَةٌ» آنچه به وسیله آن انسان شرف خود را نگه دارد، آن صدقه است. پس بهترین راه سلامت از فساد، پرهیز از فساد است؛ اما کسی که از شبهات دوری نجوید، مثل آن است که در پیرامون حرام می گردد و زود است که در آن بیفتد، همان طور که تخم مرغ دزد دست آخر شتر دزد می شود، و بی پروا از صغایر دست آخر در کبایر می افتد.

به تعبیر بلیغ و جامع، حضرت رسول الله ﷺ: «وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ» کسی که در شبهات افتاد، در حرام افتاده است «كَالزَّاعِي يَرَعَى حَوْلَ الْحِمَى» مانند چوپانی که شتران خود را گرداگرد چراگاه می چراند «يُوشِكُ أَنْ يَرْتَعَ فِيهِ» نزدیک است که در آن بچراند. حمی به معنی فرق، یعنی محلی که بر غیر مالک آن ممنوع شده است.

در شریعت، موارد بسیاری است که گرداگرد چیزی حکم آن چیز از روی احتیاط داده شده؛ مثلاً قبل و دبر. پیش و پس عورت است و به خاطر آن از ناف تا زانو عورت خوانده شده؛ زیرا حریم و گرداگرد عورت اند. زنا حرام است، بوسه نامحرم و خلوت با زن حرام است؛ زیرا اینها حریم هستند و اگر کسی به خلوت و بوسه توانایی یافت، بر زنا توانایی یافته است. روی این اصل دوری از صغایر وسیله نجات از کبایر است.

برای این که مفهوم شود قصد از این مثال حسی و آوردن مثل به فرق و چوپان چیست، مقصود از آن احتیاط در شبهات و ترس از خداست، فرمود (آلَا) آگاه باشید.

الا و اما هر دو برای گشایش سخن و جلب توجه و آگاه شدن آورده می شوند. بعد اُلا همزه اِنْ مکسور است و بعد اُما همزه ان فتح و کسر هر دو را می پذیرد «اُلا و اِنْ لِّکُلِّ مَلِکٍ حَمِیٌّ» آگاه باشید، هر یک از شاهان عرب برای اسبان خود قرقی قرار داده بوده اند که فقط اسبان خودشان در آن چرا کنند، ولی مقصود در اینجا آن حمی و قرق نیست، بلکه «اُلا و اِنْ حَمِیَّ اللّٰهُ مُحَارَمَهُ» آگاه باشید که حمی و قرق و منطقه ممنوعه که خدا نزدیک شدن به آنها را منع کرده است، محرمات است که آنها را حرام فرموده است. کسی که می خواهد در محرمات نیفتد و به عذاب خدا گرفتار نشود، باید گرداگرد محرمات نگردد، و از حریم محرمات که همانا شبهات است دوری گزیند.

محرمات را در صفحات قبل یاد کردیم که آنچه دارای مفسده و ضرر و پلیدی است و آنچه در برابرش حد و یا تعزیر و یا وعید باشد و آنچه در به دست آوردنش خلل است جزو محرمات است، مانند: جنایت بر نفس؛ مثل زنا و یا جنایت بر مال؛ مثل سرقت و یا جنایت بر دین؛ مثل رده و کفر. برای هر یک از این محرمات حریمهایی است که از نظر افراد بصیر به دور نیست و باید از حریم حرام دور شد تا از افتادن در حرام پرهیز شود.

برای این که ممکن است کسی بگوید من چه کنم که در محرمات نیفتم؟ شارع مقدس اسلام راه چاره را در این امر نیز نشان داد و فرمود: «اُلا و اِنْ فِی الْجَسَدِ مَضْغَةٌ» آگاه باشید که در بدن یک پارچه گوشتی است که می توان آن را در دهن مضغ کرد و جوید و لکن همین تکه گوشت ضعیف الجثه، منزلت و قدرش به پایه ایست که «اِذَا صَلَحَتْ، صَلَحَ الْجَسَدُ کُلُّهُ» هرگاه به صلاح آید و شایسته شود، همه بدن به صلاح می آید «صَلَحَ بفتح لام و ضم آن و فتح آن معروفتر است» «و اِذَا فَسَدَتْ، فَسَدَ الْجَسَدُ کُلُّهُ» و هرگاه آن تکه گوشت فاسد و تباه شود، همه بدن به فساد و تباهی می روند «اُلا و هی الْقَلْبُ» آگاه باشید که آن قلب است. پس برو قلب خود را اصلاح کن تا مورد تجلی خدا قرار گیرد که در این حال مانند پلیس مخفی در برابر هر شبهه و حرامی، زنگ خطر را در گوشت به طنین می اندازد، مبادا که آن را آلوده کنی و به ندایش گوش ندهی که فاسد کردن آن مایه فاسد شدن همه بدن است. قلب که محل آن دو انگشت زیر پستان

چپ است، بدون تردید منبع اصلی حیات است و در این تردیدی نیست که ابتدای شروع حیات در آدمی است و در این تردیدی نیست که ابتدای شروع حیات در آدمی از موقعی است که برای اولین بار قلب آدمی شروع به حرکت می‌کند، ولی باید یقین کرد که اگر قلب نجنبد و خون را به مغز نفرستد، مغز چگونه می‌تواند کار کند؟ الحق که فرمانده واقعی بدن، قلب است و آغاز و پایان حیات بسته به اولین و آخرین حرکت قلب دارد.

الحاصل که فرمانده بدن قلب و یا مغز باشد، هر کدام که خدا آن را برای فرماندهی بدن آماده کرده باشد، مقصود همان است و قلب به معنی مورد عقل در آیات قرآن وارد شده است: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ (آیه ۳۷ - سوره ق) در این جا قصد از قلب را به عقل تفسیر کرده‌اند ﴿فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا﴾ (آیه ۴۶ سوره حج) و هر کدام چه قلب و چه مغز، مضغه‌ای بیش نیستند و از شیرینترین تمثیل در لازم و ملزوم بودن ملک و رعیت یکی این که در بدن آدمی شاه، قلب است و چشم و گوش و پوست و زبان و بینی و اعصاب حس و حرکت، همه دربانها و مخبرین هستند و دست و پا و دیگر اعضا رعایا هستند، همان طور که سلامت قلب و صلاح آن و تحویل و تحول خون سالم به اعضا باعث سلامت اعضا و رشد آنها می‌شود، همان طور هم درست کار کردن مخبرین نامبرده در رسانیدن خبر صحیح و درست کار کردن دست و پا و اعضا دگر همه در سلامت قلب تأثیر دارند، پس قلب هم مؤثر است و هم متأثر.

همان طور هم سران و زیردستان که صلاح سران، مایه صلاح زیردستان و صلاح زیردستان، باعث صلاح سران است. «و کما تکنونوا یولی علیکم»: همانطور که هستید، سرانی در خور شما بر شما زمامداری می‌کنند. خود را اصلاح کنید تا آنها اصلاح شوند. در این حدیث چه منابعی از حکمت یاد شده است. آن که حلال است، روشن و آشکار است، دل روشنی بخشد و به صلاح آرد و از نزدیک شدن به شبهات باز دارد و حرام مایه تاریکی دل و به فساد آمدن آن است، اگر دل با شبهات تیره شد، با گناهان تاریک خواهد شد. اگر دل به گناهی سیاه شد، به آب توبه آن را بشوید و

مگذارید که سیاهی گناه همه دل را فراگیرد و آنگاه نه موعظه اثر کند و نه توبه چنان که ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (آیه ۱۴ سوره مطففین) هرگز به صلاح نیایند؛ زیرا بر دل‌هایشان گناه همیشگی شان چیره شد.

برای دانستن بیماری دل و علاج آن، مطالعه کتابی مانند احیاء علوم الدین مناسب و مفید است. از جمله آنچه در صلاح قلب مؤثر دانسته‌اند، تأمل و فهم معانی قرآن، کم خوراک، ایستادگی به عبادت در قسمتی از شب، تضرع در سحرگاه و همنشینی صالحان و سرآمد آنها خوراک حلال و دوری از شبهات است.

نعمان بن بشیر: ابو عبد الله نعمان بن بشیر بن سعد انصاری خزر جی، پدرش بشیر در بیعت عقبه دوم حاضر بود و در تمام مشاهد از بدر تا آخرین غزوه همراه پیغمبر ﷺ حاضر بود.

همین بشیر از حضرت پرسید: «قَدْ عَرَفْنَا السَّلَامَ عَلَيْكَ الْخ»: ما دانسته‌ایم چگونه سلام بر تو بفرستیم و خدا ما را امر فرمود به صلوات فرستادن بر تو. پس چگونه صلوات بر تو فرستیم؟ حضرت فرمود: «قُولُوا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ اِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَآلِ اِبْرَاهِيمَ»

بشیر اولین انصاری است که با ابی بکر بیعت نمود. وی که همراه خالد بن الولید بود، در موقع مراجعت از یمامه و کشتن «مسيلمه کذاب» در محلی که «عين التمر» نام دارد، در سال دوازدهم هجری شهید شد. کشتن مسيلمه به وسیله وحشی انجام گرفت وحشی نامبرده است که در حال کفر، حمزه سید الشهداء را کشت و در حال اسلام، مسيلمه کذاب را به قتل رسانید.

مادر نعمان عمره بنت رواحه از زنان صحابه است. نعمان خودش و پدر و مادرش هر سه از صحابه پیغمبرند و نعمان اولین فرزندی بود از انصار که بعد از هجرت به دنیا آمد. همان طور که عبد الله بن الزبیر اولین فرزند از مهاجرین بود که بعد از هجرت به دنیا آمد. نعمان در اول ماه چهاردهم از هجرت پیغمبر به مدینه، به دنیا آمد. نعمان در سال شصت و چهار هجری در یکی از دهات حمص سوریه به قتل رسید.

جمله حدیثهایی که از پیغمبر ﷺ روایت نموده است، یک صد و چهارده حدیث است. از این جمله، بخاری و مسلم بر پنج حدیث اتفاق دارند و به تنهایی بخاری یک حدیث و مسلم چهار حدیث از او روایت کرده‌اند. بقیه در دیگر کتابهای حدیث روایت شده است. نعمان مردی کریم و بخشنده و شاعر بود. رضی الله عنه و عن ابویه.

حدیث هفتم

عَنْ أَبِي رَقِیَّةَ تَمِیمِ بْنِ أَوْسٍ الدَّارِی - رضی اللہ عنہ - أَنَّ النَّبِیَّ - صلی اللہ علیہ وسلم - قَالَ:
«الَّذِينَ النَّصِيحَةُ»

قلنا: لِمَنْ؟ قَالَ :

«لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ»

ترجمہ حدیث:

از ابی رقیہ، تمیم بن اوس داری، خدا از او خوشنود باد، روایت شده کہ پیغمبر فرمود: دین ہمہ اش نصیحت است. گفتیم بری چہ کسانی؟ فرمود: برای خدا و برای قرآن و برای پیغمبرش و پیشوایان مسلمانان و برای عامہ مسلمانان. این حدیث صحیح را مسلم روایت نموده است.

شرح حدیث:

پیامبر در فرمایش بالا، دین را نصیحت دانست. نصیحت و نصح ہر دو مصدرند و بہ معنی اخلاص و تصفیہ می آیند. وقتی کہ می گویند: «نَصَحْتُ لَهُ الْقَوْلَ»: یعنی مخلصانہ بہ او گفتم: «نَصَحْتُ الْعَسَلَ» یعنی عسل را از شمع آن تصفیہ و پاک نمودم. این مادہ بہ صورت متعدی و لازم می آید و گفته می شود: نَصَحْتُهُ وَ نَصَحْتُ لَهُ: او را نصیحت کردم و تعدیہ آن بہ لام فصیحتر است و از این قبیل افعال کہ لازم و متعدی

می آیند، زیادند.

«أَسْهَمْتُهُ وَأَسْهَمْتُ لَهُ» او را سهمیه دادم و نصح به فتح نون به معنی دوزندگی است و منصح به معنی سوزن و نصاح به معنی ریسمان و ناصح به معنی خیاط است، چنین می رساند که نصیحت کننده در کوشش برای صلاح نصیحت شده است و به سود او کار می کند؛ مثل این است که سوزن پارگی پارچه را می دوزد و اصلاح می نماید، در زبان عرب جامع تر از این دو کلمه «نصیحت و فلاح»، در شامل بودن خیر دنیا و آخرت وجود ندارد.

این است که شارع مقدس اسلام، دین را در نصیحت دانست و این جمله «الَّذِينَ النَّصِيحَةُ» دین اسلام نصیحت است، می رساند که نصیحت بر دین و اسلام اطلاق می شود، و این که دین بر عقیده و قول و عمل اطلاق می شود، حضرت رسول ﷺ این جمله را فرمود و فهم آن را به خود شنوندگان واگذار کرد تا درباره آن به شوق آیند و درباره آن پرسش کنند و تشریح آن موقعی بیان می شود که مترصد شنیدن آن باشند. لذا اصحاب، پس از شنیدن این جمله پرسیدند: «قُلْنَا لِمَنْ؟» گفتیم نصیحت به چه کسی؟ حضرت فرمود: «لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ» نصیحت برای خدا. به ایمان آوردن به او و به این که یکتاست و شریکی ندارد و وصف او به صفات کمال و جلال و منزّه و پاک دانستنش از هر عیب و نقصی و ایستادگی به طاعت او و دوری از معصیت و نافرمانی او و دوست داشتن به خاطر او: «أَلْحَبُّ فِي اللَّهِ» و دشمنی به خاطر او: «أَلْبَغْضُ فِي اللَّهِ» و دوستی با دوستان او و دشمنی با دشمنان او و رغبت و شوق داشتن در آنچه خدا آن را دوست می دارد و دوری از آنچه باعث خشم خدا می گردد و اعتراف به نعمتهای او و سپاسگزاری در برابر نعمتهای او و دعوت مردم به سوی آنها و یاد دادن این امور و اخلاص برای خدا در آن.

در حقیقت فایده این مطالب برای خود بنده است و گرنه خدای عزوجل از نصیحت ناصحان بی نیاز است و نصیحت واجبه همانا در ایثار محبت خدا و برتری دادن به دوستی او، به انجام همه آنچه فرض فرمود و دوری از همه آنچه حرام فرمود و در واقع: نصیحت برای خدا، یعنی در نظر گرفتن خدا و انجام دادن هرکار برای او به

اخلاص و به خاطر به دست آوردن رضای خداست. (و لِكِتَابِهِ) و نصیحت برای کتاب خدا، به ایمان آوردن به کتابهای خدا و آن که کتابهای آسمانی همه از نزد خدا بوده است و امتیاز قرآن به این که هیچ کس نمی تواند مانند کوچکترین سوره از قرآن را بیاورد و ایمان به قرآن به خواندنش از روی ادب و خشوع و از روی فهم و تأمل معنی آن و رعایت آنچه در حق قرآن واجب است و قرائت آن به صورتی که آنچه قراء قرآن بر آن اتفاق دارند و به دفاع از قرآن به منع تأویل آنهایی که می خواهند از قرآن برخلاف معنی آن استدلال کنند و دفع طعن طاغیان و تصدیق به همه قرآن و ایستادن همراه احکام قرآن، یعنی از احکام قرآن سرپیچی ننمودن و فهم مثلثهای قرآن و علوم و مقید و ظاهر و مجمل آن و مانند اینها و اعتناء به موعظه های قرآن و تفکر در عجایب آن و عمل به محکم آن و ایمان به متشابه آن و رعایت تعظیم پروردگار و نسبت ندادن چیزی که در شرع نیست به پروردگار؛ زیرا نمی توان نسبت به خدای تعالی رأی خود را به میان آورد برای این که خدا: قدیم است و همه چیز حادثند غیر او، او تواناست و باقی همه عاجزند، او داناست و باقی همه جاهلند، او پروردگار است و باقی همه بنده او هستند، او بی نیاز است و باقی همه نیازمندند و هر چه در خاطر آدمی خطور کند، خدا برخلاف آن است؛ زیرا خدای سبحانه و تعالی مانند ندارد و آنچه در ذهن خطور می کند مانند چیزهایی است که آدمی دیده و یا خیال کرده است و خدا برخلاف آنهاست و هرگاه خدا را به چیزی از مخلوقاتش تشبیه نمایی، درباره او نصیحت نموده ای و به خود غش کرده ای و از جمله نصیحت به قرآن دعوت خلق به سوی قرآن و عمل به آن و پیروی از آن و خودداری از تفسیر آن است مگر موقعی که آلات و لوازم تفسیر از علوم دیگر را که در فهم قرآن لازم است به جای آورد. (و لِرَسُولِهِ ﷺ) و نصیحت برای پیغمبر به تصدیق رسالت و پیغمبری او و ایمان به همه آنچه او آورده است و فرمانبری او در امر و نهی او و نصرت به دین او و دوستی با دوستان او و دشمنی با دشمنان او و بزرگداشت حق او و زنده کردن سنت او به نشر آن و گرفتن سنت صحیحه او و دور کردن تهمت از آن و نشر علوم مربوط به آن و دانایی در سنت و معانی آن و خودداری از گفتگو در سنت بدون علم و تهیه لوازم فهم آن، یعنی خود

سرانه و بدون تهیه وسایل فهم سنت از جمله علوم لازمه آن، در سنت سخن نگوید و دعوت به سوی پیش گرفتن سنت پیغمبر و مهر آوردن در تعلیم سنت و بزرگ داشتن سنت پیغمبر و گرامی داشتن پیروان سنت پیغمبر و اهل سنت و تأدب به آداب نبوی و ادب نگهداشتن هنگام خواندن سنت و محبت آل و خویشان پیغمبر و دوری از اهل بدعت، چه آن هایی که در سنت پیغمبر ابتداع می کنند و چه آنهایی که یکی از یاران پیغمبر را توهین می کنند و دعوت به سوی پیروی پیغمبر در هر خرد و بزرگ، در خوشی و ناخوشی و رضایت به پیروی پیغمبر در نهان و آشکارا «وَلَا تَمِثِلِ الْمُسْلِمِينَ» و نصیحت برای پیشوایان مسلمین.

در حقیقت پیشوایان در صدر اسلام پیشوایی دینی و دنیوی هر دو را داشتند، یعنی شخص خلیفه هم پیشوای دینی بود و در علوم دینی و عمل به دین سرآمد بود و هم در مسایل دنیوی از لشکرکشی و حفظ امن و اجرای شرع پیشوا بود؛ مثلاً ابوبکر صدیق رضی الله عنه و علی مرتضی رضی الله عنه هم پیشوای دینی بودند، در امامت در نماز، خطابه و وعظ و ارشاد و راهنمایی به سوی حق و فهم قرآن و سنت و احکام و در دانایی سرآمد بودند و آن را انجام می دادند و هم در مسایل دنیوی از لشکرکشی و حفظ امنیت و اجرای عدالت و تأمین اجتماعی و سعی در نشر اسلام و فراهم کردن راحت و آسایش عمومی سرآمد بودند. و هر دو قسم زیر نظرشان اداره می شد و در محضر مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه باعث سعادت در دین و دنیا است، فراگرفته بودند و مخصوصاً دین اسلام که دنیا را مزرعه و کشتزار آخرت می داند، میان این دو اتصال ناگسستنی قرار داده است.

این طرز حکم تا عهد صحابه برقرار بود و در هر یک از شهرهای اسلام یکی از صحابه متعهد اداره شهر بود و به حسب موقعیت شهر به وسیله یک یا دو تن از یاران پیغمبر اداره می شد که هر کدام صلاحیت حاکمیت و قضاوت را داشتند. گاه یکی از ایشان هر دو وظیفه را اجراء می نمود و گاه برای هر وظیفه، یکی از آنان تعیین می شدند و چه بسا که یکی از آنها سپهسالار و گاهی سرباز عادی بود.

اما پس از عهد صحابه، دوره خلافت ارثی به میان آمد و کسانی متصدی

خلافت می شدند که در امور دینی دارای اطلاع کافی نبودند. از آن روز پیشوایان دینی از امراء و حکام جدا شدند و هر کدام دارای طبقه جداگانه ای شدند. در حقیقت جدایی دین از سیاست و جدایی دین از دنیا شروع شد و نظر به این که زمامداران اهل علم نبودند، قدرت واقعی از دست علماء بیرون رفت و همان طوری که لازمه دنیاست علماء برای به دست آوردن وظایف به سوی درهای سلاطین هجوم آوردند.

از این جا هم دو دسته شدند: دسته ای که عزت نفس و علو همیشان مانع از آن بود که خود را در اختیار حکام قرار دهند و طبعاً این طبقه که بزرگترین سلسله دانشمندان را تشکیل می دادند، از قبول وظایفی که سر رشته آنها در دست حکام بود، خودداری می کردند. این طبقه با گرفتن مشاغل آزاد و قناعت، روزگار را با سربلندی گذراندند و نام خود را به عزت و افتخار در تاریخ جهان ثبت کردند.

ولی عادتاً چون آن تقشف و قناعت برای همه مقدور نبود، روز به روز از شمار این طبقه کاسته شد تا جایی که در هر دوره، شماره آنها افرادی قلیل بود و این هم به حقیقت عنایت خدا بود که برای حفظ این دین مبین همیشه علمای اعلام و دانشمندان بلند نام که عزت نفس و قناعت و پشت پازدن به مظاهر فریبنده دنیا نشانه بارز آنهاست باقی گذاشته است تا همیشه دسته دیگر علماء آنان و گفتار بی پروای آنها در راه حق را ملاحظه کنند.

الحاصل از روزی که دین از دنیا جدا و سیاست از علماء گسسته گشت، دیگر دوره واپس گرایی دین شروع شد. تا جایی که هر چند شماره مسلمین افزایش می یافت، ولی روی اصل نفهمیدن روح دین، این همه مسلمان ارزش آن مسلمان چند صد نفری که هر کدام مانند کوهی پابرجا در ثبوت و هر یک به مثابه میلیونها تن از همت و جان گذشتگی بود، ندارند. کم کم دوری علماء از سیاست باعث شد که هر کدام چنین پندارد که وظیفه عالم فقط تسبیح و سجاده و نماز است؛ زیرا در قرنهای اخیر، حتی قضاوت هم از علماء سلب شد و قاضیها در محکمه ها جای گرفتند و حکم شرع منحصر به ارث، وصیت و نکاح و طلاق شد و همین نکاح و طلاق هم باز از آنها گرفته شد و در یکی از شعبه های ثبت منحصر شد.

آن افرادی از علماء که دارای اطلاع وسیع و فکر عمیق هستند، برای سلامت خود همیشه خود را دور و برکنار می گیرند که حمام بی عرق نیست و صحبت در هر شعبه ای مخاطر فراوان دارد و اقل آن درد سر و تضییع وقت و نتیجه نگرفتن است. از اینها بدتر این که وحدت بین اهل علم از بین رفته است و با این همه حمالها در دنیای معاصر دسته بندی و شرکت و سر حمال دارند، با کمال تأسف باید گفت که علماء به کلی وحدت ندارند و این از هم پاشیدگی هم علتش روشن است. آنها که اهل علم هستند، طالب ماده نیستند و آنهایی که متظاهر به علم و طالب مال هستند، وجود علمای طالب علم را سنگی سر راه خود می دانند.

از این جا کمترین زیان علمی که از دست دادن علم وسیع است و اکتفاء به اندکی علم و آن هم قشر آن، برای تظاهر به آن است، شروع شده. در گذشته که علماء دارای مشاغل بودند و زندگی خود را شخصاً روبه راه می کردند، هیبت به خصوصی داشتند. امروزه که علماء دارای مشاغل نیستند و اوقاف بر اثر این که اداره ای رسمی گشته، روبه کاهلی می رود و مبرات و صدقات هم مانند گذشته نیست. آن قسمت از علماء که اطلاعاتشان در خور تدریس است، برای امرار معاش به دانشگاهها و دبیرستانها رو می آورند تا از راه تدریس و آن هم در دانشگاههای این دوره که برای رجال دینی ناملایمات زیاد دارد، حاضر می گردند. آن قسمت دیگر که نمی خواهند در این لباس بمانند و یا آن معلومات را ندارند، در وظایف دولتی داخل می شوند و آنهایی که در لباس علماء می مانند، مجبورند در کارهایی که نباید به مزد باشد، مثل امامت نماز و وعظ و ارشاد مزد بگیرند و از این راه، نماز هم لذت واقعی را از دست داده است؛ زیرا امامت در آن برای مزد است نه خالص برای خدا و ارشاد و وعظ فقط از راه گوش است نه از راه دل. و خدا می داند که عاقبت به کجا می انجامد.

آنهایی که زمام امور دنیوی را دارند، هم در کشورهای اسلامی نیازمند به کمک خارجی هستند و از این راه هر کشوری، طرفی را قبله خود ساخته و دو کشور که واقعاً متحد و هم صدا باشند، نیست.

با این که ابتدای قرن هفتم و حمله وحشیانه یاجوج و مأجوج مغول دستگاه

قدرت کشورهای اسلامی را به هم پیچید و مقتضی بود که مسلمانان به خود آیند و خلاف را کنار بگذارند، باز هم درس نگرفتند و گوشمال دومشان را که سیطره اروپا بود متحمل شدند.

در این موقع که باز یاجوج و ماجوج چینی و حدتی به هم زده و از نو شبیح حمله وحشیانه مغول در اذهان واقع بینان تجدید می شود، باز هم کشورهای اسلامی که در مسیر این قوم خون خوارند، فکری نمی کنند، مگر خدا خودش عاقبت را به خیر کند. سخن به درازا کشید و نصیحت مقتضی بسط بود. برگردیم به موضوع نصیحت به پیشوایان. امروز نصیحت به پیشوایان دینی در بازگشت به سنت پیغمبر و گرفتن تعالیم قرآن و کنار گذاشتن هر نوع تعصب و اختلاف است و نصیحت به عوام در بزرگداشت علماء و پیروی شان و وفا به حقوقشان از تأدب در حقشان و گمان نیکو درباره شان و اجلال و تکریمشان و ایفای حقی که در گردن عموم دارند و بر اهل توفیق پوشیده نیست، است. و نصیحت به پیشوایان زمامدار در فرمانبری شان است. هرگاه فرمانشان برابر حق و عدالت باشد و کمک و رهبریشان در رهبری ملت در پیشروی و ایجاد سربلندی برای ملت و میهن و آگاه ساختن شان بر حقوق و مسؤولیت عظیمی که در برابر رعیت دارند و اخلاص به نسبت ایشان و راهنمایی شان در آنچه صلاح ملک و ملتشان در آن است و سعادت و نیک بختی و نام نیک خودشان در آن است و یادآوری شان هرگاه به غفلت افتادند و مدد کاریشان در راه خیر (و عامتهم) و نصیحت عوام به ارشاد و راهنمایی شان به سوی آنچه صلاح دنیا و آخرتشان در آن است و مددکاریشان به سوی درست کاری و گذشت از نادانیشان و تعلیم آنان را به حقوقشان آشنا سازد و ستر عوراتشان و دفع ضرر از آنان و آوردن سود برایشان و امر به معروف و نهی از منکر و احترام بزرگسالشان و مهربانی با خردسالشان و اندرز و پندشان به خوبی و جلوگیری از غش و حسد نسبت به آنان و دوست داشتن خوشی و رستگاری برایشان و دفاع از مال و ناموسشان و تشویقشان بر خوش خلقی و خو گرفتن به آن صفات پسندیده که یاد شد و تحمل در راه واداشتنشان به رستگاری و صبر در راه سعادت مند ساختنشان که تعلیم عوام و امر آنها به معروف و نهی آنها از منکر صبر و حوصله فراوان

می‌خواهد و اخلاص و پاکی دل و درون می‌خواهد، خداوند همگی را بر آنچه رضایتش در آن است، توفیق دهد.

این حدیث را مسلم روایت نموده است و این تنها حدیثی است که مسلم از تمیم داری روایت نموده است. اما این حدیث از غیر تمیم داری نیز روایت شده است. بخاری آن را روایت کرده به صیغه تعلیق یعنی یاد کردن حدیث بدون ذکر اسناد آن و اشاره به این که این حدیث را کسانی دیگر با اسنادشان روایت کرده‌اند و نیز از غیر از تمیم روایت شده است.

این حدیث را عبدالله بن عمر و ابوهریره و غیرهما نیز روایت کرده‌اند و آن را با اختصاری که دارد می‌توان در جمله‌ها شرح نمود؛ زیرا نصیحت چنان که گفتیم جامع شریعت است و یاد شد که نصیحت برای خدا و کتاب خدا: ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ در کتاب قرآن هیچ کوتاهی نشده است و امور دین از اصل و فرع و عمل و اعتقاد در آن یاد شده است.

تمیم الداری: یکی از یاران پیغمبر است: نام او تمیم بن اوس بن حارثه است و «داری» نسبت او به جدش «دار بن هانی» است و تمیم دیری نیز گفته‌اند، نسبت به دیری که قبل از مسلمان شدنش موقعی که نصرانی بوده است، در آن عبادت می‌نموده است. کنیه او ابورقیه است؛ زیرا بیش از یک دختر به نام رقیه نداشت. و برادرش نعیم که او نیز از صحابه است، دارای فرزند و نواده است. تمیم داری در سال نهم هجری به خدمت حضرت شرفیاب و مسلمان شد و در غزوات، در رکاب پیغمبر شرکت کرد، اوست صاحب جام که آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ﴾ (آیه ۱۰۶ سوره مائده) درباره او نازل شد و تفصیل آن در تفسیر ما در شرح آن آیه مذکور است.

تمیم اولین کسی است که به افروختن چراغ در مسجد مبادرت کرد و هم اوست که به آوردن قصه پیشینیان و حکایت امم گذشته پرداخت. وی یکی از عبادت کاران به نام است که شب را با تهجد و نماز به سر می‌آورد و گاه قرآن را در یک رکعت ختم می‌نمود. گویند شبی این آیه: ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ﴾ (آیه ۲۱ سوره الجاثیه) آیا گمان کرده‌اند مردمی که بزهکارند، آنان را مانند مردمی که ایمان آورده و عمل

صالح نموده‌اند بگردانیم. این آیه را تا صبح تکرار کرد.

تمیم داستان گذشتگان را به منظور موعظه می‌آورد و پوشیدن لباس گرانبها و شکل و ظاهر خوب را از عادات او دانسته‌اند. وی در مدینه بود، ولی پس از شهادت عثمان به فلسطین انتقال یافت و در سال چهل هجری در گذشت و در بیت جبرین از روستاهای خلیل بیت المقدس دفن شد. علیه السلام.

حدیث هشتم

عن ابن عمر - رضی الله عنهما - أن رسول الله - ﷺ - قال :

«أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى» رواه البخاری و مسلم.

ترجمه حدیث

از عبدالله بن عمر - خدا از آن دو خوشنود باد - روایت شده که پیغمبر خدا ﷺ فرمود: مأمور شده‌ام به آن که با مردم بجنگم تا این که گواهی دهند که هیچ معبود به حق نیست جز خدای یکتا و این که محققاً محمد پیغمبر خداست و نماز را برپا بدارند و زکات را بدهند. پس هرگاه آن مأمورات را انجام دادند، از من خونهایشان و مالهایشان را نگهداشته‌اند مگر آنچه به حق اسلام ثابت شود و حساب و کتابشان بر خدای تعالی است. این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند. (و در شرح می‌آید که «الا بحق الاسلام» در صحیح مسلم، در روایت دیگر «الا بحقها» می‌باشد).

شرح حدیث

در این فرمایش، حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «أُمِرْتُ» من مأمور شدم، یعنی خدا مرا امر فرمود «أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ» تا با مردم بجنگم. نظر به این که کسانی که

تحقیق ندارند موقع شنیدن این فرمان اظهار نظر می کنند که اسلام دینی است که بر جنگ پایه گذاری شده است و این گفتار را از دشمنان اسلام یعنی خاورشناسان بی انصاف که اکثر مقاله های خود را به دشمنی با اسلام اختصاص می دهند، شنیده اند، آن وقت همین افراد نمی دانند جنگ برای دفاع از حقوق، کار بسیار معقولی است که تا زمانی که بشر بیماری حق ناشناسی را دارد جز آن، راه دیگری را نمی توان تصور نمود. آنهایی که می گویند نباید جنگ باشد و باید تحریم شود، نمی دانند چه کسی این نغمه را ساز کرده است؟ نمی دانند که انگلیسیها در مستعمرات خود همیشه این فکر را می خواهند در اذهان استعمار شدگان فرو کنند تا کسی برای بیرون کردن آنها قد علم نکند و آنها همیشه در مستعمرات به مکیدن خود استعمار شدگان ادامه دهند. آنهایی که می گویند جنگ نباشد، به خاطر بیاورند اگر هند برای استقلال خود نمی جنگید، آیا ممکن بود انگلیسها هند را از دست بدهند؟ هندی که ضرب المثل انگلیسیها بود: هر که هند را داشته باشد، یا هر دولتی که هند را داشته باشد، همه چیز را دارد. بنابراین، آیا هندیها برای بیرون راندن انگلیسیها غیر از جنگ راهی دیگر داشتند؟

یا این که اگر ملت اندونزی علیه هلند نمی جنگید، چه موقع هلندیها اندونزی را رها می کردند؟ مثال نزدیکتر؛ فرض کنیم اگر ملت الجزایر در راه استقلال و بیرون آمدن از زیر یوغ فرانسه نمی جنگید، چه موقع استقلال می یافت؟ (زیاد به دور نرویم اگر برای نجات آذربایجان دست به سلاح نمی بردیم، ارجاع آذربایجان عزیز چه وقت ممکن می شد؟)

پس باید دانست اگر اسلام برای دفاع از حوزه خود نمی جنگید، چگونه از شر مشرکان رهایی می یافت و چگونه خود را برای سعادت مند ساختن بشر آماده می ساخت؟ سیزده سال تمام، حضرت رسول در مکه اقامت گزید و انواع فشار و شکنجه را متحمل شد، با این حال باز هم مشرکان در صدد قتل پیغمبر برآمدند وقتی که حضرت از مکه هجرت نمود و در مدینه رحل اقامت افکند، هر روزی از طرفی تهدید می شد. ولی حضرت رسول که اعتماد و اطمینان داشت به این که راه حق را گرفته است، وسایل دفاع از حوزه دین را مهیا ساخت و با یاری پروردگار در سرعتی

برق آسا، پایه‌های شرك را در هم کوبید و پرتو دین خدایی را در جهان منتشر فرمود. برخی دیگر به پیروی از دشمنان اسلام، این استهزا را ساز می‌کنند که مسلمانان در هنگام جنگ، صحیح بخاری می‌خوانند و چون نمی‌دانند که چه می‌گویند، معنی این سخن را هم نمی‌دانند. آری مسلمانان موقع جنگ صحیح بخاری را می‌خوانند و باید هم بخوانند، چرا؟ برای این که در صحیح بخاری یک باب مخصوص به نام کتاب «جهاد» است که در آن کتاب، چگونگی جهاد پیغمبر و خویشان و یاران پیغمبر و فداکاری و جان بازی و از خودگذشتگی آنان را شرح می‌دهد و خواندن آن در میدان جنگ، روح دلاوری و از خودگذشتگی به سربازان مسلمان می‌دهد.

دنباله این مطالب درازاست و این کتاب مبنی بر اختصار است. گفتیم که جنگ برای دفاع از حوزه از ضروریات زنده ماندن است. حضرت رسول ﷺ در ابتدای هجرت که حتی هنوز روزه و حج فرض نشده بود، اجازه دست بردن به سلاح برای دفاع از حوزه و نگهداری از کسانی که اصول انسانیت را گردن می‌نهند، اعلام داشت. اصول انسانیت از توحید و اقرار به نبوت، انجام دادن صف برادری برای اظهار بندگی در پیشگاه پروردگار به نام نماز، و دادن مقداری مال برای از بین بردن نیازمندی‌های اجتماع به نام زکات را شرح داد.

فرمود: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ» به من از پروردگار فرمان داده شد که برای دفاع از نشر دین اسلام با کسانی که می‌خواهند از این نور سعادت بخش جلوگیری کنند و کار خود را در خفه کردن این دعوت دنبال کنند، چنان که در مکه می‌کردند، مأمور شدم با آنان به جنگ برخیزم، این جنگ به خاطر مال و جاه و منصب نیست، به خاطر دعوت به سوی خدا و گواهی بر یکتایی خداست و به خاطر دعوت به سوی پذیرفتن راهنمایی و رسالت پیغمبر است و به خاطر دعوت به سوی همبستگی و همدستی در رو آوردن به خدا و چاره جستن از او در توفیق بر سعادت همگانی است، به خاطر دعوت به سوی به کار بردن مال در راه رفاه و آسایش عمومی است.

این است که فرمود: من مأمور شدم برای دفاع از این دعوت، به جنگ برخیزم و آن را ادامه دهم تا وقتی که برهان و دلایل قطعی این دین مانند روز روشن و آشکار

گردد، که در آن موقع متانت اصول و رسوخ قواعد پایداری پایه‌های این دین مانند کوهی پابرجا و بلند ثابت می‌ماند و روشنایی و فروغ آفتاب حجت آن جهان را زیر روشنایی خود می‌گیرد و مانند باران رحمت در همه سرازیر می‌گردد. در آن موقع دیگر خودش معرف خود خواهد شد و حتی از میان دشمنان آن کسانی که به عظمت آن پی می‌برند و در برابر آن زانو می‌زنند و سر تعظیم فرود می‌آورند و از آن دفاع می‌کنند و کاری می‌شود که دست آخر تنها دین دنیا خواهد شد و سراسر جهان را جمله «لا اله الا الله، محمد رسول الله» فرا می‌گیرد و آن روز به یاری خدا نزدیک است.

حضرت فرمود: من به تبلیغ این دین سراپا نور و سراسر رحمت مأمورم و برای آن، همه سختیها را تحمل کرده و در راه نشر آن می‌جنگم «حتی یشهدوا أن لا اله الا الله و أن محمداً رسول الله» تا این که گواهی دهند که معبودی به حق نیست مگر خدای یکتا و آن که به حقیقت محمد فرستاده و پیغمبر خداست و بدیهی است که گواهی همیشه مستلزم یقین است و نمی‌توان گواهی داد مگر در برابر آنچه شخص در گواهی به آن یقین داشته باشد. و هرکس به یکتایی خدا و رسالت محمد یقین کند، مسلمان است، البته گواهی به توحید مستلزم اقرار به نبوت است و اولین درس نبوت، درس برادری مردم با همدیگر و برابری آنها در بندگی خدا و همبستگی آنها در صف واحد نماز و همکاری آنها در دستگیری افتادگان و راهنمایی گم شدگان و مددکاری یک دیگر در راه اجرای حق و عدالت از راه بذل زکات است.

می‌بینید که چقدر فرمایشات پیامبر متناسب و شیرین و معجزه آساست و از این حدیث بر می‌آید که هرکس شهادتین را بر زبان بیاورد و به آن یقین داشته باشد، محققاً مسلمان است. چنان که محققان و همه سلف و خلف بر آن هستند و تا آن که «يُقِيمُوا الصَّلَاةَ» نماز را برپا بدارند و بر آن مداومت نمایند به طوری که به آن امر شده‌اند. و قبلاً نماز و شروط و ارکان و غیرها ذکر شد.

از این حدیث بر می‌آید که تارك الصلوة مستحق قتل است و حدیث اگر چه در خصوص کافران است که اگر شهادتین گفتند و نماز کردند و زکات دادند، خون و مال خود را نگهداشته‌اند و اگر نپذیرفتند، نه و چنان که ظاهر است وقتی کافر مأمور به نماز

باشد، برای نگهداری خون و مالش مأمور بودن مسلمان به نماز خیلی ظاهر ترست؛ اما کسی که وجوب نماز را انکار نماید و قبلاً مسلمان بوده و بعد به انکار نماز بر خیرد، مرتد است و ارتداد یعنی کافر شدن بعد از مسلمانی و به مناسبت این کلمه اهل ردت در تاریخ اسلام معروفند و عبارت از کسانی هستند که بعد از رحلت پیغمبر ﷺ قسمتی از عرب از اسلام برگشتند و مرتد شدند و قسمتی دیگر از دادن زکات خودداری کردند. آنهایی که از اسلام برگشتند و از نوبه بت پرستی پرداختند، کسانی به «مسيلمه کذاب» مانند بنی حنیفه و قسمتی به «أسود عنسی» که در یمن ادعاء پیامبری کردند پیوستند و در تمام روی زمین فقط سه مسجد بود مکه - شرفها الله - و مسجد مدینه و مسجد جواثا از منطقه بحرین که امروز به نام الاحساء در عربستان سعودی است.

در چنین موقعی «ابوبکر صدیق» به خلافت برگزیده شد. این سرور بزرگ که در تاریخ دلاوران جهان کمتر نظیر دارد، با تصمیم قاطع و نطقهای آتشین خود و دلایل دندان شکن که از نصوص قرآن و سنت سرچشمه می گرفت، بزرگان یاران پیغمبر را به موافقت با خود قانع ساخت و با این که در تاریخ معروف است که در روز وفات پیغمبر ﷺ یاران پیغمبر از هول این مصیبت بزرگ دست و پای خود را گم کرده بودند، ابوبکر به منبر رفت و سخنرانی خود را که مستدل بر قرآن و رساننده حقیقت وفات نسبت به پیغمبر مانند همه برادران پیامبرنش که پس از انجام وظیفه به درگاه حق رهسپار می گشته اند، شروع کرد و حمایت خدا را از قرآن و دین اسلام اعلام داشت و با این طریق قدرت خود را در دنبال کردن هدف پیغمبر از نشر دین و بسط عدالت و اجرای حق به ظهور رسانید و تاریخ گواه است که ابوبکر صدیق در هر مسأله که اقدام نموده، به نفع مسلمانان بوده است و هر مسأله از مهمات مسایل که مورد شور و مشورت میان او و بزرگان اصحاب پیغمبر قرار می گرفته است، وسعت اطلاع و دلیل قاطع و این که حق با ابوبکر است، ظاهر می شده است. ابتداء «اسامه» را در اجرای دستور پیغمبر ﷺ روانه ساخت و به عربهای دیگر نشان داد که اسلام بر قدرت خود باقی است و جانشین پیغمبر بر اداره کشور پهناور اسلام کمال قدرت را دارد.

روانه شدن «اسامه» برای تلافی جنگ با رومیان و برگشتن پیروزمندانه او قدرت شگرفی بود که برای اولین بار بعد از رحلت پیغمبر - ارواحنا له الفداء - به ظهور رسید و پس از آن برای سرکوبی مرتدان عرب، لشکری را به سرداری دلاور بلند نام اسلام «خالد بن ولید» که پیغمبر اکرم او را «سيف الله» یعنی شمشیر خدا لقب داده بود، روانه ساخت و تاریخ گواه است که یاران پیغمبر در این نبرد چه کاری کرده‌اند و ای کاش رجال اسلام در عصر حاضر جریان آن جانبازها را برای نسل معاصر که شیفته هوس رانی امثال ناپلئون در پشت پرده زورگویی و ظلم و روغن مالی ملتش هستند، منتشر می‌ساختند تا اقلاً نسل معاصر می‌دانست که یاران پیغمبر برای سرافرازی آزادی بشر چه کارهایی کرده‌اند.

خدا می‌داند که انسان به حیرت می‌افتد که ابوبکر با دست خالی چگونه توانست آن همه فتنه و آشوب را خاموش سازد و از نودین اسلام را زنده و سربلند کند. سردار بزرگ اسلام «خالد» در سرکوبی مرتدین کاری کرد که لکه رده را برای ابد از آن دیار شست. در این بین سبئی و چپاول مرتدین هم پیش آمد. بعضی از کسانی که دلشان بیماری جهل را دارد، از این که خالد یکی از زنهایی را که شوهرانشان به حال ردت کشته شده بود گرفته، اعتراض گرفته‌اند، غافل از این که سرسلسله متقیان جهان بعد از پیغمبر یعنی علی بن ابی طالب نیز زنی از بنی حنیفه را گرفت که از آن فرزندی بلند نام دارد که به نام «محمد بن الحنفیه» معروف است و البته همین بنی حنیفه بودند که پیرو «مسيلمه کذاب» شدند و مورد چپاول و سرکوبی قرار گرفتند.

خلفاء راشدین از ابوبکر صدیق تا علی مرتضی همه با هم برادر و در نشر اسلام همکار همدیگر و هدف همه بالا بردن کلمه «الله» بود و بر سر این راه جان خود را فدا نمودند. در سیرت ابوبکر صدیق مجلدها کتاب نوشته شده و قصد ما بیان اهل رده بود که نام ابوبکر از لحاظ این که نابودکننده رده و برگرداننده قدرت مجدد اسلام بود، به میان آمد، و هیچ تردیدی نیست که علی بن ابی طالب مانند دیگر یاران بزرگ پیغمبر ﷺ همه در وجوب نماز و زکات و برپا داشتن و اجرای این دو و دیگر واجبات و احکام دین با ابوبکر موافقت داشته‌اند.

قتال و جنگ با تارك الصلوة و همچنين با مانع الزکوة در عهد خلفاء راشدين از مواردی بود که اجماع مسلمانان بر آن بود و این اجماع مستند است بر این نص که حضرت فرمود: من مأمور شدم بجهنگم با مردم تا این که شهادتین را بگویند و نماز را برپا دارند و زکات را به مستحقین بدهند؛ یعنی اگر زکات ندادند، خون و مال خود را ننگه نداشته‌اند و همچنین باقی فرائض اسلام؛ زیرا شهادتین به رسالت حضرت محمد ﷺ متضمن ایمان به همه دستوره‌ای پیغمبرست.

فرقی که در تشدید بر ترك نماز است و تارك الصلوة را مستحق قتل دانسته‌اند، این است که اگر کسی زکات نداد، حاکم به اجبار، مقدار زکات را از مال او می‌گیرد، روزه اگر نگرفت حاکم او را حبس می‌نماید و خوراك و آب را از او منع می‌کند، ولی نماز بدون نیت قلبی منعقد نمی‌گردد و اجبار بر آن صورت نمی‌پذیرد، مگر با موافقت نمازگذار. پیغمبر اسلام ﷺ ابتداء به گفتن شهادتین اکتفاء می‌فرمود و کسی که شهادتین را می‌گفت، ریختن خون او را جایز نمی‌شمرد و بعد نماز فرض شد و مسلمانان مأمور به نماز شدند. بعد زکات و به این ترتیب احکام یکی پس از دیگری به تدریج انجام می‌گرفت.

امام احمد روایت می‌کند که حضرت رسول در ابتدای اسلام اگر کسی به خدمتشان شرفیاب می‌شد و می‌گفت مسلمان می‌شوم ولی به جهاد نمی‌روم، قبول می‌فرمود، نظر به این نظر که بیرون آوردن شخصی از کفر به ایمان، خودش کار مهمی است. وقتی که با گفتن شهادتین به اسلام داخل شد، آن وقت به او گفته می‌شود که او هم مانند دیگر مسلمانان مکلف به نماز و زکات و جهاد و غیره است؛ زیرا قبول شرط فاسد اثری ندارد و کسی که می‌خواهد مسلمان بشود، به شرط نماز نخواندن، از او از این جهت قبول می‌شود که از کفر رها نشده؛ زیرا وقتی که مسلمان شد، دیگر شرط نماز نخواندن باطل است و باید نماز بخواند.

همچنین دیگر فرائض اسلام را باید گردن نهد و این که مسلمان مأمور به انجام شرایع به تدریج می‌شده‌اند، در احادیث صحیح‌ه ظاهر است: «لَمَّا بَعَثَ النَّبِيُّ مُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ، أَمَرَهُ أَنْ يَدْعُوهُمْ أَوَّلًا إِلَى الشَّهَادَتَيْنِ وَأَنْ مَنْ أَطَاعَهُ بِهِمَا أَعْلَمَهُ بِالصَّلَاةِ ثُمَّ بِالزَّكَاةِ»

موقعی که حضرت رسول ﷺ «معاذ» را به یمن فرستاد، به او امر فرمود تا ابتدا آنان را به سوی گفتن «اشهد أن لا اله الا الله و أن محمداً رسول الله» دعوت کند و موقعی که این را پذیرفتند، آنها را از نماز با خبر سازد و پس از آن آنها را با زکات آشنا کند.

به این ترتیب و همچنین در روز خیبر موقعی که پرچم را به دست علی ابن ابی طالب دادند، علی گفت: «علی ماذا أقاتلهم؟ قال ﷺ عَلَى أَنْ يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنْكَ دَمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا» رواه مسلم.

علی گفت: بر چه شرطی با آنان بجنگم؟ حضرت فرمود: بر این که گواهی دهند که هیچ معبود بر حق نیست مگر خدای یکتا و گواهی دهند که محمد پیغمبر خداست. اگر این را انجام دادند، خون و مالشان را از تو نگهداشتند، مگر آنچه حق کلمه شهادتین است از وجوب نماز و زکات و غیره به آنها اعلام می شود. «فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ» پس هرگاه انجام دادند آنچه ذکر شد، از هر چه که به وسیله گفتار انجام می گیرد، مانند: شهادتین که به زبان گفته می شود و آنچه به گفتار و کردار است که قول و عمل هر دو در آن هست، مانند: نماز و یا آنچه فعل محض است مانند دادن زکات، هرگاه اینها را انجام دادند «عَصَمُوا مِنِّي دَمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ» خونها و مالهایشان را از من نگه داشته اند «إِلَّا بِحَقِّ الْأَسْلَامِ» مگر آنچه به حق اسلام بر ایشان ثابت شود. یعنی اگر کسی بعد از گفتن شهادتین و ادای نماز و دادن زکات، مسلمانی را کشت، حق اسلام قصاص را بر او واجب می سازد، یا اگر بعد از این احکام دیگری پیش آمد، مانند: روزه و حج و غیره، حق اسلام آن واجبات دیگر را بر او واجب می سازد.

آنچه ذکر شد، تعلق به احکام ظاهر دارد، اما در خصوص مسایلی که ظاهر نمی شود، حضرت فرمود: «وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ» به حساب آوردن درباره آنچه ظاهر نمی شود، با خداست؛ زیرا خداست که بر دلها آگاه است؛ و اگر کسی در ایمان خود مخلص باشد، جزای اخلاص او نزد خداست، اگر کسی به ظاهر مسلمان باشد و در دل مسلمان نباشد، اسلامش سطحی و ظاهری است. اگر چه در آخرت جز و کافران محسوب گردد، در فرمایشات پیامبر: «تَحْكُمُ بِالظُّوَاهِرِ وَ اللَّهُ يَتَوَلَّى السَّرَائِرَ» ظاهر را می بیند و حکم باطن به خدا مرجوع است.

حدیث نهم

عن أبی هريرة عبد الرحمن بن صخر - رضی اللہ عنہ - قال: سمعت رسول الله - ﷺ - يقول: «ما نهيتكم عنه فاجتنبوه و ما أمرتكم به فأتوا منه ما استطعتم فإنما أهلك الذين من قبلكم كثرة مسائلهم واختلافهم على أنبيائهم» رواه البخاري و مسلم.

ترجمه حدیث:

از ابی هریره: عبد الرحمن بن صخر - خدا از او خوشنود باد - روایت شده که گفت: از پیغمبر خدا شنیدم که می فرمود: آنچه شما را از آن باز داشتم، از آن دوری جوید و آنچه شما را به آن فرمان دادم پس از آن تا آنجا که توانایی دارید انجام دهید؛ زیرا به حقیقت مردمی را که پیش از شما بودند، بسیاری سؤال و پرسششان و مخالفتشان بر پیغمبرانشان به هلاکت کشانید. این حدیث صحیح را بخاری و مسلم روایت کرده اند.

شرح حدیث:

ابو هریره رضی اللہ عنہ از یاران پیغمبر ﷺ از افرادی است که حدیث بسیار از پیغمبر روایت نموده است و در شرح حال او به اختصار یاد شد. در مسجد نبوی در مدینه منوره، سکویی است که در عهد حضرت دارای سقف بوده و به نام «صفه» معروف بوده است، روی آن سکو، یعنی در آن صفه در حدود سی صد تن از یاران پیغمبر که از

جمله آنان ابوهریره است، نشیمن داشته‌اند. این افراد که در نهایت زهد زندگی می‌کرده‌اند، از جهتی شاگردان حریصی بر فرا گرفتن علم دین و حفظ قرآن و سنت بوده‌اند؛ زیرا در مدینه هیچ گونه علاقه‌ای از زن و فرزند و غیره نداشته‌اند و از این حیث همیشه ملازم پیغمبر بوده‌اند و معیشت آنها از طریق کمک‌رسانی مسلمانان انجام می‌گرفته است. گاه می‌شده است که یکی دو روز می‌گذشته بدون این که غذایی بیابند.

ابوهریره که یکی از آنهاست می‌گوید: دو روز گذشته بود که غذایی نیافته بودم، روز سوم از گرسنگی بی تاب شدم. در راهی که ابوبکر عبور می‌نمود، نشستم، موقعی که عبور می‌کرد، مسأله‌ای از او پرسیدم او جواب گفت و رفت. قصد من این بود که شاید متوجه حال من بشود ولی متوجه نشد. پس از آن عمر عبور نمود. از او هم سؤالی کردم جواب مرا گفت و رفت و هیچ یک از آن دو مطلب مرا نگرفتند. پس از ایشان حضرت رسول الله آمد و همین که مرا دید فرمود: اثر گرسنگی را در تو می‌بینم ای ابا هریره! گفتم: بلی یا رسول الله امروز سومین روزی است که غذا نیافته‌ام. حضرت فرمود: بیا با من برویم منزل. من همراه حضرت به منزل رفتم. در این اثناء کاسه‌ای شیر از منزل یکی از انصار آوردند. در دل گفتم اگر حضرت رسول این کاسه شیر را به من بدهند، سیر خواهم شد. ولی حضرت رسول دستور دادند بروم و اصحاب صفه را دعوت کنم. من در پاسخ به فرمان ایشان رفتم و اصحاب صفه را دعوت کردم تا ده نفر ده نفر بیایند. اهل صفه ده نفره نفر می‌آمدند و از آن کاسه شیر می‌آشامیدند و می‌رفتند. نوبت آنان که تمام شد، حضرت فرمود: حالا تو بیاشام، من که از گرسنگی بی تاب بودم، فکر می‌کردم که آن شیر مرا سیر نمی‌کند ولی هرچه می‌خوردم، تمام نمی‌شد و حضرت رسول تکرار می‌فرمود بیا شام. گفتم: یا رسول الله، این قدر آشامیدم که احساس می‌کنم شیر می‌خواهد از زیر ناخنهایم بیرون آید. آنگاه حضرت رسول ﷺ خود کاسه را به دست گرفت و نام خدا یاد کرد و بقیه آن شیر را سرکشید.

از جهت دیگر اهل صفه قشون آماده به خدمت بودند که اگر پیش آمدی رخ

می داد، تا موقعی که مهاجرین و انصار با خبر می شدند، اهل صنفه دفاع مقدماتی را تهیه دیده بودند؛ زیرا مهاجرین و انصار غیر از اهل صنفه - همه در مدینه کار و شغل داشتند و مشغول تجارت و فلاح و کارهای زندگی بودند و در موقع جهاد که حضرت دستور می داد، همگی متفقاً آماده می شدند. از جهت دیگر اهل صنفه معلمین آماده برای تبلیغ بودند و هرگاه فرستادن معلمین مورد نیاز می شد، اکثر از این طبقه فرستاده می شدند.

این فداکاران، هم در میدان کارزار قربانی می دادند و هم در موقع تعلیم. چنان که بعضی از قبایل به خدمت حضرت رسول آمدند و عرض کردند که قبایل ما آماده پذیرفتن اسلام هستند. افرادی را با ما بفرست تا امور دین را به مردم بیاموزند. حضرت رسول هفتاد تن از اهل صنفه که به «القرءاء» یعنی خوانندگان قرآن معروف بودند، با آنان همراه فرمود. این هفتاد تن که با دست برهنه و قصد تبلیغ همراه آن تبهکاران روانه شدند، نمی دانستند که سرنوشت برایشان شهادت در راه تبلیغ دین را ثبت کرده است. موقعی که به محل قبایل رسیدند، آن نابخردان، قبایل خود را صدا زدند تا آن هفتاد تن را از دم تیغ بگذرانند. همه این هفتاد تن به شهادت رسیدند و خبر کشتار آنان طوری حضرت رسول را متأثر کرد تا یک ماه در هر پنج نماز به آن قبایل نفرین می فرمود تا این که آیه ۱۲۸ سوره آل عمران «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» نازل شد.

ابوهریره از بین رفقاییش از اهل صنفه جان به سلامت برده و چهل سل بعد از حضرت رسول به روایت حدیث اشتغال داشته است. نظر به این که احادیث بسیاری را روایت نموده کسانی که آشنا به حال اصحاب پیغمبر ﷺ نیستند، بر او اعتراض گرفته اند که چرا این همه حدیث روایت نموده است، و البته این مطالب مفصلاً در کتابهای مخصوص تراجم و علماء حدیث که رجال اسناد را تعریف کرده اند مشروح است.

در حدیث بالا ابوهریره رضی الله عنه گفت از پیغمبر خدا شنیدم که می فرمود: «مَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَأَجْتَنَّبُوهُ» آنچه شما را از آن منع کردم، از آن دوری بجوید. در این جا طرف خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صحابه و یاران او هستند و البته این حکم شامل همه امت

می باشد؛ زیرا خطاب بر دو قسم است. خطاب عام که طرف گفتگو عموم افراد هستند مانند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ ای مردم با ایمان که شامل همه مؤمنان است. این خطاب و همه خطابه‌های عمومی دیگر که در قرآن وارد است، همیشه مورد خطاب آن یاران پیغمبر هستند ولی حکم آن شامل همه امت است؛ زیرا خطاب همیشه به حاضران می شود و همچنین ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ ای مردم که این گونه خطاب را خطاب عام می نامند.

قسمت دوم خطاب خاص است که مقصود از آن عموم می باشد؛ مانند: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا الْخَبْرَ...﴾ (آیه ۱۰۳ سوره توبه) از مال مسلمانان زکاتی را بگیر که با آن صاحبان مال را پاکیزه می سازی و مایه برکتشان را با آن فراهم می آوری که در این جا خطاب به حضرت رسول و مقصود شامل همه امت است که زکات را بدهند، به کسی که مأمور گرفتن و جمع آوری آن برای رسانیدن به مستحقین است؛ از حضرت تا جانشینان او.

البته مقصود این نیست که فقط زکات به حضرت بدهند و بعد از حضرت رسول زکات ندهند؛ مثل این که و ﴿وَأَتُوا الزَّكَاةَ﴾ (آیه ۵۶ سوره نور) زکات را بدهید شامل صحابه و همه امت است. ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِكَ الشَّمْسِ﴾ الخ (آیه ۷۸ سوره اسراء) نماز را بر پا بدار از زوال آفتاب، تا آخر آیه که خطاب به خود حضرت است ولی مأمور بر پا داشتن نماز، همه امت هستند. چنان که: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ (آیه ۵۶ سوره النور) خواندن نماز خطاب به صحابه و شامل همه امت است.

همچنین ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ﴾ (آیه ۱ سوره طلاق) ای پیغمبر هرگاه زنان را طلاق دادید؛ که اگر چه خطاب به پیغمبر است، حکم آن شامل همه امت است، نه این که طلاق فقط به پیغمبر اختصاص دارد، از این لحاظ که خطاب فقط به اوست. و مانند این موضوع، بسیار است.

سوم خصایص است یعنی آنچه به شخص پیغمبر تعلق دارد و در خصوص خود ایشان است. مثل نماز تهجد که بر خود پیغمبر واجب بوده است که در دل شب به عبادت خدا وراز و نیاز با پروردگار بپردازد و این هم در موارد کمی است.

در حدیث بالا حضرت فرمود: آنچه شما را از آن منع کردم، پس همیشه بر دوری از آن بکوشید. آنچه حضرت منع فرموده بر دو قسم است: حرام که اجتناب از آن فرض است و در شرح حدیث بیان کردیم که حرام چیست و انواع آن را یاد نمودیم. دوم مکروه است و اجتناب از آن سنت است و فرمانبری از حضرت وقتی فراهم می‌آید که از حرام و مکروه هر دو اجتناب شود؛ زیرا مرتکب حرام، عاصی و گناهکار است و مرتکب مکروه، مخالف سنت است. مکروه به معنی ناپسند و برخلاف سنت است.

مثلاً در حال نماز رو را به این سو و آن سو گردانیدن مکروه است؛ زیرا بر خلاف سنت است که در نماز سر را به زیر اندازد و خشوع و فروتنی نماید؛ زیرا خلاف سنت است. سنت نگه داشتن ادب و به خاطر آوردن عظمت پروردگار در حال نماز است. حضرت رسول الله ﷺ از بسیاری پرسیدن منع فرمود، مخصوصاً موقعی که ملاحظه فرمود سئوالات فقط جنبه عناد دارد. مثلاً وقتی که حضرت فرمود: خداوند بر شما حج را فرض فرمود. پس به حج بروید. مردی گفت: یا رسول الله، هر ساله حج برویم؟ حضرت فرمود: اگر بگوییم بله، واجب می‌شود و شما از آن عاجز می‌مانید. هر وقتی من چیزی گفتم، مرا به حال خود بگذارید؛ زیرا مردم پیش از شما هم از همین راه اختلاف بر انبیاء شان و بسیاری سئوالاتشان نابود شدند و از این جهت بزرگان صحابه هرگاه سئوالی از آنان می‌شد، می‌پرسیدند آیا این مسأله واقع شده است؟ اگر می‌دیدند واقع شده است، فتوی می‌دادند، و اگر می‌گفتند واقع نشده می‌گفتند پس باشد تا وقتی که واقع شد، حکم آن به میان می‌آید.

از امام اوزاعی نقل شده است که می‌گفت: هرگاه خدا بخواهد برکت علم را از بنده‌ای بگیرد، مغالطات علمی بر زبانش جاری می‌سازد. اوزاعی می‌گوید: مغالطه کنندگان را کمترین مردم در دانش یافتیم.

امام احمد روایت نموده است که پیغمبر ﷺ از اغلوطات نهی فرمود که مسأله‌های سخت و دشوار و غیر مورد احتیاج است و در این باب بر سه قسم شده‌اند: قسمتی که باب مسایل را یک مرتبه مسدود کرده و در حقیقت در فهم مسایل را به

روی خود بسته‌اند و به جایی کشیده‌اند که به حدود ما أنزل الله نیز جاهل آمده‌اند و قسمتی به یکباره در مسایل را به روی خود گشوده و در این زمینه بحث خود را به جایی رسانیده‌اند که مسایل واقع نشده را ساخته و تکلف جواب آن را متحمل شده‌اند. و نظر به این که توسعه این حد و تصویر مسایل غیر واقعی، باعث اختلاف و خصومت و مستلزم مجادله و کشمکش می‌گردد، و بدیهی است که مجادله هم به تیرگی و نفرت می‌کشد و سبب می‌گردد که هرکدام برای رأی خود دلیل بیاورد، در نتیجه محبت پیروزی بر خصم و جلب نظر مردم برابر با از دست دادن اخلاص و پیروی هوای نفس می‌گردد و این عیناً چیزی است که شریعت آن را تقبیح کرده و به دوری از آن دستور داده است. قسم سوم که در حدیث پیغمبر مطلع و در فقه و فهم قرآن و حدیث و استنباط از این دو استاد شده‌اند، همت خود را متوجه بحث در معانی قرآن و سنت پیغمبر و گفتار صحابه و تابعین و مسایل حلال و حرام و اصول سنت و زهد و آنچه باعث صفای قلوب و جمع کلمه و وحدت مسلمانان می‌گردد، ساخته‌اند تا مردم را به اخلاص برای پروردگار متعال بکشانند. خداوند ما و شما را از جمله این دسته فرماید.

این حدیث که از سئوالات بیجا بر حذر داشت، یکی از اصول مطالب و یکی از پایه‌های بزرگ دین است و فهم و از برکردنش و عمل به آن شایسته است. سؤال‌کننده که در حدیث بالا ذکر شد، در جواب آن فرمود: پرسنده أقرع بن حابس بوده است و آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَلْكُمْ تَسْؤُلُكُمْ» (آیه ۱۰۱ سوره مائده) ای مردم که ایمان آورده‌اید از چیزهایی که اگر آشکار شود، بدتان می‌آید مپرسید.

این آیه چنان که در صحیح بخاری مذکور است، هنگامی که سؤالهای بیهوده مطرح شد نازل گردید. و در روایت‌های بسیاری سبب نزول را همان سؤال تکرار حج دانسته‌اند که ذکر شد و در روایتی آمده است که حضرت رسول برون آمد در حالی که خیلی خشمگین بود و بر منبر رفت. مردی برخاست و سؤال کرد و پرسید: پدرم کجاست؟ حضرت فرمود: پدرت در دوزخ است. دیگری برخاست که پدرم کیست؟ حضرت فرمود: پدرت حذافه است. در این موقع عمر جلو حضرت زانو زد و گفت:

«رَضِيتَنَا بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ رَّسُولًا» و از نادانی آن مردم معذرت آورد تا خشم حضرت فرو نشست و آن آیه نازل شد.

معروف است که مادر آن مردی که پرسید پدرم کیست؟ به او گفت: ای فرزند من از تو ناخلفتر ندیده‌ام و نشنیده‌ام، تو جلو مردم از حضرت می‌پرسی پدرم کیست؟ یعنی اگر خدای ناخواسته لغزشی داشتم، می‌خواستی جلو همه مرا رسوا کنی.

حاصل این که تعدد سبب نزول مانعی ندارد و این که از جمله اسباب نزول آن آیه این است که از مسایلی که فهم آن برای پرسنده بد می‌آید، نباید سؤال شود. مثل این که پدرش که فوت کرده کجاست؟ و یا این که پدرش کیست؟ و همچنین سؤالی که مبنی بر استهزاء باشد و یا این که از راه عناد باشد، چنان که منافقان از روی استهزاء می‌پرسیدند: مثلاً گم‌شده من کجاست؟ و مشرکان و اهل کتاب از روی عناد می‌پرسیدند که قیامت کی به پا می‌شود و روح چیست؟ و همچنین سؤال هایی که ممکن بود باعث تشدید شود.

در حدیث است که بزرگترین مسلمان گناهکار کسی است که درباره چیزی که حرام نیست بپرسد و بر اثر پرسش او حرام شود. وقتی که شخصی در خصوص «لعان» از حضرت پرسید، حضرت آن سؤال را ناپسند دانست و از آن انتقاد فرمود و اتفاقاً همان پرسنده مبتلی به همان مسأله شد که درباره آن قبل از وقوعش پرسیده بود و آیه لعان نازل شد. درباره کسی که پرسیده بود اگر کسی مرد بیگانه را با زوجه خود ببیند که تفصیل مسأله لعان در کتب فقه مذکور است.

اما اگر اضطرار باشد، مانند خوردن گوشت مردار وقتی که بر اثر قحط و گرسنگی به هلاکت می‌افتد که در این جا به قدر سد رمق اجازه داده شده؛ زیرا در حال اضطرار و ناچاری، شریعت اجازه داده است که مضطر از مرده تناول نماید و در این حال معصیت نامیده نمی‌شود؛ زیرا از استطاعت بیرون است «وَمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ» و آنچه شما را به انجام دادنش فرمان دادم پس آن را تا اندازه توانایتان انجام دهید.

آنچه امر فرموده شامل دو قسمت است: فرض و انجام دادن به حسب توانایی،

فرض است، یعنی انجام دادن فرض، فرض است، کما این که انجام دادن سنت، سنت است. قسم دوم سنت است که انجام دادن آن بر حسب توانایی سنت است و شرح کلمه سنت در شرح حدیث در مقدمه، صفحات ۳۱ و ۳۲ گذشت.

حضرت فرمود: آنچه شما را به آن امر کردم، بر حسب تواناییتان به انجامش برسانید. و این حدیث به منزله شرح برای این آیه است: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (آیه ۷ سوره حشر) آنچه پیغمبر به شما داد، آن را بگیرید و آنچه شما را از آن منع کرد، از آن خودداری کنید و در آیه: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (آیه ۲۸۶ سوره البقرة) خداوند هیچ کسی را تکلیف نمی فرماید مگر به حسب تواناییش، که این آیه بعدی مقصود از آیه اولی را که فرمانبری پیغمبر ﷺ بر حسب توانایی است روشن می نماید. آیه های قرآن، بعضی از آن روشن کننده مقصود بعضی دیگر است و حدیث، آیات را شرح می کند. ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾ (آیه ۱۰۲ سوره آل عمران) از خدا بترسید چنان که شایسته ترسیدن از اوست. یاران پیغمبر گفتند: حق تقوی به معنی آن که خدا را یاد کنیم و هیچ گاه او را فراموش نکنیم و او را اطاعت کنیم و هیچ گاه نافرمانیش نکنیم، از مقدور ما بیرون است. این آیه برای روشن کردن معنی حق تقوی آمد: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ (آیه ۱۶ سوره تغابن) به حسب توانایی تان از خدا بترسید. آنگاه امر در شرع مطلق می آید و در این حال بر اقل آن حمل می شود؛ مثلاً اگر کسی نذر کرد نمار بخواند یا روزه بگیرد یا صدقه بدهد، حمل بر دو رکعت نماز یک روز، روزه داری، و در صدقه، کمترین مال مثلاً یک مشت گندم؛ اما هر جا که در شرع، امر مقید آمد، باید آن را با همه قیود و اوصاف آن انجام داد و اگر چه تکلیف باشد. نماز وقتی که چهار رکعت است، نمی توان آن را دو رکعت نمود، وقتی که دو رکعت است، نمی توان آن را یک رکعت کرد. روزه که از فجر تا غروب است، نمی توان آن را نصف کرد؛ زیرا این تکالیفی است که برای زندگی صحیح و داشتن اسلام، ضرورت دارد و کسی که بخواهد شانه از زیر بار روزه خالی کند، به حجت این که تکلیف است، شانه از زیر بار هر کار اجتماعی که در یک زندگی شرافتمندانه ضرورت دارد، خالی می کند و در برابر ناملايمات زندگی فقط کسانی می توانند ایستادگی کنند که ایمانشان قوی و

تکالیف دینی را انجام می دهند و گرنه به خزانه های اجتماع می مانند که در مقابل کوچکترین ناملازمات به انتحار می افتد.

هر جا که در تکالیف شرعی مشقتی پیش آید، شریعت تخفیف آن را روشن ساخته است، اگر نمی تواند ایستاده نماز بخواند، نشسته بخواند، اگر در موقع سفر و بیماری و بارداری نمی تواند روزه بگیرد، موقعی که مقیم شد و بهبود یافت و وضع حمل نمود، قضا بگیرد. در قسمت امر، قید شد که بر حسب توانایی انجام گیرد، در قسمت نهی این قید نبود و از این جا دانسته می شود که باید کاملاً از نهی شده ها دور بود، اما اگر در جایی دو مفسده باشد، در این حال ارتکاب اخف مفسدتين می شود؛ مثلاً هرگاه میان دو کس دشمنی باشد و بتوان به دروغ سبب نزدیک شدن آن دو شد، مانعی نیست؛ زیرا این دروغ مصلحت آمیز از دوام دشمنی که به مفسد متعدد دیگر می کشاند، بهتر است، هر چند که دروغ خوب نیست؛ زیرا شریعت در سه مورد به آن اجازه داده است: یکی در جنگ، دوم برای اصلاح بین دو کس که دشمنی میان آنها هست، سوم کسی که دو زن دارد و به یکی از آن دو دروغ می گوید برای خوشنود ساختنش که در این سه مورد دروغ جایز شده است؛ زیرا فساد آن کمتر است.

حضرت رسول الله فرمود: آنچه به آن امر کردم به حسب توانایی به جا آورید و آنچه از آن منع کردم، از آن دور شوید و از سؤالهای بیجا خودداری کنید: «فَإِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَثْرَةُ مَسَائِلِهِمْ وَ اخْتِلَافُهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ» زیرا محققاً مردم پیش از شما را بسیاری سؤال و پرسش و مخالفتی که با پیغمبران شان می کردند نابود ساخت و این که چرا از اختلاف منع شده، علت این منع، آن است که اختلاف سبب تفرقه و دوری دلها از همدیگر و ضعف دین می گردد.

حدیث دهم

عن ابی هریره - رضی اللہ عنہ - قال، قال رسول الله - صلی اللہ علیہ وسلم - :

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ تَعَالَى: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا»^(۱) وَقَالَ تَعَالَى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنَ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»^(۲)

ثم ذكر الرجل يطيل السفر، أشعث أغبر يمد يديه إلى السماء: يا رب، يا رب و
مطعمه حرام و مشربه حرام و ملبسه حرام و غذى بالحرام فأتى يستجاب له؟ (رواه مسلم)

ترجمہ حدیث:

از ابی هریره - خدا از او خوشنود باد - روایت است که گفت: پیغمبر خدا فرمود: محققاً خدای تعالی پاک است و نمی پذیرد مگر پاکیزه را و به حقیقت خدا مؤمنان را امر فرمود به آنچه پیغمبران را به آن فرمان داد؛ زیرا خدای تعالی فرمود: ای پیغمبران از پاکیزه ها بخورید و کار شایسته را انجام دهید و فرمود: ای مردی که ایمان آورده اید از پاکیزه هایی که روزیتان نمودیم بخورید پس از آن: پیغمبر مردی را یاد فرمود که به مسافرت طول می دهد و به حال پراکنده مویی و گرد آلود رویی دو دستش را به سوی آسمان بلند می کند و می گوید: ای پروردگار من! در حالی که خوراکش حرام و آبش

حرام است و پوشاکش حرام است و تغذیه شده به حرام - با این حال چگونه دعایش اجابت می شود؟

این حدیث صحیح را مسلم روایت نموده است.

شرح حدیث: حدیث بالا اهمیت خوراک حلال و پوشاک و آشامیدنی حلال را می رساند و این که عمل صالح و کار شایسته همیشه همراه بالتمه حلال است و از آن بر می آید که دعا وقتی به اجابت می رسد که از دلی روشن و ذهنی پاک و جسمی پاکیزه که از غذای حلال پرورش یافته است، برآید.

در این حدیث یکی از نامهای پروردگار را: طیب... به معنی بسیار پاک آورده است، یعنی ذات پر عظمت پروردگار منزّه از هر نقص و پاک از هر عیب است، خداوند پاک عملی را می پذیرد که پاکیزه از فساد باشد. در این باره حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ» محققاً خدا از هر نقصی منزّه است و از هر صفتی که از کمال مطلق خالی باشد، نیز منزّه و پاک خواهد بود «لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا» پروردگار پاک از کردارها و گفتارها فقط آنچه را که پاک باشد، می پذیرد. اما کارهایی که به ریا و خود پسندی آلوده باشد، به درگاه خدا راه نخواهد یافت. از کردارها فقط طیب و خالص را که دور از منفسدات باشد، می پذیرد و از مالها آنچه حلال باشد، قبول می نماید؛ زیرا طیب و خبیث دو چیز متضاد هستند. پاک و ناپاک یک جا جمع نگردند. حرام اگر هم کسی تصور نماید، در صدقه به کار برده است، پذیرفته نمی شود. مالی که کسی از راه غضب به دست آورد، اگر صدقه نماید، گناه دیگری را بر گناه غضب افزوده است. به غضب مال را از دست صاحبش گرفته و به صدقه کردنش تصرف به ناحق در مال دیگری نموده است.

حرام چگونه می تواند مورد قبول واقع شود؟ قبول نشدن در فقه به دو معنی تعبیر می شود: یکی قبول نشدنی که دلالت بر فساد عمل می کند؛ مانند این حدیث: «خدا نماز بدون وضو را نمی پذیرد»، بنابراین نماز بدون وضو باطل است. دوم قبول نشدنی که فساد عمل دلالت نمی کند، بلکه مایه حرمان از ثواب است. چنان که در حدیثی به روایت احمد آمده است: «مَنْ صَلَّى فِي ثَوْبٍ قِيمَتُهُ عَشْرَةُ دِرْهَمٍ فِيهِ دِرْهَمٌ

حَرَامٌ لَمْ يُقْبَلْ لَهُ صَلَوةٌ» کسی که در جامه‌ای که ده درهم ارزش دارد و یک درهم حرام در آن است، آن نماز پذیرفته نیست.

در اسناد این حدیث نظری است و علماء گفته‌اند که نماز در چنان جامه‌ای ثواب ندارد، نه این که مأمور به اعاده آن نماز باشد. بعضی گفته‌اند که قسم سوم معنی قبول شدن: خوشنودی خدا و ستودن او تعالی از کننده آن کار است. اگر مالی از حرام به دست آورد و بعداً نتوانست آن را به مالکش برگرداند، مثلاً او را نشناسد، در این حال صدقه کردن آن مال که ثواب آن عاید صاحبش بشود، جایز است و این در صورتی است که امید به دست آمدن صاحبش نباشد.

از «فضیل بن عیاض» خداشناس بلند نام نقل شده است که مال حرام که صاحبش مشخص نباشد، تلف می‌شود. و این بعید به نظر می‌رسد. در بیان معنی طیب بعضی گفته‌اند که طیب به معنی لذیذ است که شرع بر لذت آن موافقت کرده باشد و این تعبیر بعید است؛ زیرا گوشت خوک لذیذ است در حالی که یقیناً حرام است و صبر تلخ است در حالی که یقیناً حلال است.

بعضی طیب را به معنی حلال تفسیر کرده‌اند و در این حال آیه ﴿كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا﴾ (آیه ۱۶۸ سوره البقره) حلال و طیب به یک معنی است و طیب به معنی آنچه خوشمزه باشد که هرگاه حلال هم باشد، پسندیده است.

بعضی گفته‌اند که ملك باشد و این بعید است؛ زیرا طفل شیر مادر می‌خورد در حالی که شیر مادر ملك طفل نیست، علوفه به حیوان داده می‌شود، در حالی که علوفه ملك حیوان نیست و حضرت فرمود: «وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ» فقال تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا﴾ و قال تعالی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ و خدا مؤمنان را امر فرمود به آنچه پیغمبران را به آن امر فرمود.

به پیغمبران فرمود: ای فرستادگان، از حلال خالص بخورید و کار شایسته را انجام دهید و به مؤمنان فرمود: ای مردم با ایمان، از پاکیزه‌هایی که روزیتان نمودیم بخورید. علماء گفته‌اند که از این آیه چنین برداشت می‌شود که حرام هم از روزی به

حساب می آید؛ زیرا خداوند فرمود: از آنچه روزیتان کردیم از حلال و پاکیزه آن را تناول کنید؛ زیرا روزی هم حلال دارد و هم حرام به دلیل آیه: ﴿وَمَا مِنْ ذَابَةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ (آیه ۶ سوره هود) جنبیده‌ای در زمین نیست مگر این که روزیش به عهده خداست و پیدا است که همه جنبندگان از حلال نمی‌خورند؛ زیرا بنی آدم که از جنبندگان است، بعضی حلال می‌خورند و بعضی حرام و حدیث «إِنَّ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ رِزْقَهَا» محققاً هیچ کس نخواهد مرد، مگر پس از آن که روزی خود را کاملاً دریافت دارد.

(ثُمَّ) پس از آن که در خصوص تناول حلال و امر پروردگار به آن و مزایای آن در مورد نتیجه خوراک حرام چنین فرمود: «ذَكَرَ الرَّجُلُ يُطِيلُ السَّفَرَ» و از شخصی یاد کرد که به مسافرت و سفر طول می‌دهد که به آن اشاره شد، نظر به این است که مسافرت و دوری از وطن و دیدن ناملايمات موجب شکسته نفسی است.

در حدیث ابو داود و ترمذی آمده است که حضرت فرمود سه دعا به اجابت می‌رسند بدون شك: دعای مظلوم، دعای مسافر، دعای پدر برای فرزند. با این حال که شخصی مسافر است و به سفر طول داده و «أَشْعَثَ» یعنی پراکنده موست به سبب دوری از شستشو و شانه زدن. «أَغْبَرَ» یعنی غبار آلود است که گرد سفر رنگ او را دگرگون ساخته است و در حالی که سفر او در طاعت است برای حج و جهاد و یا زیارت ارحام است «يَمُدُّ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ» دو دوست را به سوی آسمان بر می‌افرازد و می‌گوید: «يَا رَبِّ» ای پروردگارم، مرا خوشیها بده. «يَا رَبِّ» ای پروردگارم، ناخوشیها را از من دور بدار. با این حال که مسافر است و سفر طاعت است و از اسباب اجابت دعاست و پراکنده مو و گرد آلود است، با این شکل شکسته نفسی آورد دو دست را به سوی آسمان افراشته دو کلمه ترحم: يَا رَبِّ یا رب می‌گوید. باز هم دعایش به اجابت نمی‌رسد، زیرا غذایش حرام است، آبش حرام، لباسش حرام و تغذیه‌اش بر حرام بوده پس چگونه دعایش به اجابت می‌رسد؟

پس کسی که عمر را به غفلت می‌گذراند و روزگار را به معصیت به سر می‌آورد، باید وضع خود را بسنجد که دعایش به کجا می‌رسد «وَمَطْعُهُ حَرَامٌ وَ مَلْبَسُهُ حَرَامٌ وَ

غُذَى بِالْحَرَامِ» در حالی که خوراک او حرام، آشامیدنی او حرام و تغذیه او حرام است؛ یعنی خوراک و آشامیدنی و پوشاک حرام اثر سفر و غربت و پریشانی و بالا بردن دست را بی نتیجه کرده است؛ زیرا دل او که مورد تجلی است تباه گشته و تیرگی قلب بر اثر حرام مانع از استجابت است «فَأَنَّى يُسْتَجَابُ لَهُ؟» پس چگونه دعای چنان شخصی به اجابت برسد؟ و بنا به قول شاعر:

در دل همه شرك و سجده بر خاك چه سود؟

با جسم پلید، جامه پاك چه سود؟

زهر است گناه و توبه تریاك وی است

چون زهر به دل رسید، تریاك چه سود؟

زیرا اجابت دعا شروطی دارد: طهارت قلب؛ چون هر طهارتی که در نماز می باید، در دعا نیز لازم است؛ برای این که دعا مغز عبادت است. اگر دل دارای طهارت نباشد و به بیماری حسد و کینه و بغض آلوده باشد، راهی برای صفا در آن نیست و در واقع آن دلی است پلید که طهارت آن به حسن ظن و قصد خیر و صفاء و رو آوردن به خدا حاصل می شود. جامه و لباس باید پاک باشد؛ زیرا لباس حرام و ناپاک مانع نماز و باعث عدم استجابت است. محل پاک می باید؛ زیرا دعا در محل پلید حرام است. زبان پاک لازم است؛ زیرا زبان آلوده به غیبت و دروغ نمی تواند قابلیت دعا و یاد خدا را بیابد. دل حاضر باشد، خشوع و فروتنی همراه باشد، بدن پاک باشد که دعا در پاکی بدن و زبان و دل و لباس به اجابت نزدیکتر است و دعاء برابر شرع باشد؛ زیرا دعای حرام به اجابت نمی رسد، دعای به ناحق، باعث حرمان می گردد. دعاء به محال نباشد، آنگاه رعایت سنن طبیعت به جا آید. دعاء را برابر انصاف باید در نظر گرفت. یعنی کسی که به معصیت آلوده نشده و در خوشی، خدا را فراموش نمی کند، خدا هم او را در ناخوشی فراموش نمی فرماید؛ اما کسی که همیشه نافرمانی را پیشه کرده و از یاد خدا غفلت دارد، فقط وقتی به یاد خدا می افتد که شدایدی که نتیجه تبهکاری اوست متوجه او گردد. و اگر اضطرار و ناچارگی، دست دهد و حالتی پیش آید که دست بنده از همه جا قطع و فقط متوجه خدا باشد اگر این حالت پیش آید، نیز نظر به این که کسی دیگر برای چاره سازی نمانده است، خدای توانا معرفت خود را

مبذول می فرماید.

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ (آیه ۶۲ سوره نمل) یا چه کسی است که دعای بیچارگان را به اجابت می رساند و بدیها را بر طرف می نماید جز خدا؟ الحاصل، هر قدر دعای از دل و زبان پاکتر و برابر شرع صادر شود، به اجابت نزدیکتر است؛ زیرا حضور قلب و یقین اجابت هرگاه باراستی زبان و پاکی دل همراه شد، در اجابت دعا بی اندازه اثر دارد.

در حدیث است که: دعای هر یک از شما به اجابت می رسد مادامی که شتاب ننموده باشید؛ به این که بگویند دعا کردم و به اجابت نرسید؛ زیرا گذشته از این که بی ادبی است، دلالت بر جهل بر اسرار دعا دارد. خدا می فرماید: ﴿بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ﴾ (آیه ۴۱ سوره انعام) بلکه تنها او را می خوانید و اگر بخواهد مشکلی را که برایش دعا کرده اید حل می کند.

کلمه اُنّی: به معنی چگونه و برای استفسار حالات می آید و به معنی (وقتی که) و جایی که است. ﴿نِسَائِكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ اُنّی شِئْتُمْ﴾ (آیه ۲۲۳ سوره بقره) زنان شما محل کشت و زرع شما هستند. پس هر گونه و هر وقتی و هر جایی که خواستید، بپایید به کشت زارتان. البته مقصود از آن این است که موافق شرع باشد؛ زیرا وطء حیاض روا نیست، همچنین از عقب جایز نیست؛ زیرا منظور از کشتزار جایی است که برای حصول فرزند باشد.

این حدیث یکی از قواعد اسلام است و مورد اعتماد در تناول حلال و دوری از حرام می باشد. و این که چه چیز وسیله اجابت دعاست و مهمترین شرط دعا خوراك و لباس و آب حلال می باشد، و این که لقمه حرام مانع اجابت دعاست، زیرا دعاء کننده از راه دعا از خدا می خواهد اعمالش را بپذیرد و در موقعی که دستش از همه جا کوتاه شد، می داند فقط یک درگاه است که همه کاینات در اختیار اوست و آن درگاه خداست و این خودش در حقیقت، حقیقت توحید و اخلاص است و به همین خاطر هم دعا مغز عبادت است. و از این حدیث استفاده شد که اینفاق هم باید از حلال باشد و از غیر حلال مقبول نیست و خوراك و آب و پوشاک، شایسته است که حلال باشد و کسی که می خواهد دعایش به اجابت برسد، باید بیشتر به لقمه حلال اعتناء نماید تا دعا و عبادتش مقبول درگاه پروردگار قرار گیرد و البته از شخص مؤمن قبول می شود.

حدیث یازدهم

عن أبی محمد الحسن بن علی بن أبی طالب سبط رسول الله - ﷺ - و ریحانته -
رضی الله عنهما - قال: حفظت من رسول الله - ﷺ - :

«دَعُ مَا يَرِيْبُكَ إِلَى مَا لَا يَرِيْبُكَ»

رواه الترمذی و النسائی، و قال الترمذی: حدیث حسن صحیح.

ترجمه حدیث:

از ابو محمد حسن بن علی بن ابی طالب پسر دختر پیغمبر خدا ﷺ و ریحانه
پیغمبر، روایت شده که گفت از پیغمبر خدا این جمله را از بر کردم: آنچه تو را به شک
می اندازد آن را رها کن و آنچه تو را به شک نمی اندازد، برگیر.

شرح حدیث:

در فرمایش بالا: آنچه تو را به تردید اندازد ترك كن و آنچه تو را به شك
نمی اندازد بگیر. (قال): امام حسن رضی الله عنه فرمود و ترجمه ایشان در پایان این حدیث
می آید «حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» سخنی از پیغمبر از بر کردم که فرمود «دَعُ» به
معنی ترك كن. فعل مستقبل آن «يَدْعُ» ترك می نماید. و «ذَرُ» به معنی ترك كن فعل
مستقبل آن «يَذَرُ» به معنی ترك می نماید.

این دو فعل ماضی ندارد؛ زیرا معنی آن در ماضی، ترك به معنی کرد است

«مَا يَرِيئُكَ» آنچه تو را به شک می اندازد. راب: به شک افتاد یَرِيئُ: شک می کند. رِبَّة: شک. گفته اند که در زبان عربی هر چه شک در آن یقینی باشد، فعل آن را از «راب» می آورند و آنچه شک و تردید در آن موهوم باشد، فعل آن «أراب» می آورند. فعل مستقبل آن «يُريبُ» می باشد که به همان معنی به شک انداختن است «إِلَى مَا لَا يَرِيئُكَ» به سوی آنچه تو را به شک نمی اندازد، یعنی آنچه که از شبهات است و ترا به شک می اندازد، آن را ترک کن و برو به سوی آنچه که تو را به شک و تردید نمی اندازد. حدیث ششم «الْحَلَالُ بَيْنُ» تا آخر که گذشت، مانند شرحی است برای این حدیث که نهی تنزیهی بود از افتادن در شبهه ها. ابوذر غفاری گفته است: کامل شدن پرهیزکاری عبارت از این است که قسمتی از حلال را ترک نمایی تا در حرام نیفتی. یعنی آنچه حلال بودنش به درستی روشن و آشکار نباشد، ترک نمایی و نیز آنچه حلال باشد ولی جنبه زاید داشته باشد، ترک شود؛ زیرا زیادت جویی انسان را به بی احتیاطی و بی احتیاطی انسان را به گنہکاری می کشاند؛ زیرا که نهی تنزیهی همیشه از چیزهایی است که احتمال حرام را دارد. مثلاً حیلہ در سودخوری حرام است؛ زیرا وسیله رسیدن به حرام است و حیلہ هیچ گاه بر خدا پنهان نمی ماند.

در مورد حیلہ حضرت رسول ﷺ فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ، حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شَحْمَ الْخَنزِيرِ، فَجَمَلُوهَا وَبَاغُوهَا وَأَكَلُوهَا ثَمَنُهَا» خدا یهودیان را لعنت کند؛ زیرا پیه را بر آنان حرام نمود و آن نابخردان آمدند پیه را بر آتش گذاشتند و فروختند و بهای آن را خوردند، به گمان این که پیه حرام است ولی گذاخته آن حرام نیست و آن وقت بهای آن مانعی ندارد، در حالی که می دانستند که این حیلہ برای استفاده از حرام است.

وقتی کسی یک صد تومان برای مدت یک ماه مثلاً به یک صد و ده تومان بدهد، ریاست حالا اگر برای حیلہ، خانه اش را به یک صد تومان بخرد و ماهی ده تومان از او بگیرد، باز همان ریاست و تفاوتی نکرده، ولی افراد حیلہ گر به خیال خودشان حیلہ می تواند حرام را حلال سازد از این قبیل کارها می کنند. حقیقت همین حدیث، اصل بزرگی است که برای دنیا و آخرت سودمند است و رِبَّة و شک در عبادات و معاملات و نکاح و دیگر بابهای احکام می آید و در زیر این حدیث می توان

فروع و بخشهای بی شماری داخل نمود.

مثلاً اگر کسی شک دارد که نماز ظهر سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، رکعت چهارم که شک دارد، بیندازد و یقین را بگیرد که سه رکعت است و رکعت چهارم را بخواند. اگر شك دارد که وضو دارد یا نه، شك را بیندازد و یقین کند که وضو ندارد و از نو وضو بسازد. اگر شك دارد که بدهی خود را پرداخته است یا نه و طلبکار می گوید که نپرداخته است، شك را بیندازد و جانب یقین را بگیرد و بدهی خود را بپردازد. اگر شك دارد که فلان زن می گوید برای تو و فلانه شیر داده ام، شك دارد که راست می گوید یا نه، در این حال دچار شك نشود و با چنین زنی ازدواج نکند، بلکه زنی دیگر بگیرد و به این ترتیب شك را رها کند و یقین را بگیرد.

این حدیث که قسمتی از یک حدیث طولانی است و در آن راجع به قنوت و تر: «اللهم اهدنی» یاد شده و نزد ترمذی این زیادت است: «فَإِنَّ الصَّدَقَ طَمَأْنِينَةٌ وَإِنَّ الْكَذِبَ رِيبَةٌ»: محققاً راست گویی آرامش دل است و در حقیقت دروغ، مایه شک و ناراحتی است و در لفظ ابن حبان: «فَإِنَّ الْخَيْرَ طَمَأْنِينَةٌ وَإِنَّ الشَّرَّ رِيبَةٌ»: محققاً خوبی مایه آرامش قلب می باشد و بدی باعث شک و تردید و ناراحتی است.

به این لفظ، امام احمد از انس و طبرانی از ابن عمر از پیغمبر ﷺ روایت کرده اند. در حدیث وارد است: «رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا جَبَّ الْغَيْبَةُ عَنْ نَفْسِهِ» خدا بیامرزد کسی را که غیبت را از خود قطع نمود. یعنی کارهایی را که باعث شک و تردید و مایه ظنین شدن و پشت سرگویی دیگران می شود، نکند.

در حدیث ضعیف آمده است که مردی از پیغمبر ﷺ پرسید چگونه بدانم چه کاری حلال و چه کاری حرام است؟ (البته مقصود در کارهای دارای شبهه است) حضرت فرمود: هرگاه خواستی کاری بکنی دست را به سینه بگذار، زیرا دل در موقعی که انسان می خواهد کاری را انجام دهد، به طپش می افتد و ناراحت می شود و هرگاه کاری حلال خواهد، دل آرام گیرد. و گفتند پرهیزگار چه کسی است؟ فرمود کسی که نزد شبهه می ایستد یعنی آنچه دانست شبهه است، به آن نزدیک نمی شود و در حقیقت ورع و پرهیزگاری مدار تقوی و دینداری است.

از این راه دانشمندان و صالحان بسیار بوده‌اند که گاه دست از میراث خود شسته‌اند تا در شبهه نیفتند. مانند «یزید بن زریع» که از پاکان بلند نام است از گرفتن میراث پدرش که پانصد هزار بود امتناع ورزید، زیرا پدرش در خدمت حکام مستبد بود. نامبرده با بافتن برگهای درخت خرما امرار معاش می‌کرد. از «حسان بن سنان» از اولیاء مشهور آمده است که می‌گفت کاری نیست که از پرهیزگاری آسانتر باشد. هرگاه از چیزی به شک افتادی، آن را ترک کن. البته برای ایشان آسان بوده، برای عموم از کوه سنگین تر است.

از «مسور بن مخرمه» حکایت کنند که گندم بسیاری به انبار زد. در هنگام پاییز لکه ابری در آسمان دید. در دلش ناخوشایند آمد. با خود گفت ببین به خاطر گندمی که داری، از آنچه که برای مسلمانان سودمند است نفرت داری. سوگند یاد کرد که در آن گندم هیچ گونه فایده‌ای در نظر نگیرد و به قیمت خرید آن را به فروش برساند. فضل ابن عیاض گفت: مردم ادعا می‌کنند که پرهیزکاری دشوار است و من هرگاه دو کار برایم پیش آمده، سخت‌ترین آن را پیش گرفته‌ام، هرگاه از چیزی دچار شک شدم، آن را ترک کن و چیزی که شک ندارد، بگیر.

گرفتن پرهیزکاری و دوری از شک و سخت‌گیری برای نگهداری خود، وقتی پسندیده است که برابر با شریعت باشد. بدین معنی که اگر شریعت کاری را آسان کرده باشد و کسی ببیند که نمی‌خواهد آن آسانی را بگیرد، در این حال گرفتن آن آسانی بهتر است؛ مثلاً قصر و کوتاه کردن نماز در سفر بیست و چهار فرسخ نزد بعضی علماء واجب است و قصر نمازهای چهار رکعتی در سفر از رخصتهای شریعت است. کسی که ببیند دلش قصر نماز را نمی‌پسندد، بهتر است که نماز را قصر نماید و گرفتن راه باریک در سخت‌گیری بر خود برای کسانی پسندیده است که تقوی و پرهیزکاری در کارشان است. اما کسانی که ربا می‌خورند، آنگاه اگر قطره خونی در جامه ببینند، به سؤال و پرسش می‌آیند که آیا با آن قطره خون در آن جامه نماز رواست؟

این طبقه، به افرادی می‌مانند که از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما راجع به خون پشه خاکی سؤال می‌کردند. عبدالله بن عمر گفت: من از کار شما به شگفت

آمده‌ام. پسر دختر پیغمبر ﷺ را می‌کشید و باک ندارید، آنگاه از خون پشه سؤال می‌کنید؟ شما عراقیان چگونه مردمانی هستید؟ در حالی که من از پیغمبر ﷺ شنیدم که درباره حسن و حسین می‌فرمود: «هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا»: این دو، ریحانه من از این دنیا هستند.

مردی از امام احمد بن حنبل اجازه خواست تا با قلم او بنویسد. احمد گفت بنویس این ورع مظلوم و پرهیزتاریک و ناپسندی است و به دیگری گفت که پرهیز من و تو به این جا نرسیده است. (اگر وقتی می‌بینید برای احمد به عنوان امام احمد یاد می‌نمایم و آنگاه حسن بن علی می‌نویسم، مقصود این است که حسن بن علی شهرتش بیش از آن است و لفظ امام برای احمد معرف است).

حسن بن علی بن ابی طالب: رضی الله عنه: حضرت رسول او را حسن نامیده و کنیه او را ابومحمد قرار داد. پدرش علی بن ابی طالب، مادرش فاطمة الزهراء سیده نساء العالمین و جدش رسول الله ﷺ. ریحانه پیغمبر و سبط او، مستغنی از توصیف است، ولادت با سعادتش در نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم هجری بود. حسن رضی الله عنه به پیغمبر شباهت داشت. روز هفتم ولادتش، پیغمبر ﷺ برای عقیقه او گوسفندی ذبح نمود و دستور داد موی سر او را بتراشند و برابر وزن آن موی، از نقره صدقه نمایند.

حسن، پنجمین فرد اهل کساء بود. از ابن الاعرابی روایت شده است که نام حسن و حسین، در جاهلیت مرسوم نبود. ابن الاعرابی از مفضل روایت نموده است که گفت: خداوند این دو نام را محفوظ داشت تا این که پیغمبر ﷺ سبطین را به این دو نام موسوم ساخت. همچنین می‌افزاید: به مفضل گفتم: پس آن دو شخصی که در یمن این نام را دارند، چیست؟ گفت خیر، این دو نام حسن (به سکون سین) و حسین به فتح حاء و کسر سین است.

حسن رضی الله عنه از ام الفضل همسر عباس بن عبد المطلب شیر خورد و ام الفضل حسن بن علی و قثم بن العباس را با هم شیر داد. آورده‌اند که امام حسن چندین بار پیاده از مدینه برای حج به مکه رفت و گفت از خدا شرم دارم او را دیدار کنم و پیاده به

حج خانه‌اش نرفته باشم. چندین بار نیمه مال خود را صدقه نمود. بسیار بردبار و کریم و خیلی پرهیزکار بود. از جمله نصرت دهندگان عثمان رضی الله عنه بود.

از پرهیزکاری حسن بن علی رضی الله عنهما بود که دنیا و خلافت را ترک کرد و عظمت و بزرگی مقام او بالاتر از این بود که به خاطر خلافت به کشتار مسلمانان رضایت دهد. با این که در روز شهادت پدرش علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه در روز نوزدهم رمضان با او بیعت شد و بیش از چهل هزار تن که با پدرش بیعت کرده بودند، با او بیعت کردند و هفت ماه در حجاز و یمن و عراق و خراسان و غیر آنها خلافت داشت، پس از آن معاویه رضی الله عنه به سوی امام حسن علیه السلام آمد و امام حسن به سوی او شتافت. در این موقع امام حسن ملاحظه فرمود که با این جمعیت انبوه که طرفین آمده‌اند، موقعی یکی از طرفین پیروز می‌شوند که بیشتر گروه دیگر نابود شده باشد، از این رو امام حسن برای جلوگیری از خونریزی، خلافت را به معاویه واگذار نمود، ضمن شروطی که از آن جمله خلافت بعد از معاویه به حسن بن علی برسد و مردم حجاز و عراق مورد فشار در برابر نصرتی که به علی داده‌اند، قرار نگیرند.

در این جا معجزه پیغمبر ظاهر شد که فرمود: «إِنَّ إِبْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَصْلَحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» محققاً این پسر کسی است که به وسیله او، خدا، میان دو گروه بزرگ از مسلمانان را اصلاح می‌کند. و نظر بزرگوار امام حسن ظاهر شد که در پایان معاهده صلح فرمود: «وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَيَّ حِينَ» چه می‌دانم شاید این خلافت برای شما امتحانی از خدا و یک خوشی زودگذری باشد. این مصالحه در بیست و پنجم ربیع الاول سال چهل و یک هجری بود.

در صحیح بخاری از انس رضی الله عنه روایت شده است که گفت: کسی غیر از حسن نبود که شجاعت پیغمبر را داشته باشد و در صحیح بخاری و مسلم از براء رضی الله عنه روایت شده که براء گفت پیغمبر را دیدم که حسن را بر دوش گرفته و می‌گفت: خدایا به راستی من حسن را دوست می‌دارم پس تو نیز او را دوست بدار. بخاری از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت می‌کند که ابوبکر می‌گفت: نگهداری پیغمبر را در نگهداری اهل بیت او بدانید. مسلم در صحیحش از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت می‌کند که حضرت فرمود: «أَنَا

تَارِكُ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: أُولُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالتُّورُ فَخُذُوا كِتَابَ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ» فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَّبَ ثُمَّ قَالَ: «وَأَهْلَ بَيْتِي، أَذْكُرُكُمْ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي. أَذْكُرُكُمْ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي» من در میان شما بعد از خود دو چیز گرانبها به جا می‌گذارم، نخستین آن دو: کتاب خدا قرآن است که راه راست و روشنایی در آن است. پس کتاب خدا قرآن را بگیرید و به آن تمسک جوئید و در این باره برای گرفتن تعالیم قرآن تشویق فراوان فرمود پس از آن اهل بیت را یاد کرد و فرمود: من شما را یادآوری می‌کنم درباره اهل بیت من. شما را یادآوری می‌کنم درباره اهل بیت من.

در سنن ترمذی از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت شده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند.

مناقب او صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است. وفات او در ماه ربیع الاول سال چهل و نه هجری در مدینه بود. سعید بن العاصی که آن موقع امیر مدینه بود، بر او نماز خواند. فرزندان امام حسن عبارتند از حسن بن الحسن که مادرش خوله دختر منظور فزاری است و زید و ام الحسن که مادرشان دختر عقبه بن مسعود بدری است و عمر که مادرش ثقیفه است و الحسین الاثرم که مادرش ام الولد است و طلحه بن الحسن که مادرش ام اسحاق دختر (طلحه بن عبیدالله می‌باشد که در واقعه جمل شهید شد) و ام عبدالله مادرش ام الولد است.

حسن دارای پسرانی است که عبارتند از حسن بن حسن بن علی و عبدالله و ابراهیم و محمد و جعفر و داود. عبدالله و حسن و داود هر سه در زندان منصور خلیفه عباسی در گذشتند و محمد معروف به النفس الزکیه و ابراهیم پسران عبدالله، محمد در مدینه منوره که قبرش معروف است و ابراهیم در باغمرآ شانزده فرسخی کوفه به دستور منصور کشته شدند.

انسان به حقیقت از نوشتن این مطالب شرم می‌کند که منصور که از پسر عموهای خاندان علی بن ابی طالب است، با آل بیت این چنین رفتار می‌کند. ادریس پسر عبدالله بن الحسن بن الحسن به اندلس رفت و اندلس را به چنگ آورد و در آنجا

حکمرانی نمود. نظر به این که شخصیتی عالی قدر و با تقوی و صلاح مانند پدر و اجدادش در مرتبه بلند بود، موقعی که ادعای خلافت نمود، رجال اسلام از جمله امام مالک و امام ابوحنیفه با محمد النفس الزکیة مذکور بیعت کردند و موقعی که محمد بن عبدالله بن حسن نامبرده در مقابل منصور مغلوب شد و شهید گشت، امام مالک و ابوحنیفه مورد بهانه گیری منصور قرار گرفته و در ظاهر به عنوان این که قضاوت را نمی پذیرند و در باطن برای این که با محمد النفس الزکیة بیعت کرده بودند، چوب زد و کتک کاری نمود و مدعی شد که محمد ادعای مهدویت کرده است.

از ناحیه پیروان او احادیثی نیز وارد گردیده است. حسن بن حسن به حسن مثنی معروف است. مجموعه احادیثی که در ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه از امام حسن روایت شده سیزده حدیث است و از جمله صحابه، عایشه صدیقه و دیگران او از امام حسن روایت کرده اند. (حدیث بالا را نسایی و ترمذی و ابن حبان و حاکم روایت کرده اند)

نسایی: الامام الحافظ شیخ الاسلام ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي الخراساني. تولد او به سال ۲۱۵ هجری قمری بوده است. برای سماع حدیث به خراسان و حجاز و عراق و شام و مصر و غیره سفرها نمود و در این زمینه از سرآمدهای روزگار شد. از جمله شیوخ او: قتیبہ بن سعید، اسحاق بن راهویه، هشام بن عمار، عیسی بن زغبه، محمد بن نصر مروزی و امثالشان. از روایت کنندگان از او: ابوبشر دولابی و ابو علی حسین بن محمد نيسابوري و حمزه کنانی و ابوبکر بن السنی و ابو القاسم طبرانی و دیگرانند. الامام الحافظ ابو علی نيسابوري درباره نسایی می گفت که او در حدیث امام است.

دارقطنی گوید: که ابوبکر بن الحداد شافعی که به کثرت حدیث معروف است، بیشتر روایت خود را از نسایی روایت می کرد و می گفت خوشنودم که میان من و خدا، نسایی حجت باشد. دارقطنی می گوید: وفات نسایی در مکه است و میان صفا و مروه مدفون است، و قول معروف این است که در «رمله» فلسطین مدفون است، وفات نسایی در شعبان سال ۳۰۳ هجری بوده بنا به گفته دارقطنی، و به گفته ابو سعید بن

یونس وفات نسایی در سیزدهم شوال سال ۳۰۳ بوده. رحمه الله تعالی.

ترمذی: الامام الحافظ ابو عیسی: محمد بن عیسی ترمذی. امام ابو عیسی ترمذی چهارمین نفر از صاحبان کتاب صحاح می باشد؛ زیرا صحاح ششگانه در حدیث بدین ترتیب است: ۱- صحیح بخاری ۲- صحیح مسلم ۳- سنن ابی داود ۴- جامع ترمذی ۵- سنن نسایی ۶- سنن ابن ماجه قزوینی.

از جمله شیوخ ترمذی: قتیبه بن سعید، أبا مصعب، ابراهیم بن عبدالله هروی، اسمعیل بن موسی سدی. فقه حدیث را از بخاری فراگرفت. از جمله روایت کنندگان از او: مکحول بن الفضل، محمد بن محمود بن عنبر، حماد بن شاکر، و احمد بن علی بن حسنویه و ابو العباس محبوبی و خلقی بسیار. ابن حبان در کتاب «ثقات» می گوید: ابو عیسی ترمذی از جمله کسانی است که جمع حدیث و تصنیف در آن و حفظ آن و مذاکره درباره آن برایش فراهم شد. ابوسعید ادریسی گوید: ابو عیسی ترمذی در حفظ، ضرب المثل بود. حاکم می گوید: از عمر بن علک شنیدم که می گفت امام بخاری در خراسان بعد از خودش کسی را مانند ابو عیسی ترمذی در علم و حفظ و ورع و زهد باقی نگذاشت. وی چندان بگریست که در آخر عمر چند سالی نابینا شد. ابو عیسی گوید کسی که کتاب جامع من در خانه اش باشد، چنان است که در خانه اش پیغمبری سخن گوید. جامع ترمذی با نقل احادیث، حکم حدیث و اقوال علماء را یاد می نماید و از این نظر کتابی گران بهاست. وفات او در «ترمذ» خراسان در سیزدهم رجب سال ۲۷۹ هجری بود. رحمه الله تعالی.

حدیث دوازدهم

عن أبی هريرة - رضی اللہ عنہ - قال، قال رسول الله - صلی اللہ علیہ وسلم - :

«مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَغْنِيهِ»

حدیث حسن رواه الترمذی و غیره هكذا.

ترجمه حدیث:

از ابی هریره رضی اللہ عنہ روایت شده که گفت: پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: از زیبایی اسلام شخص این است که چیزهایی را که به او مربوط نیست ترک کند. این حدیث حسن را ترمذی و دیگران به این لفظ روایت کرده اند.

شرح حدیث:

در حدیث بالا: از نیکویی اسلام شخص ترک کردنش آنچه را که مور عنایتش نیست، می باشد «عَنَاهُ الْأَمْرُ: تَعَلَّقْتُ بِهِ عَنَائَتُهُ»: عنایتش بستگی به آن دارد. «ما یغنی» آنچه که به انسان مربوط است و «ما لا یغنی»: آنچه که مورد توجه انسان نیست.

اما آنچه که مورد توجه انسان است، مانند ضروریات معیشت و لوازم زندگی از آنچه رفع گرسنگی می کند و دفع تشنگی می نماید و بدن را می پوشاند و انسان را از گرما و سرما نکه می دارد و مایه پاک دامنی انسان می شود و پایه بقاء آدمی می گردد،

مانند خوارک و آب و لباس و خانه و همسر و فرزند. کوشش برای اینها که از راه مشروع و حلال و دست رنج آدمی خودش باشد، محبوب و مطلوب شریعت است و همچنین آنچه فراهم آمدنش مورد توجه انسان است و زندگی جاوید و آرامش قلب به آن بستگی دارد، از عقیده خوب و مسلمانی به معنی واقعی و ایمان صحیح و کارهای شایسته که سلامت و نیک بختی در معاد، بستگی به آن دارد، شریعت به آن امر فرموده و یا به عبارت دیگر شریعت برای تعلیم و به کار بستن آن آمده است.

اما آنچه نمی تواند مورد اعتناء باشد و عنایت آدمی به آن بستگی ندارد، بلکه سلامت در ترک آن است از زیادت جویی و گرد آوردن مال و صرف کردنش در ملذذات پست و خوشیهای ناروا که به ظاهر خوشی است و در حقیقت هزاران ناخوشی در بر دارد، ترک آنها لازم است و دوری از آنها مایه سلامتی از آفتها و دشمنی ها است.

اما آنچه باید مورد عنایت باشد از خوش بینی و صفای قلب و کوشش برای سعادت اجتماع و گرمی داشتن وقت و صرف آن در کارهای سودمند و نکوکاری و گذشت و اخلاق پسندیده، اینها همه مورد نظر و مقصود هستند.

از نشانه های خوبی مسلمانی شخص است: رو آوردن به سوی خدا و انجام کارهایی که در دو جهان سودمند باشد و دوری از آنچه که از شهوت های پلید و غرض ورزی و کینه توزی و دوستی ریاست و منصب است و به خاطر آنها پیش می آید از جمله دشمنی و افتادن در محرمات و تعدی در حقوق و سخنها پوچ و چیزهایی که نفعی در بر ندارد و وقت را ضایع می سازد که اینها «لا یعنی» و مایه تباهی دنیا و ناراحتی ضمیر و بدنامی و نامرادی است.

اما اگر شخصی از لحاظ دینی دارای ایمان قوی و از لحاظ دنیا دارای کفاف باشد و مردم او را برای ریاست انتخاب کنند و بدانند که از عهده بر می آید و حقوقی نزد او پایمال نمی شود، در این جا قبول آن خودش خدمتی اجتماعی است. هرگاه کسی بتواند از آنچه «مالا یعنی» و آنچه برای دین و دنیا سودمند نباشد دست بردارد و بندگی خدا را پیشه سازد و به قصد نزدیک شدن به خدا به انجام فرمان او و خیرخواهی خلق گام بردارد، در وجود او شرم و حیایی پدید می آید که او را از زشتیها باز می دارد.

در حدیث است: «الْأَسْتَحْيَاءُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى، أَنْ يَخْفَظَ الرَّأْسَ مِمَّا حَوَى، وَ الْبَطْنَ وَ مَا وَعَى، وَ لِيَذْكُرَ الْمَوْتَ وَ الْبُلَى، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ أَسْتَحَى مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» رواه الترمذی و غیره: شرم آوردن از خدا در نگهداری سر و آنچه سر شامل آن است و نگهداری شکم و آنچه تابع آن است و به یاد آوردن مرگ و پوسیدگی است. کسی که اینها را انجام داد، به حقیقت از خدا شرم کرده است.

در این حدیث اشاره شده که اقسام فعل و ترک بر چهار گونه است: انجام «مایعنی» و آن چه سودمند است و انجام ندادن «مالایعنی» و آنچه زیانمند است و این دو پسندیده است. دیگر: انجام «مالایعنی» و آنچه زیانمند است و انجام ندادن «مایعنی» و آنچه سودمند است و این دو ناپسندیده است.

حدیث بالا را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند و «ابن عبدالبر» به تصحیح این حدیث اشاره کرده و گفته روایت کنندگان همه معتبرند و دو إسناد دارد. یکی مرسل است و این را مالک در موطا آورده است و احمد و بخاری و ابن معین گفته‌اند که همین مرسل بودنش صحیح است. (در مقدمه کتاب بیان شد که مرسل به چه معنی است) إسناد دوم آن متصل است و این را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند و ابن عبدالبر گفته است روایت کنندگان آن معتبرند.

این حدیث به گفته ابو داود، ربع اسلام است، چنان که در اقسام چهارگانه بالا گفتیم و به گفته «ابن حجر هیتمی» این حدیث نصف اسلام است؛ زیرا اعمال از دو قسم بیرون نیست: «مایعنی» و «مالایعنی» که حدیث بالا تصریح بر نکردن «مالایعنی» دارد و می‌رساند که سخنان پیغمبر با لفظ اندک، معنی بسیاری را در بردارد.

گویند موقعی که لقمان در میان جمع بسیاری نشسته بود، مردی بر سر او ایستاد و گفت مگر نه این است که تو برده فلانی‌ها هستی؟ گفت: بلی. آن مرد گفت پس چگونه بدین مقام رسیدی؟ لقمان گفت: به تقدیر خدا، و راستی گفتار، و ترک «مالایعنی». در موطا آمده که به لقمان گفتند: چه کاری تو را به این پایه رسانیده است؟ گفت: راست گویی، امانت داری و ترک «مالایعنی». از حسن بصری نقل شده که نشانه رویگردانی خدا از بنده آن است که او به «مالایعنی» و «بیهوده کاری» مشغول شود.

ابن الصلاح از ابن ابی زید نقل نموده است که: سرآمد آداب خیر از چهار حدیث سرچشمه می‌گیرد: «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ ۲- لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ ۳- مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُقِلْ خَيْرًا أَوْ لِيَضْمُتْ ۴- لَا تَغْضَبْ».

۱- معنی ترک «مالا یعنی» یاد شد ۲- هیچ کدام از شما ایمان نیاورده مگر موقعی که دوست بدارد برای برادرش آنچه را که برای خودش دوست می‌دارد ۳- کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید سخنش در راه خیر باشد و گرنه خاموش شود. ۴- خشمگین مشو.

در صحیح ابن حبان آمده که در صحف ابراهیم آمده است: شایسته خردمند چنان است که ساعات زندگی را چهار قسمت نماید: ساعتی که با پروردگار به راز و نیاز پردازد و ساعتی که به خوب و بد خود رسیدگی نماید و ساعتی که در مصنوعات خدا بیندیشد و ساعتی که نیازهای خود را برآورده سازد و شایسته عاقل چنین است که تلاش خود را به سه چیز اختصاص دهد: ۱- توشه به دست آوردن برای معاد ۲- ترمیم معاش ۳- لذت در غیر حرام. و شایسته عاقل است: بینایی به زمانه، رو آوردن به کار و چیزهای شایان او، نگهداری زبان.

در حدیث ترمذی، حضرت رسول به معاذ گفت: «تَكَلِّتُكَ أَمُّكَ يَا مُعَاذُ. وَهَلْ يُكَبُّ النَّاسُ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَانْدُ السَّنِيهِمْ؟» آیا مردم را بر بینی شان به دوزخ می‌اندازد، به جز نتیجه زبانهایشان؟ و در حدیث ترمذی: «كَلَامُ ابْنِ آدَمَ عَلَيْهِ إِلَّا الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْيُّ عَنْ الْمُنْكَرِ وَذِكْرُ اللَّهِ تَعَالَى»: همه سخنهاى آدمى زاد به زیان اوست، مگر آنچه در امر به معروف و نهی از منکر باشد.

عقلى حدیثی را روایت کرده است که به پیغمبر می‌رسد: بیشترین مردم در گنهکاری، بیشترین آنها در گفتن «مالا یعنی» است. الحاصل حدیث بالا یک اصل بزرگ در تهذیب نفس و ترتیب اخلاقی فاضله و دوری از رذایل و پستی هاست.

حدیث سیزدهم

عن أبی حمزه انس بن مالک - رضی اللہ عنہ - خادم رسول اللہ - صلی اللہ علیہ وسلم - عن النبی - صلی اللہ علیہ وسلم -

قال :

« لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ »

«رواه البخاری و مسلم»

ترجمه حدیث: از ابی حمزه: انس بن مالک رضی اللہ عنہ که خدمت کار پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بوده است روایت شده که او از پیغمبر روایت نمود که حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: هیچ یک از شما ایمان نیاورده مگر این که دوست بدارد برای برادرش آنچه را که برای خودش دوست می دارد.

(این حدیث را بخاری و مسلم روایت نموده اند).

شرح حدیث:

در این فرمایش پیامبر: ایمان کامل در این ذکر شده که آنچه را برای خود دوست می داری برای برادرت نیز دوست بداری «لَا يُؤْمِنُ» به ایمان کامل نمی رسد «أَحَدُكُمْ» یکی از شما. «در این جا کلمه احد به معنی واحد است». هرگاه احد به معنی واحد آمد، در نفی و اثبات استعمال می شود، اما اگر به معنی نفی عموم بیاید، در این حال کلمه احد به معنی هیچ کس می آید و فقط در نفی استعمال می شود. چنان که «ما فی

الدار احد» هیچ کس در خانه نیست.

«حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ» تا این که برای برادرش دوست بدارد. در روایت احمد و نسایی این طور آمده است: «حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْخَيْرِ» تا آن که برای برادر مسلمانش خیر و خوبی را دوست بدارد و بنا به روایت بخاری و مسلم «لِأَخِيهِ» برای برادرش، شامل برادری است حتی برادران انسانی. تا همان طور که برای خودش دین اسلام را دوست می دارد، برای کافران هم آرزو کند که توفیق مسلمان شدن بیابند و به دست آوردن دین اسلام را برای آنها دوست بدارد.

پس شایسته هر مسلمانی است که مسلمان شدن کافران را دوست بدارد. و در این راه بکوشد برای برادران از خیر و خوبی دوست بدارد «ما» آنچه را یا مانند آنچه را که «يُحِبُّ لِنَفْسِهِ» برای خودش دوست می دارد تا جایی که خودش و برادر مسلمان مانند یک جسد واحد باشند. چنان که حضرت رسول ﷺ فرموده اند در حدیث صحیح: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهُمْ وَتَرَاحُمِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ الْوَاحِدِ، إِذَا أَشْتَكَى مِنْهُ عَضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالْحُمَى وَالسَّهَرِ» مثال مردم با ایمان در همدوستی و مهر و محبت همدیگر، مثال جسد واحدی است که هرگاه یکی از اعضای آن بیمار شد، همه بدن به همکاری آن به تب و بیداری دچار شوند و دوست داشتن چیزی برای برادر خود مانند آنچه برای خود دوست می دارد، بر صاحبان عقل سلیم و دیده واقع بین هیچ گونه سختی ندارد.

این دوست داشتن دلالت می کند بر این که باید آنچه را برای خود دوست نمی دارد برای برادرش دوست ندارد و این را در حدیث یاد نمود؛ زیرا از مفهوم آن واضح است چنان که «سَرَابِيلُ تَقِيكُمْ الْحَرَّ» لباسهایی که شما را از گرما نگهدارد یعنی و شما را از سرما نیز نگه دارد و در سنن ترمذی «أَحَبُّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، تَكُنْ مُسْلِمًا» دوست بدار برای مردم آنچه را برای خودت دوست می داری تا مسلمان واقعی باشی. و در حدیث: «أَفْضَلُ الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَتَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ» بهترین ایمان آن است که برای مردم دوست بداری آنچه را برای خود دوست می داری و در حدیث احمد: «أَتُحِبُّ الْجَنَّةَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَأَحِبِّ لِأَخِيكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ» آیا

بهشت را دوست می داری؟ گفتم بلی. فرمود: پس دوست بدار برای برادرت آنچه را که برای خودت دوست می داری.

در حدیث است: «أَنْظُرْ مَا تُحِبُّ أَنْ يُؤْتِيَهُ النَّاسُ فَأْتِهِ إِلَيْهِمْ» بنگر چه دوست می داری که مردم برای تو بیاورند. همان را برای مردم ببر. اگر دوست می داری به احترام تو برخیزند، به احترام ایشان برخیز. اگر دوست می داری که حق تو را پایمال نکنند، حق آنها را پایمال مکن. اگر دوست می داری که طلبهای تو را بپردازند، تو نیز بدهیهای خود را بپرداز و بدان همان طور که در حدیث نبوی است «كَمَا تُدِينُ تُدَانُ» همان طور که با مردم رفتار کنی، همان گونه با تو رفتار می کنند. هر چه بکاری، همان درو می کند. هر کس که دری کوبید، کوبندش در.

از احنف بن قیس پرسیدند که بردباری را از چه کسی آموختی؟ گفت: از خودم. هرگاه کاری را از کسی زشت دیدم، خودم از آن پرهیز کردم تا کارم در نظرها زشت نیاید. فضیل بن عیاض به سفیان بن عیینه گفت: اگر دوست بداری که مردم مانند تو باشند، در این حال نصیحت را برای خدای بزرگوار انجام نداده ای، پس چه رسد به این که دوست بداری که مردم کمتر از تو باشند. یعنی نصیحت دینی و اخلاص در آن حداقل را می رساند که مقدور همه است و آن دوست داشتن برای برادران مانند آنچه که خود دوست بداری. ولی شایسته مقام شخصی مانند تو سفیان بن عیینه که پیشوا هستی، این حداقل نیست، بلکه اکمل را بگیری و دوست بداری که همه مردم از تو بهتر باشند و در این راه با نصیحت بکوشی تا آنها سیر پیشرفتشان متوقف نشود و آنچه از نقایص و معایب در وجود تو هست - اگر باشد - آن نقایص درباره برادران پیش نیاید و تجارب خود را برای جلوگیری از آن نقیصه ها به کار ببری.

انسان نمی داند که افراد خدا شناس که علم و زهد را با هم همراه می دارند و اخلاص همراه با تقوی را به کار می برند، به چه جایی می رسند که امامی مثل سفیان مورد نصیحت آنان قرار می گیرد و روح سعدی شادباد که گفت: «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند» و به تعبیر دیگر این گفته فضیل بن عیاض که باید دوست بداری که برادران از تو بهتر باشند، یعنی تا از دیدن بهتری و برتری آنان، تو همیشه در تلاش و

کوشش بهتر شدن و به بهتران رسیدن باشی؛ زیرا انسان وقتی دید که عقب است، می تواند همت خود را به جنبش وادارد و به جلو افتد؛ زیرا رقابت و هم چشمی در راه خیر و برای پیشرفت در خیر یک دستور دینی است: ﴿وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾ در مانند آن (از راه های خیر رساننده به بهشت) باید هم چشمی کنند، هم چشمی کنندگان. حدیث بالا را بخاری و مسلم روایت کرده اند و لفظ مسلم: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ أَوْ قَالَ لِجَارِهِ - مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ» سوگند به خدایی که روان من در دست اوست، که ایمان نمی آورد بنده ای تا آنکه دوست بدارد برای برادرش یا فرمود، تا آنکه دوست بدارد برای همسایه اش، آنچه را برای خود دوست می دارد. در روایت ابی نعیم: «لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ وَ لِجَارِهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ» ایمان نمی آورد بنده ای تا آن که دوست بدارد برای برادرش و همسایه اش آنچه را برای خود دوست می دارد. در روایت احمد: «لَا يَبْلُغُ أَحَدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يُحِبَّ لِلنَّاسِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ» کسی به حقیقت ایمان نمی رسد تا وقتی که دوست بدارد برای مردم آنچه را برای خودش دوست می دارد، یعنی حقیقت ایمان، در دوست داشتن برای مردم آنچه را برای خود دوست می دارد، است.

این حدیث احمد مانند شرحی بر حدیث بخاری و مسلم و ابی نعیم است و حدیث هم بعضی از آن برای بعضی دیگر مانند شرح است و معنی (ایمان ندارد) به حقیقت ایمان نمی رسد: آن است که به ایمان کامل نمی رسد مگر موقعی که مردم را مانند خود بداند و یا این که (ایمان ندارد)، ایمانی که به کارش بیاید؛ زیرا ایمانی که انسان را از تعدی باز نداشت و از زشتی جلوگیری ننمود و به خوبی وادار نکرد، مانند نبودن ایمان است. چنان که «لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْرِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ» زناکار در موقع زنا ایمان ندارد، شراب خوار در موقع شراب خواری ایمان ندارد و دزد در وقت دزدی ایمان ندارد. یعنی اینان ایمانی ندارند که به کارشان بیاید برای این که ایمان برای جلوگیری از این پلید بهاست.

الحاصل، حدیث بالا یک پایه بزرگ دین داری است؛ زیرا مقصود از دین، جمع

کردن بر راه حق و تشویقشان به همدستی و همکاری و همدوستی است و قتی که هر يك از مردم برای باقی مردم دوست بدارد آنچه را برای خود دوست می‌دارد و از آزردن مردم و آنچه را برای خود دوست ندارد، خودداری کند، در این حال مهر و محبت بین همه منتشر می‌شود و همدیگر را دوست می‌دارند و همه برای رسانیدن خیر و خوبی به یکدیگر می‌کوشند و خیر و خوبی فراوان می‌شود و بدی از میان می‌رود و امور معاد و معاش به نظم می‌آید و سعادت همگانی فراهم می‌آید و این منتهای مقاصد دین است.

حدیث چهاردهم

عن ابن مسعود - رضی الله عنه - قال : قال رسول الله - ﷺ - : « لا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِأَحَدٍ ثَلَاثٍ : الثَّيْبُ الزَّانِي وَ النَّفْسُ بِالنَّفْسِ وَ التَّارِكُ لِدِينِهِ الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ » (رواه البخاری و مسلم)

ترجمه حدیث:

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ فرمود: ریختن خون شخص مسلمان روا نیست مگر به سبب یکی از این سه کار: بیوه‌ای که زنا نماید و کسی که دیگری را بکشد، در مقابل، کشته می‌شود، و کسی که دینش را ترک کند و از جماعت مؤمنان جدا شود.

این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

شرح حدیث: در این فرمایش پیامبری: ریختن خون مسلمان را از سه جهت تجویز نموده است: یکی این که پس از نکاح صحیح، زنا نماید، دوم این که کسی را کشته باشد و در مقابل آن کشته شود، سوم کسی که دین خود را ترک گوید.

« لا يَحِلُّ » درست نیست « دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ »: ریختن خون مسلمان « إِلَّا بِأَحَدٍ ثَلَاثٍ » مگر به یکی از این سه سبب: بیوه‌ای که زنا کند و قصاص تن به تن و رده که ترک دین اسلام است. ریختن خون مسلمان بدون یکی از سه سبب بالا حرام است.

اما غیر مسلمان که کافر باشد، بر دو قسم است: کافران ذمی که در ذمت مسلمانند. چه کافرانی که در دیار اسلام زندگی کنند و تابع مقررات اسلام باشند، در حقوق و جزایی و اینها را فقهاء موسوم به ذمی ساخته‌اند و چه کافرانی که در شهرهای خود هستند و با مسلمانان پیمان بسته‌اند و چه کافرانی که به مسلمانان پناهنده شوند و اینان را مستأمن نامند و پیمان بستگان را معاهد می‌نامند. اینها همه مانند مسلمانان ریختن خونشان بدون یکی از آن سه سبب روا نیست.

قسم دوم کافران حربی هستند که با مسلمانان جنگ داشته باشند و اینان ریختن خونشان رواست و تشریح این موضوع در شرح حدیث گذشت. کلمه «دم» به معنی خون، در اصل «دمی» بوده و تشبیه آن «دمیان» و جمع آن «دماء» به معنی خونهاست. هرگاه یکی از آن سه سبب فراهم شد، کشتن به آن سببها بر عهده فرمانروایان است. زیرا در اجرای این حکم، مصلحت عموم و حفظ جان و نسب و دین مردم رعایت می‌شود.

این سه سبب، یکی: خوی نادرست «الْثَّيْبُ الزَّانِي» بیوه‌ای است که زنا نماید؛ زیرا موقعی که پس از نکاح و همسر گرفتن زنا نمود، می‌رساند که قصد او تعرض به ناموس و شرف دیگران است و منظور از «ثَّيْب» همانا «مُحْصَن» است و مقصود از کلمه «مُحْصَن» آزاد بالغ عاقل و طء کننده در نکاح صحیح است و منظور از درست بودن ریختن خون زانی محصن، سنگسار کردن اوست. «الْأَنْفُسُ بِالْأَنْفُسِ» و تن به تن یعنی کسی که دیگری را کشت، در برابر آن، به قصاص کشته می‌شود و قصاص شروطی دارد که تفصیل آن در کتب فقه یاد شده است. از آن جمله این که قتل عمد محض و عدوان باشد، یعنی این که قصد کشتن شخص معینی نماید به چیزی که کشنده است و کشته شده «مُحَقَّقُ الدَّمِ» باشد و کشنده پدر و یا مادر، یعنی اصل کشته شده نباشد؛ زیرا اگر پدری فرزند را کشت، پدر در مقابل فرزندش کشته نمی‌شود. اما اگر فرزندی پدر را بکشد، کشته می‌شود و برابری و همتایی کشنده با کشته شده لازم است. یعنی هر دو آزاد و مسلمان باشند؛ زیرا در کشتن مسلمان به کافر و کشتن آزاد به برده بین علماء اختلاف است.

قول جمهور علماء این است که مسلمان به کافر کشته نمی شود و مقصود از کافر همان ذمی است؛ زیرا کافر حربی حرمت ندارد و کلمه «الْنَّفْسُ بِالنَّفْسِ» تن به تن یعنی این که قصاص عمومیت دارد و چه بردگانی که از دهها آزاده بهتر بوده اند. قصاص به معنی همانندی است و می رساند که همانندی در یک اجتماع وقتی محقق می شود که قصاص اجراء شود و در قصاص، نحوه قتل رعایت می شود تا اگر سر کسی را به سنگ خرد کرد، سر خودش هم به سنگ خرد شود، و جلوگیری از خونریزی موقعی فراهم می آید که «النفس بالنفس» رعایت گردد.

فقهاء احادیثی را که در مورد کشتن مسلمانان در مقابل کافر آمد، ضعیف دانسته اند و در این مورد به حدیث بخاری: «لَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ» مسلمان به کافر کشته نمی شود، اعتماد کرده اند. و حدیث: «أَنَّهُ قَتَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ مُسْلِمًا بِكَافِرٍ» حضرت رسول ﷺ در روز خیبر مسلمانی که کافری را کشته بود، آن مسلمان را در مقابل کافر، کشت، این حدیث را منقطع دانسته اند.

حدیث: «مَنْ قَتَلَ عَبْدَهُ قَتْلَانًا» کسی که برده اش را بکشد، او را می کشیم، گفته اند منقطع است و جبران آن را از این لحاظ که قصاص همیشه زیر نظر حاکم انجام می گیرد و حاکم به وضع و مصلحت در قصاص و یا کوشش برای به دست آوردن عفو و گذشت از اولیاء مقتول می کوشد دانسته اند. «وَالْتَّارِكُ لِدِينِهِ» و کسی که دین خود را ترک کند و از دین اسلام برون آمد، کشته می شود. چه کسی که همه دین را ترک گوید، مانند «مرتد» و چه کسی که بعضی از دین را ترک نماید، مانند «تارك الصلوة» و ترک دین یا در باطن حاصل می شود مانند انجام کاری که بر خلاف دین است، مانند: سجود برای مخلوق. از نوع سجود است سینه را به احترام کسی خم کردن و ذبح حیوان به اسم مخلوقی برای تقرب جستن به او و بی احترامی به قرآن یا حدیث نبوی یا علم شرعی و یا گفتن همراه با استهزاء یا عناد یا عقیده ای که به کفر می کشاند. کسی که از دین برگشت، خواه مرد باشد یا زن، فرقی نمی کند. چنان که صراحت به آن دارد حدیث: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ» کسی که دین خود را عوض کند، او را بکشید.

از حدیث بر می آید که مسلمانی که از دین برگردد یا دین را عوض کند، کشته

می‌شود. اما اگر کافری دین خود را عوض کند. چنان که به دین اسلام مشرف شود، مورد احسان قرار می‌گیرد و اگر از دین خود به دین دیگر غیر اسلام برود، کشته می‌شود.

با تفصیلی که در این مسایل در کتب فقه یاد شده است، و برای این که درک شود از کجا معلوم می‌شود کسی از دین خود برگشته است، فرمود: «الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ» کسی که از جماعت مسلمانان جدا شد، چه به دل و اعتقاد از جماعت مسلمانان جدا شد، چه به بدن و زبان، جدا شدن از جماعت مسلمانان چه از طریق بدعت باشد، مانند خوارج و چه از طریق یاغی شدن و حربی شدن و یا حمله و رشدن و یا خودداری از شعایر اسلام باشد فرقی نمی‌کند.

این حدیث در تناسب احکام یکی از معجزات است؛ زیرا زناکار هرگاه زنای محصنه نمود و با داشتن زن به زنا پرداخت، معلوم است نکاح را برای پاک دامن و حفظ نسل نمی‌داند و برای اجرای هوسهای آنی از ریختن شرفها پاک ندارد. نتیجه این گونه زناکاریها قتل بیگناهان و برون آمدن از شرف دینداری است. از روزی که قوانین فرنگ در دنیا معمول شده است، زناکاری از اهمیت افتاده است و چه شرفها که بر باد رفته و چه فرزندان بی پدر که تحویل اجتماع شده‌اند و چه قتل و خونریزیها که در این راه صورت گرفته آمده و چه الحاد و بی دینی که به بار آورده است.

قتل، یکی از درمانهای اجتماعی است که تا هر موقع که بشر به رشد فکری و شرف پیروی از دین اسلام نرسد، تنها درمان دردهای اجتماعی است. در کشورهایی که به اصطلاح پیش رفته‌اند و زناکاری را از مظاهر تمدن دانسته‌اند و قتل و جنایت را به قصاص درمان نمی‌کنند، کارشان به جایی رسیده است که بر سر خود می‌زنند در امریکا سه میلیون جنایت کار وجود دارد که همه اخلاف و وراث جنایت کاران پیشین هستند که حکم قصاص از آنها برداشته شده تا از تناسل و ایجاد افراد جانی عالمی را به ستوه آورند.

خدای متعال پایه این جهان را بر عدالت نهاده است. آنهایی که مال را در راه خیر به کار نمی‌برند، در راه دارو و درمان و جریمه به کار خواهند برد و آنهایی که

جنایت کاران را کیفر نمی دهند، در جنگهای بی مورد جوانان خود را قربانی می کنند و پا روی حقوق دیگران می کشند، خودکشی می کنند. جهان همیشه محل عبرت است، ولی دیده عبرت بین لازم است.

فرمایشات پیامبر همیشه درمان دردهاست، ولی توفیق اجرای آنها لازم است. افسوس قرآن و حدیث، صدها سال است که به عنوان رهبر نیک بختی زندگی شناخته نمی شود و از تعالیم عالیه آن دو نتیجه گرفته نمی شود، خداوند متعال دانشمندان را توفیق دهد تا اول خود به عمل به علم آراسته شوند و دگر مردم را به آن وادارند.

حدیث پانزدهم

عن أبی هريرة - رضی اللہ عنہ - أن رسول الله - صلی اللہ علیہ وسلم - قال :

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ خَيْرًا أَوْ لِيَصُمْتُ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ»

(رواه البخاری و مسلم)

ترجمہ حدیث: از ابی هریره رضی اللہ عنہ روایت است کہ گفت: پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید گفتار نیک بگوید یا خاموش شود. و هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، پس میهمانش و هسایه اش را گرامی بدارد. این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده اند.

شرح حدیث:

در این فرمایش پیامبر، نشانه ایمان به خدا و روز قیامت را، در گفتار خیر و خاموشی از سخن شر و در گرامی داشتن همسایه و در گرامی داشتن میهمان قرار داد، همین یک حدیث برای نیک بختی دنیا و آخرت کافی است؛ زیرا اگر اجتماعی در نظر گرفته شود که افراد آن همه راست گو باشند و سعیشان بر سخنان خیر باشد و از گفتار شر بهره یزند، در چنین اجتماعی، کشمکش و دشمنی به وجود نمی آید، افراد آن همه برادروار به محبت یکدیگر قیام کنند و احترام یک دیگر را حفظ نمایند. همسایه نسبت

به همسایه، احترام و بزرگداشت را رعایت کند. میزبان میهمان را احترام بگیرد. و وسایل رفت و آمد و تعاون و همکاری مقرر گردد.

وقتی که همه از خیر و خوبی سخن گفتند و هیچ یک پشت سر دیگری بدگویی نکرد، راه عداوت مسدود می‌گردد. همسایه که احترام همسایه را رعایت کند و به خاطر خواهی و احترام او اقدام کند، معامله به مثل پیش می‌آید و همسایگان به جای حسد، به مهرورزی و به جای کینه به محبت اندوزی بر می‌خیزند. میهمان که احترام دید، به تمجید میزبان زبان می‌گشاید و سخنها همه در خوبی همدیگر گفته می‌شود، اما برای کسی که گفتار خیر میسر نباشد، درمان آن خاموشی است و با خاموش شدن، مردم را از گزند زبان نکه می‌دارد و خود را از بدزبانی می‌رهاند و به دستی و بدون سبب، دشمن برای خود نمی‌تراشد. منظور از میهمان این نیست که غریب باشد و شبانه روز در منزل دیگران به سر آرد، بلکه هر کسی که نزد شما آید، میهمان شما دانسته شود.

منظور از همسایه این نیست که دیوار به دیوار باشد، بلکه تا چهل خانه از هر طرف، همسایه یک دیگرند و به این ترتیب، هر شهر از وجود همسایگان تشکیل شده و راحتی مردم هر شهر از احترام و همدوستی همسایگان نسبت به یک دیگر است و راحتی مردم هر اجتماعی در غیبت نکردن و محبت یک دیگر است و این هم با گفتار میسر می‌گردد.

در حقیقت بیان معجزه آسای حضرت ختمی مرتبت تا دنیا هست، درمان دردهای اجتماع است. امروز در جامعه شناسی روشن شده است که دشمنی، مولود جریحه‌دار ساختن شخصیت اشخاص است؛ برای این که هر فردی خود را محترم می‌شمارد و از این راه بهترین راه ایجاد دوستی اجتماعی، بزرگ داشت و گرامی داشتن یک دیگر است.

گفتیم که حضرت ختمی مرتب صلی الله علیه و آله، نشانه ایمان را در گفتار خیر و یا خاموشی دانست. خدای متعال در قرآن فرمود ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ (آیه ۷۰ سوره احزاب) ای مردمی که ایمان آورده‌اید، تقوی و پرهیزگاری پیشه کنید که

به همسایه، احترام و بزرگداشت را رعایت کند. میزبان میهمان را احترام بگیرد. و وسایل رفت و آمد و تعاون و همکاری مقرر گردد.

وقتی که همه از خیر و خوبی سخن گفتند و هیچ یک پشت سر دیگری بدگویی نکرد، راه عداوت مسدود می‌گردد. همسایه که احترام همسایه را رعایت کند و به خاطر خواهی و احترام او اقدام کند، معامله به مثل پیش می‌آید و همسایگان به جای حسد، به مهرورزی و به جای کینه به محبت اندوزی بر می‌خیزند. میهمان که احترام دید، به تمجید میزبان زبان می‌گشاید و سخنها همه در خوبی همدیگر گفته می‌شود، اما برای کسی که گفتار خیر میسر نباشد، درمان آن خاموشی است و با خاموش شدن، مردم را از گزند زبان نکه می‌دارد و خود را از بدزبانی می‌رهاند و به دستی و بدون سبب، دشمن برای خود نمی‌تراشد. منظور از میهمان این نیست که غریب باشد و شبانه روز در منزل دیگران به سر آرد، بلکه هر کسی که نزد شما آید، میهمان شما دانسته شود.

منظور از همسایه این نیست که دیوار به دیوار باشد، بلکه تا چهل خانه از هر طرف، همسایه یک دیگرند و به این ترتیب، هر شهر از وجود همسایگان تشکیل شده و راحتی مردم هر شهر از احترام و همدوستی همسایگان نسبت به یک دیگر است و راحتی مردم هر اجتماعی در غیبت نکردن و محبت یک دیگر است و این هم با گفتار میسر می‌گردد.

در حقیقت بیان معجزه آسای حضرت ختمی مرتبت تا دنیا هست، درمان دردهای اجتماع است. امروز در جامعه شناسی روشن شده است که دشمنی، مولود جریحه‌دار ساختن شخصیت اشخاص است؛ برای این که هر فردی خود را محترم می‌شمارد و از این راه بهترین راه ایجاد دوستی اجتماعی، بزرگ داشت و گرامی داشتن یک دیگر است.

گفتیم که حضرت ختمی مرتب صلی الله علیه و آله، نشانه ایمان را در گفتار خیر و یا خاموشی دانست. خدای متعال در قرآن فرمود ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ (آیه ۷۰ سوره احزاب) ای مردمی که ایمان آورده‌اید، تقوی و پرهیزگاری پیشه کنید که

ترس از خدا حاصل آید و سخن محکم و سودمند را بگویند تا کردارهایشان را شایسته سازد.

در مسند امام احمد به روایت انس بن مالک آمده است که پیغمبر ﷺ فرمود: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ» ایمان بنده درست نمی شود، مگر موقعی که قلب او درست شود و قلب کسی درست نمی شود، مگر موقعی که گفتارش درست شود. راستی زبان و استقامت زبان مایه استقامت و راستی دل خواهد بود و راستی و استقامت قلب، مایه راستی و درستی همه اعضای بدن خواهد بود.

در حدیث آمده است که همه سخنان آدمی زاده به زیان اوست مگر آنچه یاد خدا و واداشتن به خوبی و باز داشتن از بدی باشد. در حدیث وارد است که هر مجلسی که مردم نشینند و یاد خدا در آن نکنند، مایه حسرت آنها در روز قیامت خواهد بود. از این رو در هر نشستی یاد خدای تعالی و درود بر پیغمبر ﷺ لازم است.

مردی نزد سلمان فارسی آمد و گفت مرا سفارشی ده که مفید باشد. گفت سخن مگو. آن مرد گفت: آدم زنده بدون سخن نمی تواند. سلمان گفت: پس سخن را در راه حق بگو و یا خاموش شو.

عبدالله بن مسعود گفت: چیزی نیست که سزاوارتر باشد به زندان از زبان. و هب بن منبه گفت: اتفاق حکماء بر این است که سرآمد حکمتها، خاموشی است، مگر در راه خیر. مردی به حضور رسول الله ﷺ شرفیاب شد و گفت: یا رسول الله به من کاری بیاموز که مرا به بهشت برساند. فرمود: گرسنگان را غذا بده و تشنگان را سیراب ساز و امر به معروف و نهی از منکر کن. اگر آن را نتوانی، پس زیانت را نگهدار مگر در راه خیر.

خلاصه هر که سخن را از جمله عمل شمارد، به کم گفتن گراید و عاقل کسی است که بی تأمل نگوید و به قول شیخ اجل:

مزن بی تأمل به گفتار دم

نکو گواگر دیر گویی چه غم

و به قول حکیم نظامی:

کم گوی و گزیده گوی چون در

تا زانک تو جهان شود پر

لاف از سخن چو در توان زد

آن خشت بود که پر توان زد

سخن و خاموشی را به حسب موقعیت آن باید سنجید؛ زیرا مواردی پیش می آید که خاموشی خلاف دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می شود و به قول سعدی علیه الرحمة: «اگر بینی که نابینا و چاه است، اگر خاموش بنشینی گناه است» گاهی سکوت و خاموشی به قدر قتل نفس و یا بیشتر عقوبت دارد. اگر همسایه مورد جنایت قرار گیرد و تو را به مدد خواهد و تو خاموش بنشینی تا کشته شود، تو در همین خاموشی با کشنده به یک اندازه گناه دارید.

این است که در کلام معجزیان، سخنت را در خیر، مجاز دانست. هرگاه سخن در تعلیم و آموزش عام باشد، سراسر طاعت است. هرگاه سخن در پند و اندرز باشد، طاعت است. هرگاه سخن در یاد خدا و تشویق بر تعاون و همکاری در راه خیر باشد، طاعت است و هرگاه سخن در دلداری مصیبت زدگان باشد، طاعت است. هر فردی که جوانب امور را بسنجد، موارد برتری و خاموشی را در می یابد.

مثل معروفی هست که از لقمان پرسیدند: پست ترین اعضاء بدن چیست و برترین اعضاء بدن کدام است؟ گفت دل و زبان. چون اگر این دو راست باشند، تمام بدن به راستی و درستی گرایند و اگر این دو نارااست باشند، نارااستی همه اعضاء را به بار می آورند و همین معنی است: «المرءُ بأصغریه قلبیه و لسانیه» «وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ» کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، همسایه را گرامی بدارد. گرامی داشتن همسایه به احترام او و احترام بستگان او و احسان به او و دفاع از او و تحمل و خوشرویی در روی او است و غیر اینها از راههای خوبی است که بر افراد

سعادت‌مند پوشیده نمی‌ماند.

در مورد همسایه چنان که در مراسیل زهری وارد است، مردی به خدمت حضرت رسول الله ﷺ آمد و از همسایه خود شکایت کرد. حضرت رسول به بعضی از یاران فرمود تا جار زند که تا چهل خانه همسایه محسوب است و مسلمان مأمور خوبی با آنهاست. و گفتند کسی که در محله و یا شهر هم نشین باشد، همسایه است. در حدیث صحیح است: که حضرت ﷺ فرمود: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ لَا يَأْمَنُ جَارَهُ بِوَأَيْقِهِ» به بهشت نخواهد رفت کسی که همسایه‌اش از شر او ایمن نباشد.

در آیه: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» (آیه ۳۶ سوره نساء) خداوند دستور می‌دهد به خوبی درباره پدر و مادر و درباره خویشاوندان و درباره یتیمان و درباره همسایگان نزدیک و همسایگان دور و درباره همسر و همچنین دوستان و رهگذران و درباره مملوکان. پس به این معنی خداوند متعال دستور می‌دهد به احسان و خوبی درباره همسایه دور و نزدیک. در صحیح بخاری آمده که حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «قسم به خدا ایمان نمی‌آورد، قسم به خدا ایمان نمی‌آورد، قسم به خدا ایمان نمی‌آورد، گفتند: چه کسی یا رسول الله ایمان نمی‌آورد؟ فرمود: کسی که همسایه‌اش از شر او ایمن نیست.

در حدیث آمده است که که حضرت ختمی مرتب همسایگان را بر سه قسم دانستند: همسایه‌ای که دارای یک حق باشد و آن همسایه‌ای است که کافر باشد که فقط حق همسایگی دارد. همسایه‌ای که دو حق دارد، همسایه مسلمان است که حق اسلام و حق همسایگی دارد و همسایه‌ای که سه حق دارد همسایه‌ای است که خویش و مسلمان و همسایه باشد که حق خویشی و حق اسلام و حق همسایگی دارد.

سعید بن جبیر «الصاحب بالجانب» را رفیق سفر دانسته است. زید بن اسلم گفته است که منظور از آن، همنشین در حضر و رفیق در سفر است و در مسند امام احمد و ترمذی وارد است که حضرت فرمود: بهترین دوستان نزد خدا، بهترین آنان نسبت به دوستان است و بهترین همسایگان نزد خدا، بهترین آنها در حق همسایگان است: «مَنْ

كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلْيُكْرِمُوا ضَيْفَهُ»

در صحیح بخاری و مسلم آمده است که حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «ما زال جبریلُ یُوصِنِی بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورِثُهُ» به حدی جبریل مرا درباره همسایه سفارش به خوبی می داد که گمان کردم شاید میراث از همسایه ببرد. یعنی از میراث که بگذریم، هر نوع احسان و خوبی درباره همسایه به جاست.

در حدیث آمده که حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «لَا يَشْبَعُ الْمُؤْمِنُ دُونَ جَارِهِ» شخص با ایمان نباید خود را سیر کند، در حالی که همسایه اش با شکم گرسنه می خسبد. در مسند امام احمد و حاکم از عمر رضی الله عنه روایت شده که حضرت فرمود: «أَيُّمَا أَهْلٍ عَرَصَةٍ أَصْبَحَ فِيهِمْ أَمْرٌ جَائِعٌ، فَقَدْ بَرِثْتُ مِنْهُمْ ذِمَّةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» هر اهل محله ای که در میان آنها یک نفر گرسنه باشد، ذمت خدای عز و جل از آنها بری است. در میهمانداری از تکلف و خود را به زحمت انداختن نهی شده است. در حدیث، مدت ضیافت سه روز تعیین شده است. و باید دانست که قبول میهمان بر کسی لازم است که توانایی داشته باشد. بنابراین میهمان شدن نزد کسی که عاجز از میهمانداری است، حرام است، مگر در صورتی که از ایمان قوی به درجه ای باشند که بتوانند ایثار کنند. در حدیث آمده که مردی به خدمت رسول الله آمد و گفت یا رسول در زحمت هستم. حضرت رسول الله فرستاده ای نزد همسران خود فرستاد که آیا به قدر غذای شب برای یک میهمان دارید؟ همه گفتند: قسم به آن خدایی که تو را به حق به پیغمبری برگزید، به غیر از آب، چیز دیگری در خانه نداریم. آنگاه حضرت فرمود: چه کسی این میهمان را امشب پذیرایی می کند؟ یکی از انصار گفت یا رسول الله من امشب او را به خانه می برم و او را با خود به خانه برد و به همسرش گفت میهمان پیغمبر را گرامی بدار. زن گفت غیر از غذای کودکان، چیز دیگر نداریم. آن مرد گفت کودکان را دلخوش کن تا به خواب روند و آن غذا را برای میهمان بپار. چراغ را خاموش کنیم و دهان را به هم زنیم تا میهمان گمان کند که خودمان هم غذا می خوریم و به این ترتیب همگی شان با شکم گرسنه خفتند و میهمان را پذیرایی کردند! و در قرآن درباره ایشان آیه «وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (آیه ۹ سوره حشر) نازل شده است.

حدیث شانزدهم

عن أبي هريرة - رضی اللہ عنہ - أن رجلاً قال للنبي - صلی اللہ علیہ وسلم - : أوصني. قال :

«لا تَغْضَبْ»

فردد مراراً قال:

«لا تَغْضَبْ»

(رواه البخاری)

ترجمہ حدیث:

از ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ روایت شدہ کہ مردی عرض کرد یا رسول اللہ مرا سفارش ده به کرداری سودمند. فرمود خشم مگیر. آن مرد چند بار همین سؤال را پرسید و باز پیامبر فرمود: خشم مگیر. (این حدیث را بخاری روایت کرده است.)

شرح حدیث:

این فرمایش نبوی هم احتمال دارد که حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از حال خواهش کننده دانست که مردی است عصبی و زود خشم، و از این راه، درمان او را در رفع غضب دانست و نیز ممکن است که قصد حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم این بوده باشد که شخص درصدد اسبابی برآید که خوش خوئی و خوش خلقی به بار آورده. از کرم و بخشندگی و بردباری و حلم و شرم و تواضع و پر حوصله‌یی، خودداری از آزار رسانیدن و گذشت و عفو و فروخوردن خشم و خوش رویی و گشاده رویی و مانند

اینها، که وقتی شخص به این صفت‌ها آراسته شد، عادت در موقع خشم و غضب می‌تواند جلوی خشم خود را بگیرد و احتمال هم دارد که اگر خشم گرفتی، به مقتضای خشم رفتار نکنی، بلکه بکوشی تا خونسردی خود را حفظ کنی؛ زیرا اگر انسان به مقتضای خشم عمل کند، گرفتاریهای فراوانی برای خود به بار می‌آورد و پشیمانی بسیار می‌برد.

خدای متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ (آیه ۳۷ سوره شوری) و هرگاه خشمگین شوند، بیامرزند و گذشت نمایند و بر خشم عمل نکنند. خدای توانا مردانی را ستوده است که خشم فروخورند و در این باره می‌فرماید: ﴿وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (آیه ۱۳۴ سوره آل عمران) و دفع کنندگان خشم را می‌ستایم که چون خشم گیرند، به جای انتقام گرفتن خشم خود را فرو می‌خورند و از مردم گذشت می‌کنند و هرگاه خشمشان باعث ناراحتی زبردستان شود، به احسان و خوبی آن را جبران کنند و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

نقل است که یکی از بردگان زین العابدین علی بن حسین بن علی ابی طالب رضی الله عنهم ظرفی را که دارای قاتق گرم و داغ بود، بر لباس زین العابدین ریخت. چون از این جهت امام در خشم شد، برده گفت: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» امام گفت: کظمت غیظی. گفت: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» امام گفت: «عَفَوْتُ عَنْكَ». برده گفت: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» امام گفت: «أَذْهَبَ فَأَتَتْ حُرُوجُهُ اللَّهَ» برو که در راه خدا آزاد هستی.

به قول سعدی علیه الرحمه در بیان معنی این حدیث صحیح: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرْعَةِ، إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ».

نه مرد است آن به نزدیک خردمند

که با پیل دمان پیکار جوید

بلی مرد آن کس است از روی تحقیق

که چون خشم آیدش باطل نگوید

در تکرار خواهش نامبرده در حدیث بالا و تکرار حضرت رسول ﷺ که خشم

مگیر، دلیلی است روشن که خشم ریشه و اساس شرها و آفتهاست و دلیلی است واضح بر این که دوری جستن از خشم، سرآمد خوبی هاست.

در خصوص شخص خواهش کننده که نام او چیست، از روایت طبرانی معلوم می شود که «ابوالدراء» است و از روایت احمد چنین بر می آید که خواهش کننده «حارث بن قدامه» بوده است به هر حال خواهش کننده هر که باشد، نتیجه یکی است و این که بهترین راه سعادت، دوری از خشم و غضب است. به عبدالله بن مبارک گفتند که معنی حسن خلق را در یک کلمه برای ما جمع کن. گفت: حسن خلق، خشم و غضب است. امام احمد و «اسحق بن راهویه» معنی حسن خلق را در دوری از خشم دانسته اند.

در حدیث است که مردی عرض کرد: یا رسول الله، چه کاری بهترین کارهاست؟ فرمود: حسن خلق. مرد نامبرده چندین بار سؤال خود را تکرار کرد. حضرت رسول ﷺ فرمود: چرا نمی فهمی؟ حسن خلق این است که خشمگین نشوی اگر بتوانی. این حدیث را محمد بن نصر مروزی روایت نموده است.

در علاج خشم و غضب در احادیث نبویه دستورهای داده شده است. یکی این که اگر ایستاده است، بنشیند، اگر نشسته است، به پهلو افتد. امام احمد و ابوداود از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند که حضرت رسول ﷺ فرمود: «إِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ. فَإِنْ ذَهَبَ عَنْهُ الْغَضَبُ وَإِلَّا فَلْيَضْطَجِعْ» اگر یکی از شما خشم گرفت، در حالی که ایستاده بود، بنشیند. اگر خشم او برطرف شد که هیچ و گرنه به پهلو بخوابد.

در حدیث است که پیغمبر ﷺ فرمود: «الْغَضَبُ جَمْرَةٌ فِي قَلْبِ الْإِنْسَانِ تَوْقَدُ الْآتَرَى إِلَى حَمْرَةِ عَيْنِيهِ وَانْتِفَاحِ أَوْدَاجِهِ. فَإِذَا أَحَسَّ أَحَدُكُمْ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَلْيَجْلِسْ وَلَا يَعُودْنَهُ الْغَضَبُ» خشم اخگر آتشی است در دل آدمی. آیا نمی نگری به سرخی چشم و باد کردن رگهای گردن شخص خشمگین؟ پس هرگاه یکی از شما احساس خشم نمود، بنشینید و مبادا که خشم او را به تعدی وادارد.

امام احمد از ابن عباس روایت کرده است که حضرت محمد ﷺ فرمود: «إِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْكُتْ. قَالَهَا ثَلَاثًا» هرگاه یکی از شما خشمگین شد، پس خاموش شود

و این جمله را سه بار تکرار فرمود. این خود درمان بسیار خوبی است برای خشم؛ زیرا شخص در حال خشم، کلماتی بر زبان می‌راند که زیان آن بیرون از شمار است و هرگاه خاموش شود، از پشیمانی ایمن گردد. امام احمد و ابو داود از روایت «عروة بن محمد السعدی» آورده‌اند که مردی او را به خشم آورد و او پا شد وضو گرفت و گفت پدرم به من گفت که پدرش روایت نمود که پیغمبر ﷺ فرمود: خشم، از شیطان است و شیطان از آتش است و آتش با آب خاموش می‌شود. پس هرگاه یکی از شما خشم گرفت وضو بگیرد.

در حدیث است به روایت ابو داود که حضرت رسول فرمود: کسی که به خاطر رضای خدای تعالی خشم خود را فرو خورد، خدا درون او را از ایمنی و ایمان پر می‌کند. عمر بن عبدالعزیز گفت: رستگار شد کسی که از هوی و غضب و طمع نگهداری شد. حسن بصری می‌گوید چهار خصلت هست که هرکسی این چهار خصلت در او باشد، خدا او را از شیطان ننگه می‌دارد و از دوزخ دور می‌دارد: کسی که بتواند از بیم و امید و شهوت و غضب خود را ننگه دارد. در حقیقت این چهار چیز، سرآغاز شرها و آفتهاست؛ زیرا هرگاه امید و شوق قوت گیرد، برای به دست آوردن آن بکوشد و چه بسا که از این راه در حرام و گناه افتد و هرگاه از چیزی بیمناک شود، برای دفع آن به وسایل گوناگون متوسل شود و چه بسا که از این راه به گنہکاری و عصیان افتد. و هرگاه شهوت قوت گیرد و از اختیار برون شود، چه بسا که باعث گناهان کبیره و آلودگیهای نابخشودنی شود و هرگاه آتش خشم شعله ور گردد، عنان اختیار از کف بر باید و به قتل و ضرب و دشنام و تعدی و بسیاری از محرمات بکشانند.

خشم نمی‌تواند مانع از وقوع جریمه بشود. اگر کسی در حال خشم، زوجه‌اش را طلاق بدهد، طلاقش واقع است و اگر کسی در حال خشم مرتکب قتل شود، قصاص از او گرفته می‌شود و در حال خشم بودن، عذر نمی‌شود.

همچنین آنچه از محرمات در حال خشم انجام گیرد، عقوبت دارد و خشمگین معذور نیست. شاید بیشتر مصایب از راه خشم پیش آید. خشم وقتی به جا است که برای دفاع از دین و حفظ شرف و ناموس باشد و خشم گرفتن برای خدا باشد. چنان که

در عادت مطهره رسول اکرم ﷺ بوده است که هیچ گاه برای خود به انتقام جویی بر نخاسته است، ولیکن هرگاه می دیده اند لطمه به حرمت الله وارد می آید، هیچ چیز در برابر خشم او نمی ایستاده است.

در سیرت پاک حضرت رسول ﷺ خشم وجود نداشته است مگر هر جا که خشم برای خدا باشد. انس بن مالک گوید ده سال به پیغمبر خدمت کردم. در این ده سال یک روز هم اظهار خشم نفرمود و نگفت أف. این است که موقعی که از عایشه همسر محبوب پیغمبر خدا درباره اخلاق پیغمبر ﷺ پرسیدند، گفت: «کان خلقه القرآن» اخلاق پیغمبر ﷺ برابر قرآن بود. آنچه مورد ستایش قرآن بود، مورد رضای او بود و آنچه مورد نکوهش قرآن بود، مایه خشم او بود.

موقعی که حضرت رسول غنیمتی را قسمت می کرد، مردی نادان گفت این قسمت کردن برابر رضای خدا نیست. عبدالله بن مسعود این کلمه را به پیغمبر رسانید. با این که روی مبارک شان دگرگون شد و به خشم آمد، ولی بر این کلمه نیفزود که: «رَحِمَ اللهُ أَخِي مُوسَى. لَقَدْ أُودِيَ بِأَكْثَرِ مِنْ هَذَا فَصَبِرَ» خدا رحمت کند برادرم موسی را که بیش از این اذیت شد و صبر پیشه کرد.

از جمله دعاها پیغمبر است: «أَسْأَلُكَ كَلِمَةَ الْحَقِّ فِي الْغَضَبِ وَالرَّضَا» از خدا می خواهم که به ما کمک کند تا چه در خشم و چه در خوش وقتی حق را بگوییم. معلوم است ملازم کلمه حق بودن در همه حال چه در رضا و چه در غضب تا چه حد دشوار است. در حدیثی به روایت طبرانی از انس روایت شده حضرت رسول الله ﷺ فرمود: سه چیز از اخلاق ایمان است: کسی که خشم باعث افتادنش در باطل نشود و خوشوقتش او را به ناحق نبرد، کسی که در حال قدرت و توانایی افزون از حق خود نخواهد، کسی که خشمش او را به باطل نمی اندازد و رضایش او را از حق خارج نمی سازد و در حال قدرت، آنچه حق ندارد نمی خواهد، در حقیقت با ایمان است.

یکی از اسباب ناخلف شدن فرزندان، همین نفرین پدر و مادر است که در موقع خشم آنچه بر زبانشان آمد، می گویند و وقتی که از نفرین خودشان فرزندانشان فاسد شدند، می نالند. معروف است که مردی نزد حسن بصری از پسرش شکایت کرد.

حسن پرسید: آیا گاهی نفرین در حق او نموده‌ای؟ مرد نامبرده گفت: بسیار. حسن گفت: پس خودت او را فاسد ساخته‌ای، و خود کرده را تدبیر نیست.

بیشتر ترس دانشمندان از این است که مبادا در آخر عمر از شوم خشم کلمه‌ای بر زبان برانند که عمر پنجاه ساله را بر باد بدهد. باید دانست که مریض و کسی که به سبب بیماری، حوصله و صبر را از دست داده باشد فی الجمله در خشم گرفتن معذور است ولی تا جایی که وضع بیماریش اقتضاء کند و همچنین است بی حوصلگی مسافر ولی مادامی که از حدود خود تجاوز نکند.

در هر حال، بهترین سفارش همان است که در بیان معجز آسای حضرت سید الانام است علیه السلام که فرمود: خشم مگیر و از غضب دوری گزین و هر عاقلی باید از نفرین کردن در حال خشم پرهیزد، مبادا که در نفرین بر خود و بستگان، نفرینش موافق ساعت اجابت افتد و به بدبختیش تمام شود.

در پایان هم از بهترین دعا‌های حضرت ختمی مرتبت علیه السلام همان دعاست: «اللَّهُمَّ أَسْأَلُكَ كَلِمَةَ الْحَقِّ فِي الْغَضَبِ وَالرَّضَا» خدایا از تو خواهم گفتار و کردار حق در حال خشم و خوشنودی؛ زیرا سرآمد کارها خوشنودی تو است و خوشنودی تو در ملازمت حق است، والسلام.

حدیث هفدهم

عن أبی یعلیٰ شدّاد بن اوس - رضی اللہ عنہ - عن رسول اللہ - صلی اللہ علیہ وسلم - قال :

«إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَخْسِنُوا الْقِتْلَةَ وَ إِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَخْسِنُوا الذَّبْحَةَ وَ لِيُجِدَّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ وَ لِيُرِخَ ذَبِيحَتَهُ»

(رواه مسلم)

ترجمه حدیث:

از ابی یعلیٰ که نام او شداد بن اوس است، خدا از او خوشنود باد روایت شده که رسول الله - درود خدا بر او باد - فرمود: خدا نکویی نمودن در حق هر چیز را واجب کرد. پس هرگاه چیزی را کشتید، کشتن را به بهترین صورت انجام دهید و هرگاه ذبح نمودید، پس به بهترین حالت ذبح کنید و کارد خود را تیز کنید و حیوان مورد ذبح را زود راحت کنید.

این حدیث را امام مسلم روایت کرده است.

شرح حدیث:

در فرمایش پیامبر، دنیایی معنی نهفته است. فرمود خدای تعالی که حسن و زیبایی در همه کارهای او هست و در حقیقت جهان را برای زیبایی و خوبی آفرید و اگر به هر چیز از روی تحقیق نظر شود، خوبی و زیبایی در آن آشکار است. خدای متعال از

بندگان خواست تا در همه کار احسان و نیکویی به کار برند و در حق همه چیز خوبی و احسان را رعایت نمایند.

در آیات دیگر قرآن آمده: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ (آیه ۹۰ سوره نحل) خداوند محققاً فرمان می‌دهد به داد و عدالت و نیکوکاری و احسان. و این می‌رساند که احسان واجب است و آیه: ﴿وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (آیه ۱۹۵ سوره بقره) نیکوکاری کنید؛ زیرا خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

در حدیث بالا: خداوند نیکوکاری را در حق همه چیز واجب ساخت و لفظ «کتب» به معنی واجب نمود. چنان که ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾ (آیه ۱۸۳ سوره بقره) بر شما روزه داری ماه رمضان فرض شد. ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ﴾ (آیه ۲۱۶ سوره بقره) جهاد در راه خدا بر شما فرض شد. و «کتب» به معنی ثابت نمود و واقع ساخت. مانند: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ (آیه ۱۰۵ سوره انبیاء) و هر آینه در زبور بعد از ذکر نوشتیم، که بندگان صالح، مالک زمین خواهند بود و پادشاهی و فرمانروایی در زمین به بندگان صالح خواهد رسید که وقوع این امر و رسیدن فرمانروایی به صالحان محققاً به وقوع پیوست. و ﴿أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ﴾ (آیه ۲۲ سوره مجادله) آنانند که خدا در دلهایشان ایمان را تثبیت کرد و واقع شدن ایمانشان حتمی است.

بنابراین خدای مهربان، خوبی را درباره هر چیز لازم دانست حتی به جایی که: ﴿فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ﴾ هرگاه کسی را که مستحق کشتن است کشتید، کشتنش را به خوبی انجام دهید. اگر وصیتی دارد، بشنوید. اگر گرسنه است، غذایش دهید. اگر تشنه است، سیراب سازید. آنگاه هیئت کشتنش را طوری قرار دهید که عذاب نکشد و با وسیله‌ای باشد که به زودی روحش خارج شود.

در شریعت مطهره اسلام «مثله» یعنی زشتی در آوردن درباره مقتول به بریدن بینی و گوش منع شده است. کشتن به وسیله سنگ و آنچه طولانی و پرشکنجه است نهی شده از سوختن اکیداً منع شده؛ زیرا حق سوزانیدن ندارد مگر خدای تعالی، مگر در صورتی که راهی دیگر نباشد و «مثله» برای عبرت و اندرز باشد. چنان که روایت

است از علی بن ابی طالب که مرتد را باید سوازند.

در حدیث صحیح است که حضرت رسول درباره «عرنیین» دستور مثله داد؛ زیرا نسبت به چوپانان پیغمبر چنین کرده بودند و داستان‌شان از این قرار است: در صحیح مسلم و بخاری روایت شده است که گروهی از عرنیین به مدینه به خدمت رسول الله آمدند، در مدینه بیمار شدند. حضرت رسول دستور داد به نزد چوپانان بروند. و از شیر شتران بیاشامند تا بهبود یابند. آنان هم چنان کردند. پس از این که بهبود یافتند، از دین برگشتند و چوپانان را کشتند. موقعی که خبر به پیغمبر رسید، دستور تعقیب آنان را صادر فرمود. مسلمانان آنان را اسیر کردند و به مدینه آوردند. حضرت رسول دستور داد تا همان رفتاری که درباره چوپانان بی گناه کرده بودند، درباره خودشان عملی شود. چوپانان را دست و پا بریده بودند و در چشم و زبانشانی خار فرو کرده بودند. نسبت به خودشان هم همین رفتار شد. چشمشان کور شد و دست و پایشان بریده شد و در سنگزار گرم انداخته شدند تا حرارت آفتاب، مایه تعذیب آنان و عبرت دیگران گردد.

اما در غیر این گونه موارد که مصلحت اقتضا می‌کند، هر نوع تعذیب حرام است. شریعت منع فرمود که حیوانی ایستاده شود. تیر بر آن انداخته شود تا بمیرد و منع فرمود خوراک و آب از حیوان منع شود تا به گرسنگی و تشنگی بمیرد. درباره ذبح حیوان فرمود: «وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَةَ» و هرگاه حیوانی را ذبح نمودید، ذبح نمودنتان به خوبی و زیبایی باشد. حیوان را در حال خستگی مکشید، در حال تشنگی ذبح مکنید، جای ذبح محل نرم باشد. خوابانیدن حیوان به نرمی و مهربانی باشد قبل از ذبح، خوراک و آبی به آن بدهید. در جلوی حیوانی، حیوان دیگر را ذبح مکنید. در جلوی حیوان، کارد را تیز مکنید. قبل از ذبح، کارد را تیز کنید «وَلْيُحَدَّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ» باید یکی از شما قبلاً، کارد را تیز کرده باشد «وَلْيُيْرَخْ ذَبِيحَتَهُ» و حیوان مذبوح را راحت کنید. پس از بریدن حلقوم آن، بگذارید تا دست و پا بزند و خلاصه چه در قتل، و چه در ذبح، نکوکاری را نباید فراموش کرد.

آن وقت، در شریعت چنان که ذکر شد، موقع بردن حیوان به محل ذبح هم به

خوبی دستور داد و از گرفتن گوش حیوان و یا کشیدنش بر زمین منع نمود و ذبح حیوان ماده و شیرده را منع فرمود و از ذبح حیوانی در جلو مادرش نهی فرمود و تا زمانی بچه حیوان نیاز به شیر خوردن دارد، از ذبح آن نهی نمود. جدایی میان مادر و بچه‌اش را سبب جدایی میان شخص و محبوبانش دانست.

در حدیثی که در سنن ابی داود وارد است، حضرت فرمود: صبر بنمایی تا بچه حیوانی به جایی برسد، بهتر از این است که در کوچکی ذبح نمایی که نه گوشتی داشته باشد که به کار آید و مادرش هم شیر را قطع کند و از فراق بچه‌اش نزدیک به جنون شود و همچنان که بنی آدم از فراق فرزند ناراحت می‌شود، حیوان هم همین احساس را دارد.

گفتیم بنا به این حدیث که شرح آن گذشت، تعذیب و شکنجه در اسلام ممنوع شده است و به تجربه ثابت شده با رعایت احسان کارها بهتر فراهم گردد و حتی حیوان را هم با مهربانی بهتر می‌توان مطیع کرد و به قول شاعر علیه الرحمه:

به شیرین زبانی و لطف و خوشی

توانی که کوهی به مویی کشی

آنچه از گزندگان که دفع آن به جز آتش میسر نباشد، مانند زنبورهای موزی، علماء سوزاندن آن را تجویز کرده‌اند. اما در این دوره که به وسیله د.د.ت. و داروهای مشابه آن به راحتی نابود می‌شوند، سوزاندنشان جایز نیست.

خلاصه اعمال صادره از شخص یا تعلق به معاش و زندگی‌اش دارد، مانند نگهداری و حفظ تندرستی خود و رعایت نفس و اهل و فرزندان و بستگان و برادران و مردمان و یا تعلق به معاد دارد، مانند ایمان و عبادات و آنچه در معاد به کار آید از اعمال خیر. کسی که در همه اینها احسان به کاربرد و نکوکاری کند، خوشا به حال او؛ زیرا نیک بختی دو جهان را به دست آورده است و از زیانها و عقوبات رهایی یافته است.

صحابی: ابویعلی و گفته‌اند ابو عبدالرحمن، نامش شداد و نام پدرش اوس، برادر حسان بن ثابت انصاری خزرچی است. ابویعلی پسر برادر حسان است. عبادۀ

بن الصامت و ابوالدرداء که هر دو از اصحاب پیغمبرند، گفته‌اند که «ابویعلی» از کسانی است که خداوند، علم و حکمت به وی ارزانی داشته است.

ابویعلی در بیت المقدس اقامت کرد و فرزندان و نوادگان در آنجا به یادگار گذاشت و هم در آنجا زندگی را به درود گفت (به سال چهل و یک، یا پنجاه و هشت، و یا شصت و چهار، در سن ۷۵ سالگی).

از او پنجاه حدیث روایت شده است که از آن جمله «بخاری» فقط یک حدیث از او روایت نموده و مسلم دو حدیث. یکی این حدیث که شرح آن گذشت و دومی حدیث سید الاستغفار و آن این است: «اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ. أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأُبُوءُ بِذَنْبِي كُلِّهِ فَاغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ» «من قالها موقناً بها، فمات من يومه قبل أن يمسي فهو من أهل الجنة و من قالها من الليل موقناً بها، فمات قبل أن يصبح فهو من أهل الجنة».

معنی دعای مذکور این است: «خدا یا تو پروردگار من هستی. هیچ معبودی به حق نیست، مگر تو. مرا آفریدی و من بنده تو هستم و من بر پیمان تو هستم و در انتظار نوید تو آنجا که بتوانم پناه می‌برم به تو از شر کردارم. اقرار می‌کنم به تو به نعمتهایی که بر من دادی و اقرار می‌کنم به گناهانم همه، پس مرا بیامرزش؛ زیرا در حقیقت گناهان را نمی‌آمرزد مگر تو. کسی که این را بگوید و به آن یقین داشته باشد و در آن روز پیش از آمدن شب بمیرد پس او از اهل بهشت است و کسی که این را به شب و با یقین به آن بگوید، و پیش از صبح شدن بمیرد، او از اهل بهشت است.

این همان یک حدیث است که بخاری از ابویعلی روایت کرده و همین حدیث است که مسلم از او روایت نموده است.

حدیث هجدهم

عن أبی ذر جندب بن جنادة و أبی عبدالرحمن معاذ بن جبل - رضی الله عنهما - عن رسول الله - ﷺ - قال :

«اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ وَ أَتَّبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمَحُّهَا وَ خَالِقِ النَّاسَ بِخُلُقٍ حَسَنٍ»

رواه الترمذی و قال حدیث حسن و فی بعض النسخ «حسن صحیح»

ترجمه حدیث:

از ابو ذر که نام او جندب بن جناده است و از ابو عبدالرحمن که نام او معاذ بن جبل است، خدا از هر دوشان خوشنود باد، روایت شده که فرستاده بر حق خدا، درود و سلام خدا بر او باد، فرمود: «بترس از خدا هر جا که باشی و به دنبال بدی کار خوبی را انجام بده تا آن کار نیک بدی را پاک کند و با مردم به خلق و خوی خوش رفتار کن. این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفت این حدیث حسن است» و در بعضی نسخه های ترمذی، نوشته است: این حدیث حسن صحیح است.

شرح حدیث:

در این فرمایش پیامبر ﷺ امر فرمود به تقوی به معنی ترس از خدا و در این راه فرمود: هر جا باشی از خدا بترس. در حضر و سفر، در نهان و آشکارا، در بی نیازی و

نیازمندی در سلامتی و بیماری، در خوشی و ناخوشی. و کلمه تقوی شامل همه صفات خیر و مانع همه خصال بد است؛ زیرا فعل واجبات و ترک محرمات و شبهات همه را شامل می شود و همچنین فعل مندوبات و ترک مکروهات. به عبارت مختصرتر کلمه «تقوی» شامل خیر دنیا و آخرت است؛ زیرا مقصود از تقوی انجام چیزی است که انسان به آن امر شده و اجتناب از چیزی است که انسان از آن نهی شده است و کسی که چنین نماید، از جمله متقیان است که خدای متعال آنان را ستوده است.

کلمه تقوی و شخص متقی مورد مدح و ستایش است، چنان که در آیه ۱۸۶ سوره آل عمران ﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ آمده است. یعنی اگر شکیبایی و پرهیزگاری پیشه کنید، پس محققاً این کار از کارهای مورد پسند خدا و از امور مطلوب است. و تقوی باعث مصونیت از دشمنان است، چنان که در آیه ۱۲۰ سوره آل عمران ﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا، لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً﴾ آمده است: «و اگر شکیبایی و پرهیزگاری پیشه کنید، مکر دشمنان به شما زیانی نمی رساند». تقوی مایه تأیید خدا و نصرت است. چنان که در آیه ۱۲۸ سوره نحل آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ به تحقیق خدا همراه مردم با تقوی است که آنان را تأیید و نصرت می دهد و خدا همراه مردمی است که نکوکارند.

تقوی مایه نجات از سختیها و گرفتاریها است، چنان که در آیه ۲ و ۳ سوره طلاق آمده است: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ و کسی که تقوی پیشه نماید خداوند برای او راه نجات از شداید و سختیها می گذارد و روزیش را از جایی که گمان نمی برد می رساند. ابوذر گوید: حضرت رسول الله ﷺ این را خواند پس از آن فرمود: اگر همه مردم این آیه را عملی سازند، برایشان کافی است.

تقوی مایه اصلاح عمل و آمرزش گناهان است. چنان که در آیه ۷۰ و ۷۱ سوره احزاب آمده است: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ ای مؤمنان، بترسید از خدا و سخن درست بگویید، تا از برکت تقوی، خدا کارهایتان را شایسته سازد و گناهانتان را بپارزد؛ زیرا تقوی مایه شایستگی اعمال و آمرزش گناهان است.

تقوی باعث دو برابر شدن رحمت خداوند و مایه روشنی دل و جان است، چنان که در آیه ۲۸ سوره حدید آمده است: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾: از خدا بترسید و به پیغمبر او ایمان بیاورید تا خدای متعال دو برابر از رحمتش را به شما بدهد و برای شما نور و روشنایی قرار دهد که در آن راه بروید. تقوی مایه قبول اعمال است، چنان که در آیه ۲۷ سوره مائده آمده است: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ خداوند تنها کارهای پرهیزگاران را قبول می نماید. تقوی مایه اکرام و بزرگواری و عزتمندی است؛ چنان که در آیه ۱۳ سوره حجرات آمده: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ به راستی گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست. تقوی مایه رهایی از دوزخ است، چنان که در آیه ۷۲ سوره مریم آمده است. ﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾: پس از آن، مردم پرهیزکار را از دوزخ نجات می دهیم.

تقوی مایه جاوید ماندن در بهشت است، چنان که در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران آمده است: ﴿أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾: بهشت جاویدان آماده شده است برای پرهیزکاران. خلاصه، تقوی سرآمد نعمتهاست که محبت خدا و دوستی او و دورکردن ترس و اندوه و حصول بشارت و مژده ولایت است، چنان که در آیه ۶۲-۶۴ سوره یونس می فرماید: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ آگاه باشید که دوستان خدا نه ترسی بر ایشان است و نه اندوهگین می شوند. دوستان خدا مردمی هستند که ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه ساخته اند. مژده و بشارتی باد ایشان را در زندگی دنیوی و در آخرت. هیچ تغییری در آیات خدا نیست. و آن است پیروزی بسیار بزرگ. و اگر در تقوی فقط همین یک خصلت بود که دوستی خدا را به بار می آورد، کافی بود.

باید دانست که تقوی متوقف بر علم است: زیرا جاهل نمی داند از چه بپرهیزد. از این جاست که پیغمبر ﷺ می فرماید: «مَا عَبْدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ فَقْهِ فِي دِينٍ»: خداوند هرگز مانند این که از روی دانایی و اطلاع در دین باشد، پرستیده نشده و فرمود: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَيُلْهِمَهُ رَشَدَهُ»: کسی که خداوند به او اراده

خبر دارد، او را در دین دانا می سازد و مقصود ما از علم، همانا علم عینی است که هیچ فردی نمی تواند آن را ترک کند و قصد از آن، دانستن خوب و بد آن است که بدان مشغول است. یعنی اگر می خواهد نماز بخواند، باید شروط و ارکان آن را بداند. اگر بخواند روزه بگیرد، باید شروط و ارکان آن را بداند. اگر مال دارد، بداند که زکات بر او واجب است یا نه، و شروط و ارکان آن کدامند؟ و اگر حج بر او لازم شد، شروط و ارکان آن را بداند. اگر بخواند زناشویی نماید، حقوق زناشویی را بداند. اگر عاقد است، صحیح و فاسد آن را بشناسد و شروط و ارکان آن را بداند. خلاصه، هر پیشه ای که در پیش می گیرد، صحیح و فاسد آن را بداند.

پس کسی که لزومیات خود را بداند و در خود صحیح و فاسد آن را تشخیص دهد و آنچه به آن امر شده انجام بدهد و آنچه از آن نهی شده خودداری و از آن دوری کند، پرهیزگار است.

در احادیث متعدد یاد شده است که سرآمد کارها، تقوی و ترس از خداست و کسانی که از حضرت رسول الله می خواسته اند آنان را سفارشی دهد، آنان را به تقوی و ترس از خدا سفارش می کرده و می فرموده اند: «تقوی سرآمد کارهاست».

برگردیم به حدیث: «اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ» از خدا بترس هر جا باشی «وَأَتَّبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمَحُّهَا»: و به دنبال هر بدی، خوبی انجام بده تا خوبی، بدی را نابود کند. یعنی اگر بدی از تو سرزد، با خوبی کردن آن را محو کن «و خَالِقِ النَّاسِ بِخُلُقٍ حَسَنٍ»: و با نیک رویی و خوشرفتاری با مردم برخورد کن.

در حدیثی که امام احمد و ترمذی و ابن ماجه آن را روایت کرده اند، و ابن حبان آن را صحیح دانسته، آمده است که از پیغمبر سؤال شد: «مَا أَكْثَرُ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ؟» قَالَ: «تَقْوَى اللَّهِ وَحَسَنُ الْخُلُقِ» بیشترین چیزی که مردم را به بهشت می برد چیست؟ فرمود: تقوی و حسن خلق. در فرمایش پیامبر تقوی و پرهیزگاری پیشه ساختن و به دنبال هر بدی، خوبی کردن تا خوبی بدی را بپوشاند، و با مردم به نیکی رفتار نمودن، مهمترین دستور و جامع سعادتها دانسته شده است.

گفتیم تقوی به معنی پرهیزگاری است و هرگاه همراه نام خدا یاد شد، مانند:

«اتَّقُوا اللَّهَ»: منظور از آن پرهیز از خشم و غضب خداست، و هرگاه همراه نام دوزخ یاد شد: «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»: بپرهیزید از آتش دوزخ که هیزم آن آدمیان و سنگهاست، و منظور از آن پرهیز از کارهایی است که شخص را به دوزخ می‌کشاند.

پس دانستید که تقوی برای پرهیز از خشم و غضب خداست، و محل ظهور آن، روز قیامت است، چنان که: «وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ»: و بپرهیزید از روزی که در آن روز به سوی خدا باز می‌گردید. در حدیث بالا یاد شد که پس از بدی خوبی کن. در این خصوص بین علماء اختلاف است که اعمال صالحه و کارهای شایسته و نکوکاری‌ها، کفاره گناهان کبیره هم می‌شوند، یا فقط کفاره گناهان صغیره‌اند؟ اجماع علماء بر این است که کارهای خوب کفاره گناهان کوچک اند؛ زیرا در همین حدیث تصریح شده است. در صحیح بخاری و مسلم از رسول الله ﷺ روایت شده است که فرمود: «الصَّلَاةُ الْخَمْسُ وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ وَرَمَضَانُ إِلَى رَمَضَانَ مُكَفِّرَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتَنَبْتِ الْكَبَائِرَ» نمازهای فرض پنجگانه و نماز جمعه تا نماز جمعه دیگر و ماه رمضان تا ماه رمضان دیگر، کفاره هستند برای آن گناهان صغیره‌ای که در میان اینها پیش می‌آید، مادامی که از گناهان بزرگ اجتناب شود.

و در حدیث بالا: «وَأَتَّبِعِ السَّنَةَ الْحَسَنَةَ تَمْحُهَا» بعد از بدی خوبی کن تا بدی را محو کند، اشاره به این است که اگر در روز قیامت خوبیهای کسی بر بدیهای او چربید و خوبیهایش بیشتر از بدیهایش بود، نجات می‌یابد، چنان که احادیث دیگر هم بر این دلالت می‌کند.

حاکم و بزار از حضرت رسول الله روایت کرده‌اند که: «يُؤْتَى بِحَسَنَاتِ الْعَبْدِ وَ سَيِّئَاتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقْتَصُّ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ. فَإِنْ بَقِيَ لَهُ حَسَنَةٌ وَسِعَ لَهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ»: خوبیها و بدیهای بنده در روز قیامت آورده می‌شود و در تقاص یک دیگر قرار می‌گیرند. اگر یک خوبی برای بنده باقی مانده که در مقابل آن بدی نبود، به برکت همین خوبی به بهشت فرستاده می‌شود. در حقیقت چه سعادت‌مند کسانی که از بدیها پرهیزند. اما آنهایی که از بدی کردن خود را مفلس ساخته‌اند، جز بدبختی بهره‌ای

ندارند.

روزی حضرت رسول الله از یاران سؤال فرمود: آیا می دانید مفلس چه کسی است؟ گفتند: مفلس نزد ما کسی است که نه پول نقد دارد و نه کالا. حضرت رسول الله فرمود: مفلس کسی است که روز قیامت می آید، نماز دارد، روزه دارد، صدقه و زکات و خیرات دارد، ولی کسی را زده است یا به آن دشنام داده و مال آن دیگر را خورده است. ابتداء حسنات او را به طلبکارانش می دهند. اگر چیزی باقی نماند و هنوز حقوق مردم به گردن دارد از بدیهای آنان به گردن او می اندازند و روانه دوزخش می کنند. پس روشن شد که نتیجه درست و عاقبت خیر برای کسانی است که تقوی پیشه ساخته اند و کاری نکرده اند که از تضییع حقوق، آتش گیرند.

درباره حسن خلق احادیث بسیار آمده است. چنان که: «أَثْقَلُ مَا وَضِعَ فِي الْمِيزَانِ، حَسَنُ الْخُلُقِ»: سنگین ترین چیزی که در کفه حسنات گذاشته می شود، حسن خلق است، «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا، أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»: کاملترین مؤمنان در ایمان، خوش خلق ترین آنهاست، «أَفْضَلُ مَا أُعْطِيَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ، الْخُلُقُ الْحَسَنُ» بهترین چیزی که به مرد مسلمان داده شد، خلق خوب است.

در حدیث بالا: «و خَالَقِ النَّاسَ بِخُلُقٍ حَسَنٍ» و با مردم با خوی خوش و حسن خلق رفتار کن، می رساند که انسان اختیار خوش خویی و بدخویی را در دست دارد و گرنه امر به آن نمی شد که با مردم خوش خویی کن. از جمله دعاهای پیغمبر است: «اللَّهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ خُلُقِي، حَسِّنْ خُلُقِي» خدایا همان طور که خلقت مرا خوب ساختی، اخلاق مرا هم خوب بساز. حسن بصری می گوید: کسی که روی خوب و خلق خوب و زن خوب به او داده شد، در حقیقت خیرهای دنیا و آخرت به او داده شده است.

ابوذر: از صحابه پیغمبر و از سابقین در اسلام است. از او روایت شده که گفت: پنجمین کسی هستم که اسلام آوردم؛ زیرا اولین شخص از مردان ابوبکر صدیق، از کودکان علی مرتضی، از بردگان آزاد شده زید بن حارثه، از بردگان مملوک بلال مؤذن پیغمبر و پنجمین ابوذر بوده است و یقیناً اولین زن مسلمان، همسر رسول الله خدیجه کبری است. رضی الله عنهم.

پیغمبر اسلام در چند حدیث، ابوذر را ستود که راست ترین مردم در گفتار است.

علی بن ابی طالب علیه السلام درباره ابوذر گفت: ظرفی است که از علم پر شده و سر آن بسته شده است، پس از ظرف چیزی بیرون ریخت، تا درگذشت.

ابوذر اولین کسی است که سلام اسلامی را به حضرت رسول عرض کرد و گفت: (السلام علیکم) از ابوذر دویست و هشتاد و یک حدیث روایت شده است که از این جمله بخاری و مسلم بر دوازده حدیث اتفاق دارند و بخاری به تنهایی دو حدیث و مسلم به تنهایی هفده حدیث روایت کرده‌اند.

ابوذر موقعی به خدمت حضرت رسول شرفیاب شد و اسلام آورد که هنوز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، اسلام را آشکار نساخته بود. ابوذر مایل بود در مکه بماند ولی نتوانست. حضرت رسول الله حدیث بالا را به عنوان توصیه به وی فرمود و او را به نزد قومش فرستاد تا شاید قوم و جماعتش به وسیله او مسلمان شوند و با تبلیغ او عده بسیاری از جماعتش مسلمان شدند.

ابوذر به سال سی و یک، یا سی و دو هجری در ریزه نزدیک مدینه درگذشت و همان جا مدفون شد، رضی الله عنه و جزاه عن الاسلام خیراً.

معاذ بن جبل: از انصار مدینه است. در سن هجده سالگی مسلمان شد. در عقبه همراه انصار مدینه به خدمت حضرت شرفیاب شد و اسلام آورد و در تمام مشاهد و غزوات از بدر تا آخر همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بود. پیغمبر در چند حدیث، معاذ بن جبل را ستود و او را داناترین امت به حلال و حرام دانست و فرمود: ای معاذ تو را دوست می‌دارم.

عبدالله بن مسعود درباره وی گفت: «كَانَ إِمَامًا قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» او پیشوایی فرمانبر برای خدا و از همه دینها به سوی اسلام روی آورده بود و از شرک آوران نبود. وی از جمله کسانی بود که همه قرآن را در حیات پیغمبر جمع کرد.

وفات او به سال هجدهم هجری در «طاعون عمواس» در روستایی میان «رملة» و «بیت المقدس» روی داد و در همانجا دفن شد.

حدیث بالا را حضرت رسول، موقعی که وی را به یمن فرستاد، به عنوان توصیه به وی فرمود. عمر او در موقع وفات، سی و سه، یا سی و چهار و یا سی و هشت سال بوده است. رضی الله عنه و جزاه عن الإسلام خیراً.

حدیث نوزہم

عن أبی العباس عبد اللہ بن عباس - رضی اللہ عنہما - قال: كنت خلف النبی -- يوماً

فقال:

«یا غلامُ إِنِّی أَعْلَمُکَ کَلِمَاتٍ: إِحْفَظِ اللّٰهَ یَحْفَظْکَ، إِحْفَظِ اللّٰهَ تَجِدْهُ تُجَاهَکَ
اِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللّٰهَ وَ اِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللّٰهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعَتْ عَلٰی أَنْ
یَنْفَعُوکَ بِشَیْءٍ لَّمْ یَنْفَعُوکَ إِلَّا بِشَیْءٍ قَدْ کَتَبَهُ اللّٰهُ لَکَ وَ إِنْ اجْتَمَعُوا عَلٰی أَنْ یَضُرُّوکَ
بِشَیْءٍ لَّمْ یَضُرُّوکَ إِلَّا بِشَیْءٍ قَدْ کَتَبَهُ اللّٰهُ عَلَیْکَ. رُفِعَتِ الْأَقْلَامُ وَ جَفَّتِ الصُّحُفُ» رواه
الترمذی و قال حدیث حسن صحیح و فی روایة غیر الترمذی: «أَحْفَظِ اللّٰهَ تَجِدْهُ أَمَامَکَ،
تَعْرِفْ إِلَى اللّٰهِ فِی الرِّخَاءِ یَعْرِفْکَ فِی الشَّدَّةِ، وَ اعْلَمْ أَنَّ مَا أَخْطَاکَ لَمْ یَکُنْ لِیُصِیْبَکَ، وَ
مَا أَصَابَکَ لَمْ یَکُنْ لِیُخْطِئْکَ، وَ اعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ، وَ أَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْکَرْبِ، وَ أَنَّ
مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا».

ترجمہ حدیث:

از ابو العباس عبد اللہ بن عباس، خدا از ہر دوشان خوشنود باد، روایت شدہ کہ
گفت: من روزی پشت سر پیغمبر ﷺ بودم. فرمود: ای جوان، من تو را چند کلمہ
می آموزم: خدا را نگہدار تا خدا تو را نگہ دارد. خدا را نگہ دار تا او را روبرویت بیایی.
ہر گاہ چیزی خواستی، از خدا بخواہ. و ہر گاہ خواستی کمک بجویی پس از خدا کمک

بجوی و یقین بدار که اگر همه امت جمع شوند تا نفعی به تو برسانند، نمی توانند، مگر نفعی که خدا بر تو نوشته باشد. و اگر همه امت جمع شوند تا زیانی به تو برسانند، نمی توانند، مگر زیانی که خدا بر تو نوشته باشد. قلم ها برداشته شدند و نامه ها خشک شدند. این حدیث را ترمذی روایت نمود و گفت این حدیث، حسن و صحیح است و در روایت غیر از ترمذی به این لفظ است: خدا را نگهدار، تا او را جلو خلوت بیابی. خودت را به خدا بشناسان در خوشی تا خدا تو را در سختی بشناسد و یقین بدان که در واقع آنچه به تو نرسید، امکان نداشت که به تو برسد، و آنچه به تو رسید، ممکن نبود که به تو نرسد. و یقین بدان که در حقیقت یاری خدا همراه شکیبایی است و گشایش، همراه سختی است، و با هر دشواری، آسانی است.

شرح حدیث:

در این فرمایش پیامبر، دنیایی حکمت و معنی نهفته است. عبدالله بن عباس که پسر عموی پیغمبر است می گوید: روزی من و پیغمبر بر اشتري سوار بودیم و من پشت سر پیغمبر ﷺ نشسته بودم. فرمود: ای جوان، چند کلمه به تو می آموزم که شامل نیک بختی دنیا و آخرت باشد: خدا را نگه دار به انجام دادن آنچه امر فرمود و دوری جستن از آنچه منع فرمود، و انجام هر آنچه مایه خوشنودی اوست و خودداری از آنچه مایه خشم اوست، تا او نیز تو را نگهدارد در جان و مال و بستگان و در دین و دنیا. خدا را نگهدار تا خدا تو را نگهدارد. آنچه از تو خواسته است انجام بده تا آنچه از او می خواهی، انجام دهد و در حقیقت همیشه جزاء از جنس عمل است. به همان مقدار که خدا را نگهداری، خدا تو را نگه می دارد. اگر هیچ گاه خلاف فرمان او عمل نکنی، هیچ گاه خلاف تو نکند.

در قرآن در آیه ۴۰ سوره بقره، می فرماید ﴿وَأَوْفُوا بَعْدِي، أَوْفِ بَعْدِكُمْ﴾ به پیمان من وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم. و در آیه ۱۵۲ سوره بقره می فرماید: ﴿فَاذْكُرُونِي، أَذْكُرْكُمْ﴾: مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و در آیه ۷ سوره محمد، می فرماید: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾: اگر خدا را یاری دهید، خدا شما را یاری می دهد. همیشه بر

حسب یقین و ایمانی که شخص به خدا دارد و بر حسب فرمانبریش، به همان اندازه عنایت خدای متعال به او تعلق می‌گیرد. به عبارت دیگر نگهداری خدا نسبت به بنده در دوری او از نافرمانی خداست و نگهداری خود در حفظ زبان و حفظ چشم و حفظ دل و حفظ دامن و حفظ دست و حفظ پا است در این که مطلقاً دروغ نگوید، پشت سر کسی به ناحق صحبت نکند و نسبت ناروا به کسی ندهد. حفظ چشم در نظر نکردن به حرام و تجسس نکردن به چشم از حال دیگران و حفظ دل به پاک دلی و عقیده درست و نبردن گمان بد به کسی و حفظ دامن که حفظ آن مهمترین ارکان پرهیزگاری است تا در گناهان بزرگ نیفتد و حفظ دست، در دست درازی نکردن به حقوق و اموال و ناموس مردم و حفظ پا، در نرفتن با آن به سوی گناه و در حفظ دهن و دامن، اصل کلی تقوی است.

«أَحْفَظِ اللَّهَ تَجَاهَكَ»: خدا را نگهدار تا او را جلوی خودت بیایی. یعنی اگر یاد خدا را نگهداری و خلاف او ننمایی، همیشه احساس می‌کنی که او جلو تو است و از تو دفاع می‌کند. جلوی تو است و کارهای تو را روبه راه می‌کند. خدا جلوی تو است، هر خیری بخواهی برایت فراهم می‌فرماید. اگر کسی خدا را نگهدارد، نگهداری خدا از او را به چشم می‌بیند.

سعید بن مسیب به پسرش می‌گفت: من در نماز و عبادت خود می‌افزایم تا خداوند تو را نگهدارد، خداوند در قرآن فرمود که مال دو یتیم را از برکت صلاح پدرشان نگهداری فرمود. این موضوع در سوره کهف آمده است: ﴿وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾ و پدر آن دو یتیم مردی صالح بود.

عمر بن عبدالعزیز می‌گوید: هر شخص با ایمانی بمیرد، خداوند از برکت او فرزندان و زادگانش را نگهداری می‌نماید. محمد بن منکدر می‌گوید: خدا از برکت شخص صالح، فرزند و فرزندش و خانه‌های اطرافش را حفظ می‌فرماید.

آنانی که در جوانی خود را از گناه نگه می‌دارند، در بزرگ سالی چشم و گوش و قوتشان می‌ماند و آنهایی که در جوانی خود را به گناه آلوده می‌سازند، در پیری قوايشان مختل شود و در موقعی که وقت راحتی و آسودگی است، به انواع ناراحتی

دچار گردند.

معروف است که ابن صلاح از دانشمندان بلند نام در سن نود سالگی مانند جوانان بیست و پنج ساله تمام قوایش محفوظ بود. علت این امر را از او پرسیدند. گفت: در جوانی خدا را نگه داشتیم در پیری خدا ما را نگه داشت. به عبارت دیگر، خدا را نگه دار تا همیشه خدا همراه تو باشد و نیازهایت را برآورده فرماید: «تَعْرِفُ إِلَى اللَّهِ فِي الرَّخَاءِ، يَعْرِفُكَ فِي الشَّدَّةِ» خدا را در فراخی و خوشی بشناس تا او تو را در سختی بشناسد. یعنی کسی که در توانایی خدا را نگهداشت و نافرمانی خدا را نکرد، در سختی و شداید، خدا او را فراموش نخواهد کرد.

شناسایی خدا بر دو نوع است: شناسایی خدا به ایمان و تصدیق و اقرار به یکتایی او. این نوع شناسایی عوام است. شناسایی خدا به میل قلبی به سوی او و بریدن از خلق و پیوستن به او و انس به یاد او و آرامش به عبادت او و شرم داشتن از او و ترسیدن از او، این شناسایی است که عرفاء و خداشناسان در اطراف آن می چرخند. شناختن خدا نسبت به بنده بر دو نوع است: شناختن خدا نسبت به بنده اش با اطلاع بر او و آگاهی از احوال او و این را معرفت عامه نامند. خدا می فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ﴾ (آیه ۱۶ سوره ق) و هر آینه ما آدمی را آفریدیم و می دانیم چه در دل او می گذرد و فرمود: ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةُ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾ (آیه ۳۲ سوره نجم) اوست تعالی داناتر به شما موقعی که شما را از زمین آفرید و آن گاه که در شکم مادرانتان جنین بودید.

نوع دوم معرفت خاصه است، که در این نوع، خداوند بنده را دوست می دارد و او را به درگاهش نزدیک می سازد و او را در سختیها یاری می کند و دعایش را به اجابت می رساند. چنان که در حدیث صحیح است: «و لا يزالُ عبدی يتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرَجُلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَلَئِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ وَلَئِنْ أَسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ» و فی روایة: «و لَئِنْ دَعَانِي لَأُجِيبَنَّهُ»: همیشه بنده ام خود را به من نزدیک می سازد. به نوافل طاعات تا

جایی که من او را دوست می‌دارم. وقتی که من او را دوست داشتم، حس شنوایی او می‌شوم که به آن می‌شنود و چشم او که به آن می‌بیند و دست او که به آن کار می‌کند و پای او که بر آن راه می‌رود. اگر در آن حال از من خواهش کند خواهشش را بر آورده می‌کنم و اگر به من پناه آورد، او را پناه می‌دهم. و اگر مرا بخواند و دعا کند، دعایش را به اجابت رسانم.

معروف است که روزی حسن بصری در صدد چاره بود تا از حجاج بگریزد. یکی از دوستانش به نام «حبیب بن محمد» به حسن گفت: مگر بین تو و خدا پیمانی نیست که چون از او بخواهی تو را از شراینان برهاند؟ به خانه‌ام داخل شو. حسن داخل شد و پشت سر او پلیس حجاج به خانه آمدند ولی هر چه گشتند، حسن را نیافتند. حجاج گفت: حسن در خانه بوده ولی خدا شما را کور کرده است.

«فَإِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ»: و چون چیزی خواستی یا بخواهی، از خدا بخواه؛ زیرا آنچه داری از عمر و زندگی و رزق و روزی و عزت و جاه مندی، همه در دست خداست.

در حدیث است که حضرت رسول الله فرمود: «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي إِنْ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ أَجَلَهَا وَ تَسْتَوْعِبَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ»: جبریل به من خبر داد که هیچ ذی روحی نخواهد مرد، مگر پس از کامل شدن مدت عمرش و پس از تمام کردن روزیش. پس بترسید از خدا و در جستجوی رزق، به زیبایی عمل کنید.

منظور حضرت ختمی مرتبت این است که غصه عمر و روزی را نخورید که تا لحظه آخر عمر و تا ذره آخر، رزق به شما می‌رسد. پس با این حال چه معنی دارد که نزد بنده‌ای مانند خود، به خواهش از او خود را خوار سازید؟ آنچه می‌خواهید از خدا بخواهید که همه چیز در دست اوست و اگر از او نخواهید، به خشم آید. «وَإِذَا أَسْتَعْنَتْ فَاسْتَعْنِ بِاللَّهِ»: و هرگاه کمک خواستی، از خدا کمک بخواه؛ زیرا اگر خدا همراه تو باشد، به کمک کاری دیگر، از چه باک داری؟ و اگر خدا همراه تو نباشد، هیچ کس به کار تو نیاید. در قرآن آیه ۴۰ سوره توبه آمده است: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾.

پیغمبر ﷺ به ابی بکر صدیق فرمود: مترس، زیرا خدا همراه خودمان است و آیه ۶۲ سوره الشعراء مؤید این کلام است: ﴿كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾: موسی گفت هرگز فرعون به ما نخواهد رسید؛ زیرا پروردگارم همراه من است و مرا راهنمایی می‌فرماید.

در حدیث است: «لَيْسَ أَلْأَحَدُكُمْ رَبُّهُ حَاجَتُهُ كُلُّهَا حَتَّى شَسَعَ نَعْلُهُ إِذَا أَنْقَطَعَ»: باید هر یک از شما همه حاجت‌هایش را از پروردگار بخواهد حتی اگر بند نعلین او پاره شد. یعنی همه حاجت‌ها و نیازمندی‌های خود را از خدا بخواهد، حتی بند نعلینش را. و نگوید بند نعلین ارزش آن را ندارد که از خدا بخواهمش «وَأَعْلَمُ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوْ اجْتَمَعَتْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كُتِبَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ»: و یقین بدان اگر همه امت یعنی همه کاینات جمع شوند تا به تو نفعی برسانند، نخواهند توانست، مگر آن چه که خدا از ازل برای تو نوشته است: «وَأِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كُتِبَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْكَ»: و یقین بدان اگر همه کاینات جمع شوند تا به تو ضرری برسانند، نمی‌توانند، ضرری به تو رسانند مگر ضرری که خدا از ازل نوشته است به تو برسد.

در قرآن آیه ۱۰۷ سوره یونس آمده است: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ، وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾: اگر خدا بخواهد زبانی به تو برساند، رفع آن زیان ساخته نیست مگر از خدا خودش و بس، و اگر بخواهد به تو خوشی برساند، پس هیچ مانعی نیست که جلو فضل او را از تو بگیرد. پس وقتی که نفع و ضرر و سود و زیان تو همه به دست خداست، هیچ خوب و بدی به تو نمی‌رسد مگر آنچه به اراده مقدسه خدای متعال است، در این حال چه معنی دارد که رو به خدا نیاوری و رو به دیگری بیاوری؟ اگر خدا بخواهد خیر و خوشی به تو برساند، اگر همه کاینات برای جلوگیری از آن جمع شوند، چاره‌ای نکنند. و اگر خدا نخواهد زبانی به تو برساند، هزاران دشمن اگر قصد بد به تو بکنند، خداوند آن را به قدرت قاهره خود از تو دور می‌گرداند. چه بیچاره است کسی که خدا را فراموش کند و مشتی مرده را قبله سازد و در برابرشان خواری پذیرد؟ چه راست گفت شاعر شیرین سخن روانش شاد باد:

بعد از خدای هرچه پرستند، هیچ نیست

بی دولت آن که بر همه هیچ اختیار کرد
خدای توانا چاره کارهایت را از ازل ساخته و پرداخته کرد. تا تو با دلی فارغ و
خاطری آسوده در پی عبادت او شوی و خدمت خلق را به خاطر رضای او تعهد کنی و
همیشه دیده دلت را به راز و نیاز، متوجه درگاهش سازی تا تو را در کارهای خیر یاری
فرماید و در خدمتهای ارزنده و آثار بزرگ مدد فرماید، نه این که از جهل و نادانی،
همیشه همتت شکم باشد. تو را آفرید و کارهایت را از ازل مقدور ساخت تا مالک و
روح باشی. به نام نیک و اعمال خیر جاوید بمانی، نه این که مملوک و تن پرور باشی و
دل را به غفلت از خدا آکنده سازی. «رُفِعَتِ الْأَقْلَامُ» قلم‌ها برداشته شدند؛ زیرا نوشته
تمام شده است، «و جُفَّتِ الصُّحُفُ» و نامه‌ها خشک شدند؛ زیرا نوشته به آخر رسید.
پس وقتی نوشته و سرنوشت حتمی است؛ چرا رو به نویسنده نیاوری؟ و وقتی که از
امور کاینات فراغت حاصل شده، چرا با فراغ خاطر به درگاه خدای متعال نزدیک
نشوی؟

ابن العربی روایت نموده است که رسول الله ﷺ فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ
تَعَالَى، الْقَلَمَ ثُمَّ خَلَقَ النُّونَ وَهِيَ الدَّوَاوَةُ وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿نَ، وَ الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ﴾ ثُمَّ
قَالَ لَهُ أَكْتُبْ قَالَ: وَ مَا أَكْتُبُ؟ قَالَ: مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. مِنْ عَمَلٍ أَوْ أَجَلٍ أَوْ
رِزْقٍ أَوْ أَثَرٍ فَجَرَى الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ خَتَمَ الْعَمَلَ فَلَمْ يَنْطِقْ وَ لَا يَنْطِقْ إِلَى
يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ خَلَقَ الْعَقْلَ فَقَالَ: مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَعْجَبَ إِلَيَّ مِنْكَ وَ عِزَّتِي لَا أَكْمِلُنَّكَ فِيمَنْ
أَحْبَبْتُ وَ لَا نَقُصِّنَاكَ فِيمَنْ أَبْغَضْتُ. ثُمَّ قَالَ ﷺ أَكْمَلُ النَّاسِ عَقْلًا أَطْوَعُهُمْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَ
تَعَالَى وَ أَعْلَمُهُمْ بِطَاعَتِهِ» نخستین چیزی که خدا آفرید، قلم بود و پس از آن دوات را
آفرید و به همین معنی است فرموده خدای تعالی. ﴿نَ، وَ لِقَلَمٍ وَ مَا يَسْطُرُونَ﴾ (دوات و
قلم و آنچه می نویسند، زیرا نوشتن است که سفارش گذشتگان را می رساند و میراث
رفتگان است که به ماندگان می رسد. خلاصه تجربه نیاکان از راه نوشتن است که علوم
اوایل به اواخر منتقل شد و به وسیله نوشتن است که کلام الله قرآن تنها کتاب آسمانی
محفوظ در دنیا است که دست نخورده و تا روز قیامت از دستبرد محفوظ است. اولین

آیه‌ای که از قرآن نازل شد، در آن از قلم یاد شد) نخستین چیزی که خدا آفرید، قلم بود، پس از آن دوات را آفرید و در اول سوره نون ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ اشاره بدین معنی است. پس از آن به قلم فرمود: بنویس گفت: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس آنچه شد و آنچه می‌شود تا روز قیامت، از کار و عمر و روزی و اثر. پس قلم جاری شد به آنچه شدنی است تا روز قیامت. پس از آن کارها، مهر شد پس چیزی نگفت و تا روز قیامت هیچی نمی‌گوید.

پس از آن خداوند عقل را آفرید و درباره او فرمود: چیزی که نزد من از تو پسندیده‌تر باشد نیافریدم. قسم به عزت خودم که هر که را دوست دارم، تو را در آن کامل می‌نمایم و کسی که او را دوست ندارم، تو را در او ناقص می‌سازم. پس از آن رسول الله فرمود: کاملترین مردم از حیث عقل و خردمندی، فرمانبرترین مردم در مقابل خدا و داناترین مردم به طاعت خدا است.

حدیث نوزدهم را که شرح دادیم، امام ترمذی روایت نمود: این حدیث حسن و صحیح است و در روایت غیر ترمذی چنین آمده است: «أَحْفَظُ اللَّهَ تَجَدُّهُ أَمَامَكَ» خدا را نگهدار، او را جلو خودت می‌یابی «تَعَرَّفْ إِلَى اللَّهِ فِي الرَّخَاءِ» خدا را در خوشی بشناس و او را در فراخی فراموش مکن «يَعْرِفُكَ فِي الشَّدَّةِ» تا تو را در سختی بشناسد و در شداید تو را فراموش ننماید «وَأَعْلَمُ أَنَّ مَا أَخْطَاكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَكَ» و یقین بدان آنچه سرنوشت تو نیست به تو نمی‌رسد «وَمَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ». و یقین بدان آنچه به تو رسید، ممکن نبود به تو نرسد، زیرا معلوم شد نوشته آن به نام تو بوده است و نوشته پاک نمی‌شود و اعْلَمُ أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ» و یقین بدان که یاری خدا همراه شکیبایی است و یقین بدان که گشایش در کار همراه سختی می‌آید «وَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» و به تحقیق بدان که همراه دشواری آسانی است و در واقع آخر شکیبایی اول نصرت و ظفر است و آخر سختی، اول فرج و گشایش است و آخر دشواری، اول آسانی و فراخی است.

کلمه «غلام» در عربی به کودک از شیرخوارگی تا نه سالگی اطلاق می‌شود و گاهی به مرد کامل غلام گفته می‌شود و در موقعی که حضرت رسول به ابن عباس

فرمود: یا غلام، عبدالله بن عباس ده ساله بود.

عبدالله بن عباس: پسر عموی پیغمبر ملقب است به حبر الامة و ابو الخلفاء؛ زیرا خلفای بنی عباس از نسل او هستند. در موقعی که حضرت رسول و بنی هاشم در شعب أبو طالب محاصره بودند، چند روزی قبل از برون آمدن از شعب به دنیا آمد و آن در سال دهم بعثت بود. روزی که حضرت رسول رحلت فرمود، عبدالله بن عباس سیزده ساله یا پانزده ساله بود.

حضرت رسول درباره او دعا کرد: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَ عَلِّمَهُ التَّأْوِيلَ اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْحِكْمَةَ وَ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ»: خدایا او را در دین دانا بگردان و حکمت و تفسیر قرآن را به او بیاموزد.

عمرو بن دینار می گوید: من مجلسی به خاطر ندارم که جامع انواع خیر باشد مانند مجلس عبدالله بن عباس. معروف می گوید: من پانصد تن از یاران پیغمبر را دیدم و هرگاه با عبدالله بن عباس در مسأله ای اختلاف پیدا می کردند، طوری دلایلی می آورد که با او موافقت می کردند. عبدالله بن مسعود می گوید: اگر عبدالله بن عباس در حیات پیغمبر همسن و سال ما بود، هیچ کس با او برابری نمی کرد.

او یک هزار و ششصد و شصت حدیث از پیغمبر ﷺ روایت نموده است. از این جمله بخاری و مسلم نود و پنج حدیث از او روایت و بخاری به تنهایی بیست و هشت حدیث و مسلم به تنهایی چهل و نه حدیث روایت کرده اند.

تولدش در مکه در شعب ابی طالب و در سال دهم بعثت و وفاتش در طایف به سال شصت و هشت هجری بود در سن هفتاد و یک سالگی و در همان جا مدفون است. رضی الله عنه و جزاه عن الاسلام خیراً.

حدیث بیستم

عن أبی مسعود عقبه بن عمرو الأنصاری البدری - رضی الله عنه - قال، قال رسول الله

- ﷺ - :

«إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ النَّبِيِّ الْأُولَى : إِذَا لَمْ تَسْتَحْ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ»

ترجمه حدیث:

از ابی مسعود که نام او عقبه بن عمرو انصاری بدری است، خدا از او خوشنود
باد روایت شده، که رسول الله فرمود: محققاً از آنچه مردم از سخن پیغمبران پیشین
دریافته‌اند این است که هرگاه شرم نداشتی، آنچه خواستی انجام بده.
این حدیث صحیح را بخاری روایت کرده است.

شرح حدیث:

در این فرمایش پیامبر اشاره شده به اینکه گفته بالا از فرموده‌های پیغمبران
پیشین است که نسل به نسل، زبان به زبان گفته شده تا به ما رسیده است. در شرح
حدیث بالا علماء گفته‌اند که معنی آن چنین است: شرم و حیاء در تمام شریعت‌ها
پسندیده و مورد ستایش بوده است. پس جمله بدین معنی است: اگر شرم و حیاء
نداشته باشی که تو را از محرمات منع نماید، هرچه می‌خواهی انجام بده، زیرا برای
خود بدبختی به بار می‌آوری و عقوبت را برای خود تهیه می‌بینی. و این موضوع، در

آیه ۴۰ سوره فصلت: ﴿إِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ﴾ آمده است: آنچه می خواهید انجام دهید. زیرا کفرتان در انتظارتان است و معنی حدیث، مانند آیه بالا تهدید و ترسانیدن است. در آیه ۱۵ سوره الزمر نیز آمده است: ﴿فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ﴾: اگر خدای یکتا را بندگی نمی کنید، هر چه می خواهید پرستید. زیرا بندگی غیر خدا، هر چه و هر کس باشد، کفر است و عاقبت کافر، عذاب جاوید است.

در حدیث دیگر به این موضوع اشاره شده است: «مَنْ بَاعَ الْخَمْرَ فَلْيَشْقِصِ الْخَنَازِيرَ» کسی که خمر و مشروب حرام فروخت، بگذار گوشت خوک هم پاره کند. در حقیقت معنای آن چنین است: کسی که شرم و حیاء را از دست داد، هر کاری را می کند؛ زیرا وسیله جلوگیری از زشتیها شرم و حیاء است و پرده شرم و حیاء که از روی کسی دریده شد، دیگر مانعی برای زشتیها نمی بیند.

در فضیلت حیاء، احادیثی بسیار وارد است. در صحیح بخاری و مسلم به روایت عمران بن حصین از رسول الله آمده است که فرمود: «الْحَيَاءُ لَا يَأْتِي إِلَّا بِخَيْرٍ»: شرم و حیاء جز خیر و خوبی را نمی آورد. در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده: «فَإِنَّ الْحَيَاءَ مِنَ الْإِيمَانِ»: محققاً حیاء از ایمان است. نیز در همان منبع از ابوهریره روایت است که حضرت رسول الله فرمود: «الْحَيَاءُ خَيْرُ كُلِّ» حیاء همه اش خیر و خوبی است و از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت شده که گفت: «الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ فِي قَرْنٍ فَإِذَا نَزَعَ الْحَيَاءُ، تَبَعَهُ الْآخِرُ»: حیاء و ایمان همراهند. هرگاه حیاء رفت، ایمان هم به دنبال آن می رود.

حیاء بر دو نوع است: حیاء طبیعی که همراه طبیعت و سرشت شخص می باشد و این در حقیقت بهترین اخلاقی است که خدای متعال به بنده عطا می فرماید؛ زیرا این طبیعت حیاء است که از زشتیها و پستیهای اخلاق باز می دارد و همین طبیعت حیاء است که به اخلاق پسندیده و جوانمردی و مردانگی وادار می سازد. نوع دوم حیای اکتسابی است که از شناسایی خدا و دانستن عظمت خدا و نزدیک بودن او تعالی به بندگان و آگاهی بر نهانیها به دست می آید و همین هم برترین خصلتهای ایمان است؛ زیرا حیاء و شرم از خدای تعالی را به بار می آورد.

ترمذی روایت می‌کند که حضرت خاتم الانبیاء ﷺ فرمود «الْأَسْتِحْيَاءُ مِنَ اللَّهِ أَنْ تَحْفَظَ الرَّأْسَ وَمَا وَعَى وَالْبَطْنَ وَمَا حَوَى، وَأَنْ تَذْكُرَ الْمَوْتَ وَالْبَلَى»: حیا و شرم داشتن از خدا چنان است که سر و آنچه در سر است را نگهداری و شکم و آنچه در شکم است را نگهداری و آن که روزهای مرگ و پوسیدگی را به یاد آوری. نگهداری سر به فرمانبری خدا و تواضع و فکر خوب و گمان خوب و نگهداری آنچه در سر است. نگهداری چشم از محرّمات و نگهداری گوش از شنیدن دروغ و گفتار زور و سخنها ناروا و نگهداری شکم و آنچه در آن است از خوراک حرام و کار حرام و نگهداری دهان از گفتار ناروا و نگهداری شرمگاه از فعل ناروا و به یاد آوردن مرگ؛ زیرا مرگ هر آن امکان دارد و هیچ کس را برای مدت زندگی ضمانتی در اختیار نیست. اگر انسان به یاد آورد که فردا می‌میرد و یقین بداند که فردا می‌میرد، یقیناً کاری خواهد کرد که گذشته را با دعایش جبران بنماید. پس مرگ حتمی است و فردای آن همین امروز است. و چقدر افراد که فردا برای آنها به وجود نیامده است؛ زیرا همین روز مرده‌اند و روز اول و آخر عمرشان امروز بوده است.

در حقیقت، مشاغل جهان و افکار آشفته آدمی پرده‌های بسیاری در جلو چشم آدمی قرار داده است و گرنه زندگی زودگذر که همه خوشی‌های آن به لحظه مرگ نمی‌ارزد، ارزش گنه‌کاری و آلودگی و افسوس‌های پایان عمر را ندارد. مقیاس گنه‌کاری شرم است؛ یعنی هرکار شرم آوری گناه است؛ زیرا طاعت همیشه باعث سرافرازی است.

در فرمایش نبوی آمده: «الْأَلْثَمُ مَا حَاكَ فِي صَدْرِكَ وَكَرِهْتَ أَنْ يَطَّلَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ»: گناه چیزی است که باعث ناراحتی سینه و قلب بوده و شرم داری که مردم بر آن اطلاع یابند، هرکار که ناراحتی وجدان به بار آرد و دوست نداشته باشی که مردم بر آن واقف شوند و اگر مردم بدانند شرمسار شوی، آن کار گناه است.

این حدیث بیستم شامل احکام زیادی است، زیرا کاری که انسان می‌کند، از دو حال بیرون نیست: یا از آن شرم دارد و باکردنش شرمندگی به بار آورد. آنچه از کردنش شرمسار شود، حرام است و مکروه و آنچه در کردنش شرمساری نباشد، یا واجب

است و یا مندوب و یا مباح. پس معلوم شد که حیا مناط جمیع احکام است. ابو مسعود بدری: از انصار مدینه و از یاران پیغمبر ﷺ به شمار می‌رود. در عقبه همراه هفتاد تن از انصار مدینه در حالی که او از همه کوچکتر بود، به خدمت حضرت شرفیاب شد و بنا به اعتماد بخاری و مسلم و دیگر محققان ابو مسعود بدری در جنگ بدر و احد و باقی مشاهد همراه پیغمبر حاضر بوده است. نشیمن او بعد از پیغمبر در کوفه بوده است و در ایام خلافت علی بن ابی طالب در مدینه و یا در کوفه به سال چهل و یک یا چهل و دو هجری درگذشته است.

همه احادیثی که از او روایت شده است یک صد و دو حدیث است. بخاری و مسلم با هم نه حدیث از او روایت کرده‌اند و بخاری به تنهایی از او یک حدیث روایت کرده که همین حدیث بیستم است و مسلم به تنهایی هفت حدیث از او روایت نموده است. رضی الله عنه و جزاه عن الاسلام خیرا.

حدیث بیست و یکم

عن أبی عمرو - و قیل أبی عمرۃ - سفیان بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال: قلت: یا رسول اللہ قل لی فی الاسلام قولاً لا أسأل عنه أحداً غیرک . قال:

«قُلْ آمَنْتُ بِاللّٰهِ ثُمَّ اسْتَقِمَّ»

(رواه مسلم)

ترجمہ حدیث:

از ابی عمرو و گفته اند ابی عمرۃ، که نامش سفیان پسر عبد اللہ ثقفی، خدا از او خوشنود باد است نقل است که گفت عرض کردم ای فرستاده برحق خدا به من درباره اسلام، گفتاری چنان روشن بگو که در آن خصوص از غیر تو نپرسم. فرمود: بگو ایمان آوردم به خدا، پس از آن برایمان خود استوار و بردوام باش. این حدیث را مسلم روایت کرده است.

شرح حدیث:

در این فرمایش پیامبر با همه اختصاری که دارد، کلی معنی نهفته است؛ زیرا «أبو عمرو» که از یاران پیغمبر است، از ایشان خواست گفتاری جامع و روشن به او بفرماید تا در همه عمر بتواند از آن استفاده کند. و آن چنان روشن و پر مغز باشد که نیاز نباشد در این باره از دیگری سؤال کند. حضرت رسول الله فرمود: بگو ایمان آوردم به خدای

یکتا، آنگاه بر ایمان خود پایدار باش. ایمان به معنی تصدیق و باور داشتن است. کسی که به خدا ایمان آورد، یعنی همه دستورهای پروردگار را تصدیق کرده است. و معنی استقامت این است که راه خود را بر انجام طاعت و فرمانبری آفریدگار استوار سازد و از همه مخالفات و نافرمانیها دوری جوید.

قرآن هم مؤید همین معنی است. در آیه ۳۰ سوره فصلت آمده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾: بدون شک آنهایی که ایمان آوردند و گفتند پروردگار ما خدای یکتاست، و پس از آن استقامت پیشه کردند و در کارهای خود از راه راست منحرف نشدند، فرشتگان بر آنها فرود می آیند با مژده آن که مترسید و نگران مباشید و مژده باد شما را به بهشتی که وعده داده می شدید. در آیه ۱۳، ۱۴ سوره احقاف: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾: محققا مردمی که گفتند پروردگار ما خدای یکتاست، پس از آن استقامت و راستی را در پیش گرفتند، هیچ ترسی برایشان نیست و ایشان اندوهگین نمی شوند. آنانند یاران بهشت که جاوید در آن می مانند، در جزای آنچه که می کردند، ناشی از ایمان صحیح و درستی گفتار و کردار راست.

همین حدیث بالا به روایت امام احمد و نسایی آمده و در آخر آن ابو عمرو می گوید: گفتم از چه بترسم و پرهیزم از چه باشد؟ رسول الله با اشاره به زبانش فرمود: از زبان خود پرهیز، از زبان خود بترس؛ زیرا کفر و ایمان از زبان است و درستی کردار از راستی گفتار خواهد بود.

امام نسایی در تفسیر خود از انس بن مالک روایت کرده است که انس گفت: حضرت رسول الله خواند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾ فقال: «قَدْ قَالَهَا النَّاسُ ثُمَّ كَفَرُوا فَمَنْ مَاتَ عَلَيْهَا فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْأَسْتِقَامَةِ» حضرت رسول الله این آیه را خواند (معنی این آیه یاد شد) پس از آن فرمود: مردمی پیش از این همین را گفتند که پروردگار ما خدای یکتاست (لکن) پس از آن به جای استقامت و مداوت بر آن، کفر آوردند. پس هرکس براین گفتار و در استقامت بر آن بمیرد، از اهل استقامت است که ترس و اندوه

از وی دور خواهد شد و مژده ورود بهشت خواهد یافت.

در بیان کلمه «استقاموا» سخنان متعددی از یاران پیغمبر ﷺ نقل شده است. عمر رضی الله عنه گفته است: «استقاموا والله على طاعته و لم يروغوا روغان الثعالب»: استوار شدند سوگند به خدا بر طاعتش و رویاه صفتی نکردند. ابوبکر رضی الله عنه گوید: «لم يشرکوا بالله شيئاً و لم يلتفتوا إلى إله غيره و استقاموا على أن الله ربهم»: شرک نیاوردند و رو به سوی غیر خدا نیاوردند و پایدار شدند بر این که پروردگارشان خدای یکتاست.

همین تعبیر، بسیار زیبنده است که به سوی غیر خدا التفاتی ننمودند؛ زیرا مستقیم کسانی هستند که در همه امور بر خدای یکتا اعتماد کامل دارند. روی دلشان به سوی خداست. خلاف او نکنند و بر دستور او مستقیم باشند. عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: «استقاموا على شهادة أن لا إله إلا الله» برگواهی و اعتراف به این که هیچ معبودی به حق وجود ندارد جز خدای یکتا، استقامت کردند. یعنی بر این که معبود به حق، خدای یکتاست که باید فرمانش برده شود و نافرمانیش نشود، برای ترس از او و تعظیم او و برای مهر او و امید به او و از جهت واگذاری کارها به او و دعاء و راز و نیاز با او. همین استقامت است که برای شخص دیندار دشوارترین مسؤولیت است و از این راه است موقعی که یاران پیغمبر ﷺ عرض کردند: یا رسول الله، پیری زود به سوی تو آمد. فرمود: سوره «هود» و اخوات آن مرا پیر کرد.

از شبلی رحمه الله روایت شده که می گوید: شبی رسول الله ﷺ را به خواب دیدم. عرض کردم یا رسول الله از تو روایت کرده اند که فرموده ای سوره هود و اخوات آن مرا پیر ساخت. گمان می کنم سبب پیریتان داستان پیغمبران و رنج و زحمتی که متحمل شده اند و هلاکت ملتها باشد. فرمود: نه، ولكن فرموده حق تعالی: «فَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ... الخ» مرا پیر ساخت: درست کردار و پابرجا باش چنان که مأمور شدی، یعنی استقامت برابر امر پروردگار برای شخص پیغمبر که کمال معرفت و شناسایی پروردگار را دارد، در منتهای سختی است؛ زیرا هرچه معرفت و شناسایی خدا کامل تر باشد، استقامت بیشتر لازم می آید و استقامت کامل که در هیچ لحظه از عمر و در هیچ ذره از حکم غفلت روی ندهد، فوق العاده سخت و طاقت فرساست.

در مسند امام احمد به روایت انس از حضرت رسول الله آمده است که حضرت رسول ﷺ فرمود: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ»: ایمان کسی استوار نمی شود تا آن که قلب او راست و مستقیم شود و راست نمی شود قلب کسی تا آن که زبان او راست شود. یعنی وقتی که زبان به راستی عادت کرد، دل هم به آن عادت می کند و وقتی که دل و زبان راست شدند، گفتار و کردار هم راست می آید و ایمان هم راست می شود و استقامت و راستی در همه حال ملازم و همراه انسان می گردد و همه مطالب از دین و دنیا در استقامت و راستی است.

در آیه ۱۳ سوره شوری آمده است: «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» این که دین را راست و استوار بدارید و در آن از پراکندگی بهره یزید و در همین آیه فرمود سفارش ما به تو (یا رسول الله) همان سفارشی است که به نوح و موسی و عیسی کرده ایم، یعنی خلاصه سفارشی که به پیغمبران اولی العزم شده است، راست داشتن دین است. و راستی مایه اتحاد و دوری از پراکندگی است. مردمی که به یکدیگر راست بگویند، همه یکی خواهند بود.

چه خوب گفت صاحب مثنوی علیه الرحمة:

جان گرگان و سگان از هم جداست

متحد، جانهای شیران خداست

از حسن بصری رحمه الله روایت شده که هرگاه این آیه: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا، الْخ...» را می خواند، می گفت: خدایا تو پروردگار ما هستی، استقامت را روزی ما فرما. در حدیث آمده است که حضرت رسول به علی علیه السلام امر فرمود تا «سداد» و «هدی» را از خدا بخواهد و فرمود در سؤال «سداد» از خدا، به خاطر آن که تیر چگونه راست به نشانه می آید، و در خواهش «هدی» به خاطر آن که راه راست چگونه به دست می آید.

قیام و اقامه و استقامت ریشه شان یکی است و در معنی نزدیک به هم هستند. قیام به معنی ایستادگی. اقامه به معنی برپاداشتن. استقامت، راست داشتن. کسی که در همه امور راست شد، هم امور دین را به پا داشته است و هم به حقوق آن ایستادگی

نموده است. مهمترین عضوی که در بدن آدمی باید برای راست و درست کردن آن کوشید، زبانست.

در صحیح ترمذی از همین ابو عمرو روایت شده که گفت یا رسول الله، ترسناک ترین چیزی که از آن بر من می ترسی، چیست؟ حضرت به زبان اشاره فرمود. در صحیح ترمذی از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت شده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِذَا أَصْبَحَ ابْنُ آدَمَ فَإِنَّ الْأَعْضَاءَ كُلَّهَا تَفَكَّرُ (فی) اللِّسَانِ، فَتَقُولُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فِينَا فَإِنَّمَا نَحْنُ بِكَ فَإِنْ أَسْتَقَمْتَ أَسْتَقَمْنَا وَإِنْ أَعْوَجَجْتَ أَعْوَجَجْنَا». هر روز اعضای بدن همگی درباره زبان می اندیشند و به زبان می گویند درباره ما از خدا بترس؛ زیرا ما همه به وسیله تو راحت یا ناراحت خواهیم شد. اگر تو راست شدی، ما همه راست خواهیم شد، و اگر تو کج شدی، ما همه کج خواهیم شد و مقصود از استقامت، راستی و راست بودن است تا آنجا که مقدور است.

در آیه ۶ سوره فصلت آمده است: ﴿فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ﴾ در رفتن به سوی خدا، راه راست و استقامت را در پیش گیرید و از خدای توانا طلب آمرزش کنید تا اگر در استقامت شما قصوری باشد، بیامرزد. در سوره «احقاف» نتیجه استقامت را فرود آمدن فرشته برای نوید دادن به آسایش و دوری از اندوه و نگرانی و مژده گرفتن به بهشت موعود و یاری کردن خدای تعالی و دفاع او از مردم با استقامت و بزرگواریهایی که خدا برای مردم با استقامت آماده ساخته است، دانست. آیات: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا، فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (احقاف آیه ۱۳) و ﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (احقاف آیه ۱۴) خود بهترین دلیل است.

ابو عمرو: و گفته اند ابو عمره، سفیان بن عبدالله ثقفی، از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و از اهل طائف است، در صحیح مسلم، این حدیث از او روایت شده است و ترمذی و نسایی و ابن ماجه نیز از او روایت نموده اند.

حدیث بیست و دوم

عن أبی عبد الله جابر بن عبد الله الانصاری - رضی الله عنهما - أن رجلاً سأل رسول الله - ﷺ - فقال: «أَرَأَيْتَ إِذَا صَلَّيْتُ الْمَكْتُوباتِ وَ صُمْتُ رَمَضَانَ وَ أَحَلَلْتُ الْحَلَالَ وَ حَرَّمْتُ الْحَرَامَ وَ لَمْ أَزِدْ عَلَى ذَلِكَ شَيْئاً أَأَدْخُلُ الْجَنَّةَ؟ قَالَ: «نَعَمْ»

(رواه مسلم)

ترجمه حدیث:

از ابو عبد الله انصاری رضی الله عنه روایت شده که: مردی از رسول الله ﷺ پرسید: مرا خبر بده یا رسول الله، هرگاه نمازهای فرض را بخوانم و روزه ماه مبارک رمضان را بگیرم و حلال را روا بدارم و انجام دهم و حرام را حرام بدانم و از آن دوری کنم و بر آن چیزی نیفزایم، آیا به بهشت می روم؟ رسول الله فرمود: بلی. مسلم این حدیث را روایت نمود و معنی «حَرَّمْتُ الْحَرَامَ» دوری جستم از آن معنی «أَحَلَلْتُ الْحَلَالَ» آن را به اعتقاد روا بودنش انجام دادم.

شرح حدیث:

فرمایش پیامبر می فهماند که به دست آوردن نیک بختی دو جهان برای کسی که موفق باشد، کار آسانی است؛ زیرا خواندن نماز فرض و گرفتن روزه فرض و استفاده از

حلال و اجتناب از حرام برای رفتن به بهشت کافی است و این معنی شاید از لحاظ احادیثی که در این مطلب آمده است، متواتر و یا نزدیک به تواتر باشد.

در صحیح نسایی و ابن حبان و حاکم از روایت ابی هریره و ابی سعید خدری از رسول الله ﷺ روایت شده که فرمود: «مَا مِنْ عَبْدٍ يُصَلِّي الصَّلَاةَ الْخَمْسَ وَيَصُومُ رَمَضَانَ وَيُخْرِجُ الزَّكَاةَ وَيَجْتَنِبُ الْكِبَائِرَ السَّبْعَ، إِلَّا فَتَحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ» ثُمَّ تَلَا: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفَرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» (آیه ۳۱ سوره نساء). هر بنده‌ای که نمازهای پنجگانه را بخواند و روزه ماه رمضان را بگیرد و زکات مال خود را بپردازد و از گناهان کبیره دوری بجوید، درهای بهشت به روی او گشوده می‌شود تا از هر دری که بخواهد به بهشت داخل شود. پس از آن آیه بالا را تلاوت فرمود: «اگر دوری بجوید از گناهان کبیره که از آن منع شده‌اید، از بدی‌هایتان چشم فرو می‌پوشیم و شما را در محل بزرگواری که بهشت باشد داخل می‌نماییم».

در همین معنی، امام احمد و نسایی از حدیث ابی ایوب انصاری از رسول الله روایت کرده‌اند. و در همین معنی که اقامه فرایض و انجام دادن حلال و دوری جستن از حرام مایه نیک بختی و ورود بهشت است، در مسند امام احمد از عبدالله بن عباس از رسول الله روایت شده، و در طبرانی نیز به همین معنی روایت شده در صحیح بخاری از ابو ایوب انصاری از رسول الله، و در صحیح مسلم نیز از او از رسول الله ﷺ به همین معنی روایت شده است، و در بخاری و مسلم از ابی هریره از رسول الله و نیز از طلحه ابن عبید از رسول الله به همین معنی روایت شده، و در صحیح مسلم از انس از رسول الله به همین معنی روایت شده است.

خلاصه گرفتن حلال و گذاشتن حرام و ترک آن، مایه سعادت دو جهان است. و قصد از اعمال اسلام و ارکان ایمان آن است که انسان را به استفاده از حلال و اجتناب از حرام وادارد.

در حدیث است که حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا، دَخَلَ الْجَنَّةَ. قِيلَ وَمَا إِخْلَاصُهَا؟ قَالَ: أَنْ تَحْجُزَكَ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ.» کسی که از روی اخلاص بگوید لا اله الا الله، وارد بهشت می‌شود. گفتند: از روی اخلاص چگونه است؟ فرمود:

اخلاص لا اله الا الله آن است که تو را از آنچه خداوند حرام فرموده است، باز دارد. گروهی از دانشمندان گفته‌اند که کلمه توحید یعنی «لا اله الا الله» سبب است برای داخل شدن به بهشت و نجات از دوزخ و لکن دارای شروطی است و آن عبارت است از: اداء فرایض و اجتناب مناهی.

وقتی به حسن بصری رحمه الله گفتند مردمی می‌گویند که هر کس «لا اله الا الله» گفت به بهشت می‌رود. حسن گفت که هر کس لا اله الا الله بگوید و حق و فرض آن را انجام بدهد، به بهشت می‌رود.

به وهب بن منبه گفتند: آیا چنین نیست که «لا اله الا الله» کلید بهشت است؟ گفت بلی. «لا اله الا الله» کلید بهشت است و لکن هر کلیدی دندان‌هایی دارد. یعنی «لا اله الا الله» شروطی دارد و آن عمل کردن بر آن و دوری جستن از آنچه خداوند حرام فرموده است.

گفتار حسن بصری که در بالا یاد شد، می‌رساند که هرگاه قلب انسان به معنی «لا اله الا الله» متحقق شد و در آن راست گفت و درباره آن اخلاص ورزید، طوری عظمت و هیبت و محبت و تعظیم پروردگار در دل جای‌گزین می‌شود که هوای نفس و وسواس شیطان را در آن راهی نمی‌ماند و در دل، محبت و چیزهایی را اراده و طلب می‌نماید که اراده آفریدگار بر آن است و هرگاه انسان دید که در دلش محبت چیزهایی هست که خدای متعال آن را دوست ندارد و یا دید که در دل، بغض چیزهایی است که خدای متعال آن را دوست دارد، دلیل آن است که شخص تابع هوی است، نه تابع فرمان خدای تعالی.

در حدیث بالا یادی از زکات و حج نبود. ازین جهت که این حدیث، قبل از وجوب زکات و حج بود و یا ازین جهت که نامبرده در حدیث بالا زکات و حج بر او لازم نبوده است، به این که نصاب زکات و استطاعت حج نداشته است. نام سؤال کننده در حدیث بالا: نعمان بن قوقل است که از مجاهدین «بدر» و از شهداء احد است. حضرت رسول همیشه حال سؤال کننده را در نظر می‌گرفته‌اند و برابر حال او و مصلحت احوال او بیان می‌فرموده‌اند.

از حدیث بالا می‌توان فهمید که در غیر فرایض، مثل سنن جبران قصور در فرایض امکان‌پذیر است و در نوافل و زیادت طاعت و نزدیک شدن به خدای تعالی فراهم می‌گردد، چنان که در حدیث صحیح است: «وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ الْخ...» که همواره بنده‌ام خود را با نوافل طاعت به من نزدیک می‌سازد، و زیادت‌ی کارهای خیر تا حدی است که همه کارهایش را من متعهد می‌شوم و شادباد روان سعدی که گفت:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

مقامی که غیر از خدا نبیند، آنچه بیند، برای خدا بیند و آنچه انجام دهد، برای رضای خدا انجام دهد. در امر و نهی و فصل و ترک، همه رضای خدا را جوید. و در حدیث است که اولین کلمه که بر زبان نوزاد می‌گذارد «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» باشد و آخرین کلمه که بر آن از دنیا می‌رود «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» باشد.

کسی که خدا، آغاز و فرجام گفتار او را توحید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قرار دهد، همه عمرش به طاعت آورد و همین معنی است که خدای تعالی میان آن دو کلمه را بیامرزد. در حدیث است: «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، دَخَلَ الْجَنَّةَ» کسی که آخرین گفتارش «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» باشد، به بهشت می‌رود.

معروف است که «أَبُو زُرْعَةَ» از حفاظ بلند نام حدیث، با عمر طولانی که آن را در حدیث گذراند، آخرین روز از عمرش، اسناد این حدیث را برخواند تا این که رسید به: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، دَخَلَ الْجَنَّةَ» و بعد، گردنش کج شد، دیدند که در گذشته است. رحمه الله تعالی، حتی قبل از گفتن «دَخَلَ الْجَنَّةَ» درگذشت، تا آخرین سخنش کلمه توحید باشد.

و از این راه است که انسان به هر گفتاری زبان خود را عادت داد، به همان گفتار از جهان می‌رود و به جاست که انسان بکوشد تا همیشه زبانش به یاد خدای تعالی باشد تا وقت رفتن از جهان هم بریاد خدا رهسپار آخرت شود. خداوند از فضل و کرمش، عاقبت همه ما را به خیر بفرماید و پایان گفتارمان را کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قرار دهد.

ابو عبدالله: (و می گویند ابو عبدالرحمن و ابو محمد)، جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما. پدرش عبدالله از نقباء دوازده گانه بود که حضرت بر هفتاد و دو تن از انصار که در عقبه دوم به حضرت رسول ایمان آوردند «نقیب» یعنی رئیس و سرپرست قرار داد. عبدالله یکی از این دوازده تن بود.

در عقبه به حضور پیغمبر شرفیاب شد و در «بدر» از مجاهدین بود و در «أحد» شهید شد. مادر جابر هم از صحابیات است. جابر بن عبدالله در عقبه همراه پدرش به حضور حضرت رسول الله شرفیاب شد و در بدر و احد حاضر بود، ولی پدرش او را از جهاد منع می کرد. او در «بدر» آب برای مجاهدین می آورد. موقعی که پدرش در احد شهید شد، از آن به بعد در تمام غزوات و مشاهد در رکاب پیغمبر بود.

جابر بن عبدالله انصاری از حفاظ بلند نام است که احادیث بسیاری از پیغمبر روایت نموده و عمری دراز داشته و در سن نود و چهار سالگی در مدینه درگذشت. گفته اند وی از آخرین یاران پیغمبر است که در مدینه درگذشته اند.

جمله حدیث هایی که از رسول الله روایت کرده ۱۵۰۰ حدیث است که بخاری و مسلم بر ۵۴ حدیث اتفاق دارند و بخاری ۲۶ حدیث و مسلم ۱۲۶ به تنهایی از او روایت کرده اند. پیغمبر بارها برای «جابر» طلب مغفرت نمود و در شام همراه علی بن ابی طالب بود و در آخر عمر نابینا شد. رضی الله عنه و جزاه عن الاسلام خیراً.

حدیث بیست و سوم

عن أبی مالک الحارث بن عاصم الأشعری - رضی اللہ عنہ - قال: قال رسول الله - صلی اللہ علیہ وسلم - :

«الطَّهْرُ شَطْرُ الْإِيمَانِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَمْلَأُ الْمِيزَانَ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَمْلَأَانِ - أَوْ تَمْلَأُ - مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَالصَّلَاةُ نُورٌ وَالصَّدَقَةُ بُرْهَانٌ وَالصَّبْرُ ضِيَاءٌ وَالْقُرْآنُ حُجَّةٌ لَكَ أَوْ عَلَيْكَ، كُلُّ النَّاسِ يَغْدُو فَبَائِعٌ نَفْسَهُ فَمُعْتِقُهَا أَوْ مُوْبِقُهَا»

(رواه مسلم)

ترجمہ حدیث:

از ابو مالک، حارث بن عاصم اشعری رضی اللہ عنہ روایت شدہ کہ: رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: پاکیزگی نصف ایمان است و الحمد للہ و ستایش خدا ترازوی حسنات را پر می کند و سبحان اللہ و الحمد للہ میان آسمان و زمین را پر می کنند. و نماز، نور و روشنائی و صدقه دلیل ایمان داری و شکیبایی، فروغ و پرتو ایمان و قرآن دلیلی است به نفع تو یا مدرکی است به ضررتو، همه مردم بامدادان به تلاش و سعی می آیند، پس هستند کسانی که خود را به خدا می فروشند و خود را آزاد می کنند، یا خود را در مقابل هوی و خلاف خدا نمودن هلاک می کنند. این حدیث را مسلم روایت کرده است.

شرح حدیث:

در فرموده حضرت ختمی مرتبت صلی اللہ علیہ وسلم در حدیث بالا راهنماییهای فراوان

است برای کسانی که دیده را بگشایند و حقایق را بفهمند: «الطهورُ شَطْرُ الْإِيمَانِ»: پاکیزگی نصف ایمان است؛ زیرا اخلاق بر دو قسم است: قسمی که پاک شدن از آنها از ایمان داری و قسمی که آراستگی به آنها از ایمان داری است، پس پاکیزگی و خود را پاک ساختن از آلودگیها، نصف ایمان است و آراستگی به شایستگیها نصف دیگر ایمان است.

در حدیث دیگر آمده است: «الایمانُ نصفان: نصفُ شکرٍ و نصفُ صبرٍ» ایمان دو نیم است: نیمی سپاسگزاری است و نیمی شکیبایی.

نامالایماتی که در زندگی هست، مانند تهی دستی، صبر در برابر آن نصف ایمان است و آنچه در زندگی برابر خواهش انسان باشد، مانند توانگری، سپاسگزاری بر آن نصف ایمان است.

در حقیقت دستور پاکیزگی و آراستگی، از دستورهای مؤکد دین مبین اسلام است و آراستن ظاهر و پاک ساختن بدن به وسیله وضوء و آب دستی و غسل و آب تنی و بوخوشی و لباس پاک که در اسلام بسیار بر آن تأکید شده است و در هر فرصت و مناسبتی بر وضوء و یا غسل مندوب تأکید شده است، پاک ساختن دندان و خوشبو کردن دهان با مسواک زدن و پاک ساختن دستها به چیدن ناخن و اصلاح موی سر و روی و ستردن موی بغل و شرمگاه و استعمال سدر یعنی برگ «کنار» و صابون و پوشیدن لباس فاخر در عید و لباس سفید در بیشتر ایام و تعبیر کردن از آراستگی ظاهر به عنوان به جا آوردن حق نعمت، یکی از دلایل آشکار است؛ زیرا اسلام به پاکیزگی اهمیت فراوان می دهد و کافی است که انسان سیرت مطهره رسول اکرم را مطالعه نماید و از پاکی و خوشبویی و آراستگی ظاهر پیغمبر اسلام که نوعی از آراستگی باطن، مکمل ایشان بوده است، مطالعه نماید تا بداند یکی از علل پیشرفت خارق العاده مسلمانان در صدر اسلام همین طهارت و پاکی از حیث ظاهر و باطن بوده است که در ظاهر، مردانی آراسته و پاک و در باطن مردانی شایسته و پاکیزه و در ایمان کامل که از طهارت ظاهر و باطن سرچشمه می گیرد، مانند کوهی عظیم پابرجا و استوار بوده اند.

اما از حیث تفسیر لفظی کلمه طهور - به فتح طاء - به معنی بسیار پاک و به ضم طاء به معنی پاکیزگی و پاکی با دور بودن از ناپاکیها و پاکیزگی به طهارت از وضوء و غسل و غیره همه در زیر کلمه «طهور» داخل است و عادتاً مقید بودن به طهارات اسلامی، آدمی را از کارهای ناروا که مایه شرمساری و از دست دادن اعتبار و شرف است، باز می‌دارد.

در روزهایی که انگلیس مقتدرترین کشورها بود و زندانهای بی شمارش پر از زندانیان بود، یکی از سیاستمداران شان نوشته بود: در تمام زندانهای انگلیس یک زندانی که مقید به طهارت اسلامی باشد، ندیده است.

کلمه «شطر» به معنی نیم است، ولی لزومی ندارد که شطر و نصف به معنای نصف کامل و برابر با نصف دیگر باشد؛ زیرا در گفتار عرب آمده که: «نصفُ السَّنةِ سفرٌ و نصفُها حضرٌ» نیمی از سال در سفر و نیمی از سال در حضر به سر می‌آورد، اگر چه دو برابر در سفر باشد و یک برابر در حضر و یا بالعکس.

چنان که معروف است، کسی که سر رشته داری کاری را متعهد شد، نیمی از مرم، دشمن او و نیمی از مردم، دوست او می‌شوند و ممکن است دشمنانش بیشتر از دوستانش باشند و ممکن است برعکس باشد. در حدیث است که علم فرائض، نصف علم است. یعنی آگاهی از علم قسمت میراث، نیمی از علم را تشکیل می‌دهد که علم یا تعلق به حیات و زندگی شخص دارد و یا به بعد از زندگی و پس از مرگ تعلق دارد. آنچه به پس از مرگ تعلق دارد و قسمت میراث است، نیمی از علم است.

گفتیم که «طهور» به معنی پاکیزگی است و آن، شامل پاکیزگی ظاهری و باطنی است. بعضی منظور از «طهور» را وضوء دانسته و مؤلف، این قول را نزدیک‌ترین نظرها دانسته است. باز هم اشکالی ندارد؛ زیرا خدای عزوجل از اسرار عباداتش، پیغمبر اکرم ﷺ را بهتر واقف ساخته است. «والحمد لله تملأ المیزان» و ستایش خدا با گفتن «الحمد لله» با فهم معنی آن ترازوی اعمال را پر می‌کند زیرا در گفتن آن اثبات همه صفات پروردگار نهفته است؛ چون صفات بی مانند ذات پاک آفریدگار متعال را معترف بودن است که آدمی را به ستایش وادار می‌سازد. کسی که معترف به جمیع

صفات پروردگار توانا باشد و در برابر آن صفات، ستایش خدای متعال را به جا آورد، ثواب آن اگر مجسم شود، عظمتش به حدی است که ترازوی اعمال را با همه بزرگی که دارد، پر می نماید.

در خصوص ترازوی اعمال در روز قیامت، آیات قرآن بسیار است؛ مانند ﴿وَنُضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (آیه ۴۷ سوره انبیاء) و ترازوهای عدالت و دادگری کامل را برای روز قیامت می گذاریم. در دنیا هر حکمی درباره هر فردی بشود، ملاک آن ظاهر است و بر باطن کسی آگاهی حاصل نمی شود. ولی ترازوهای آخرت، ظاهر و باطن هر دو را آشکار می سازد و در آن جاست که هموزن مورچه به حساب می آید و مقدار ذره به وزن می آید.

در حدیث صحیح هم ترازوی اعمال ثابت شده است و هر کسی که سالمترین و بهترین اقوال را بخواهد، همانا اعتراف به میزان اعمال است. چنان که آیات و احادیث دلالت بر آن دارد. کسی که عقلش قاصر باشد و نتواند درک کند که اعمال هم در آخرت دارای جسم و صورت است، برای چنین کسانی هم پیشوایانی از معتزله هستند که حدیث و آیه را تأویل می کنند، به عقیده این که منظور از ترازو خود ترازو نیست، بلکه منظور از آن اجرای عدالت است و آن هم به طوری که کارهای بسیار ریز و کم وزن نیز به شمار آورده شود.

لفظ «موازين» در آیه به صیغه جمع بود. بعضی برآنند که صیغه جمع برای تفخیم و بزرگ جلوه دادن است، مثل این که در حال تعظیم، هم صیغه جمع می آید. چنان که در آیه ۹۹ سوره مؤمنون آمده است: ﴿رَبِّ ارْجِعُونِ﴾ ای پروردگار مرا بازگردانید. و بعضی از علماء معتقدند که میزان، متعدد است به طوری که برای هر فردی، میزان به خصوصی است: (وَسُبْحَانَ اللَّهِ تَمْلَأُنِ أَوْ تَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ) این دو کلمه «سبحان الله و الحمد لله» و یا این یک جمله «سبحان الله و الحمد لله» میان آسمان و زمین را پر می کنند، برای این که الحمد لله عبارت از ستایش خداست در برابر صفات کمال او، و سبحان الله تنزیه است و پاک دانستن خدا از آنچه شایسته او نباشد. پس سبحان الله برای سلب نقایص است و الحمد لله برای اثبات کمالات. و البته

اثبات، مقدم بر سلب است و در بعضی از روایات «التسبیح نصف المیزان، والحمد لله تملؤه ولا اله الا الله ليس لها دون الله حجاب» سبحانه الله گفتن نیمی از ترازوی اعمال را پر می‌کند و الحمد لله همه آن را پر می‌سازد و لا اله الا الله هیچ مانعی از قبول شدن ندارد. در حدیثی به روایت علی رضی الله عنه آمده است: «الله اكبرُ ولا اله الا الله» آسمان و زمین و میان آنها را پر می‌کند. و در مسند امام احمد: «ولا يثقلُ شئُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و هیچ چیز در ثواب به سنگینی «بسم الله الرحمن الرحيم» نمی‌آید و به همین خاطر است که خدای توانا قرآن را به این کلمه آغاز فرمود در آغاز هر کار و در ابتدای هر نشست و برخاست، گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» سنت است و همچنین صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم.

«والصلاة نور». نماز روشنایی است، قلب را صیقل می‌کند، دیده را روشنایی می‌بخشد و از این جاست که در حدیث آمده است که حضرت رسول الله می‌فرماید: «وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» و روشنی چشم من در نماز است. در حقیقت نماز مایه آسایش روح و چیرگی بر غم و اندوه است. در حدیث آمده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: «يا بلالُ اَقِمِ الصَّلَاةَ وَاَرِحْنَا بِهَا» ای بلال، اقامه نماز بگو تا در نماز شویم و آسایش یابیم.

در مسند امام احمد و صحیح ابن حبان از پیغمبر روایت شده که فرمود: «مَنْ حَافِظَ عَلَيْهَا، كَانَتْ لَهُ نَوْرًا وَبُرْهَانًا وَنَجَاةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» کسی که بر نمازهای پنج‌گانه محافظت نماید، برای او روشنایی و دلیل ایمان داری و وسیله رهایی از عذاب خواهد بود. و در حدیث آمده است: «كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا حَزَبَهُ أَمْرٌ، فَرَزَّ إِلَى الصَّلَاةِ» عادت حضرت رسول این بود که چون کاری او را نگران می‌ساخت و یا مشکلی پیش می‌آمد، به نماز پناه می‌برد و از خدای توانا استمداد می‌فرمود و چیزی نمی‌گذشت که مشکل، مانند آب آسان می‌شد. این امر پناه بردن به نماز و رو آوردن به خدا، چاره خواستن از او تعالی، شیوه هر یک از عرفا و دانشمندان بوده است، حتی ابوعلی سینا می‌گوید: هرگاه در درمان بیماری فرو می‌ماندم، وضو می‌ساختم و به سوی مسجد جامع روان می‌شدم و در آن جا نماز می‌خواندم و چاره کار را از خدای تعالی می‌خواستم و دیری

نمی‌گذشت که درمان بر من آسان می‌شد. دانشمندان بسیار در سیرتشان نوشته‌اند که هرگاه مسأله‌ای لاینحل می‌شد، از طریق وضو و روی آوردن به مسجد و نماز و چاره خواستن از خدای تعالی آن را به زودی حل می‌کردند.

خلاصه آنهاییکه اهل بصیرت هستند و ایمان در دلشان زنده است هرگاه در برابر کاری عاجز ماندند، رو به خدا می‌آورند و از او چاره می‌خواهند و عادت دیری نمی‌گذرد که از نومیدی رهایی می‌یابند و چاره کارشان می‌شود.

«وَالصَّدَقَةُ بُرْهَانٌ» و صدقه دادن و کارهای خیر انجام دادن و کمک به مستمندان دلیل ایمان داری است؛ زیرا هر معامله‌ای که ده یک فایده در برداشته باشد، هیچ کاسبی از آن روگردان نخواهد شد. پس موقعی که در برابر یک ریال صدقه، خدای توانا و عده هفتصد برابر و بیشتر داده‌اند، چگونه ممکن است شخص با ایمان از این همه فایده روگردان شود؟

در حدیث آمده که حضرت رسول فرمود: «مَا تَقَصَّتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ» صدقه از مال کسی کم نخواهد کرد. با این حال صدقه و کمک به مستحقان مایه خوشنودی خدا و دعای خیر مستمندان و جلوگیری از پیش آمدهای ناگوار است.

در حدیث است «صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ تَقَى مَصَارِعَ أَلْسُو» کارهای خوب از پیش آمدها و زمین افتادن‌های بد جلوگیری می‌کند. و نیز در حدیثی دیگر هست: «دَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ» بیمارانتان را با صدقه درمان کنید.

یکی از دانشمندان می‌گوید: فرزندم بیمار شد تا این که پزشکان از درمان او فرو ماندند و یک روز اظهار کردند که بیش از این از ماکاری ساخته نیست. من با این ترتیب احساس کردم که پزشکان می‌خواهند به من بفهمانند که از درمان گذشته و مرگش حتمی است. با این که پیدا است چه حالی داشتم، از خانه بدر شدم. در خارج از خانه به خاطر آمدن که حضرت رسول الله ﷺ فرمود است: بیماران خود را به صدقه درمان کنید. من به خاطر گذشت که امروز این فرمایش پیامبر را می‌آزمایم. اگر صحیح بود، که همیشه برایم درس عبرتی است. و اگر صحیح نبود، مقداری صدقه می‌دهم، چندان تفاوتی در مصرف روزانه‌ام نخواهد داشت. آنگاه به خاطر آوردم که چه کسانی

فی الواقع مستحق هستند. رفتم و به ایشان صدقه‌ای رساندم. در مراجعت با کمال تعجب دیدم وضع فرزندم بهبود یافته است. چشمش باز است و سخن می‌گوید و از آن به بعد حالش رو به بهبود رفت و کم‌کم شفا یافت.

چقدر افراد عیال بار هستند که با درآمدی بسیار اندک، چند نفر عایله دارند و مجبورند روزی دوبار با نان خشک و خالی بسازند هنگام شام جیغ و ناراحتی فرزندان را سربار با گرسنگی به خواب رفتن خود سازند.

در محیط‌هایی که فشار فقر و تهی دستی زیاد است، کسی که نخواهد از راه کمک به مستمندان جلوی بلا را بگیرد، محال است از طریق پزشک و دوا تنها به شفا و بهبودی برسد.

روزگاری که آداب اسلامی رایج بود و صدقات و خیرات به وفور موجود بود، صفای اجتماع و آرامش و دل شادی نیز فراوان بود. از روزی که مظاهر تمدن غرب و بخل مخصوص فرنگیان مرسوم شد، شخصی تندرست به تمام معنی را نمی‌توان یافت. گمان نمی‌برم هیچ زمانی مانند این دوره دوره وانفسایی بوده باشد که نه خویشی و قرابت در دل‌های سنگدلان اثر دارد و نه دیدن افتادگان و بیچارگان.

«وَالصَّبْرُ ضِيَاءٌ»: و شکیبایی روشنایی است. روشنایی و زیور مردان بلند نام است. در حدیث آمده: «مَا أُعْطِيَ عَبْدٌ عَطَاءً خَيْرًا وَلَا أَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ» هیچ هدیه‌ای بهتر و گشایش بخش‌تر از شکیبایی به کسی داده نشد. در کلام الله مجید در آیه ۱۵۳ سوره بقره آمده است: «أَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» از صبر و نماز کمک بجوید.

صبر بر سه نوع است: صبر بر طاعت خدای تعالی و صبر از گناهان و صبر در برابر تقدیر و سرنوشت. ساختن با زمانه، برای بلند همتان جز از راه صبر میسر نیست. مهمترین انواع صبر، همانا صبر در طاعت و صبر از گناه است که هیچ گاه در برابر خواهش نفس، خرد را به نافرمانی خدای تعالی و عواقب آن دچار نسازد. روزه داری که فضایل آن بسیار است، از این جهت است که شعبه‌ای از صبر است و روزه دار، از بام تا شام از شهوت و خوراک و آب خودداری می‌کند و صبر می‌نماید.

حضرت رسول، صبر را نور نامید؛ زیرا شخص شکیبا برای گرفتن راه راست به

وسیله صبر از نور حق استفاده می‌نماید و در مواردی که اضطراب و پریشانی افکار پیش می‌آید، از برکت صبر، توفیق بر راه راست می‌یابد. و نظر به این که از راه صبر، طرق اعمال و عواقب آنها را می‌اندیشد، همیشه کارهایش بر پایه راستی و درستی قرار می‌گیرد.

در معنی صبر نزد عرفا عباراتی است که لُب آنها یکی است و آن پایداری بر کتاب و سنت است، و در بلایا و مصایب، ادب را نگهداشتن و هیچ گاه بر تقدیر، زبان اعتراض نگشودن. کلمه ضیاء عبارت از هر روشنایی است که حرارت به همراه دارد. مانند روشنایی خورشید. و نور عبارت از هر روشنایی است که حرارت همراه نیاورد و لذت بخش باشد؛ مانند روشنایی ماه. و معلوم است که روشنایی ماه از خورشید است، زیرا در قرآن آیه ۵ سوره یونس آمده است: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾ اوست خدایی که خورشید را روشنایی بخش و حرارت افزا ساخت و ماه را روشنی داد.

بنابراین صبر، اصل نماز است؛ زیرا نماز مانند هر عبادت دیگری نیازمند صبر بر مواظبت آن می‌باشد و از جهت دیگر صبر همیشه در برابر ناملازمات و فشار آن همراه با سوزش و ناراحتی است. در حالی که نماز چنان که گفتیم، آسایش خاطر و رو آوردن به درگاه خدا و لذت مناجات را همراه دارد. این است که نماز را نور و صبر را ضیاء نامید.

شارع مقدس، در جستن کامیابی و نیک بختی دو جهان، به کمک جستن از صبر و نماز هر دو دستور داد: «وَالْقُرْآنُ حِجَّةٌ لَّكَ أَوْ عَلَيْكَ» و قرآن دلیلی و گواهی به نفع تو است، اگر آن را به کار ببری و گواه و دلیل به ضرر تو است، اگر بر خلاف آن رفتار کنی. خداوند فرمود: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ (آیه ۸۲ سوره اسراء): و فرود می‌آوریم از قرآن آنچه بهبود و رحمت برای مؤمنان باشد و نیفزاید ستمگران را مگر زیان کاری. قرآن شفای روانها و رحمت دلها و راهنمای عقلها و روشنایی بخش مغزها و بهبودی بخش سینه‌هاست.

در حدیث دیگر حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «الْقُرْآنُ شَافِعٌ مُّشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ

مصدق. مَنْ قَدَّمَهُ أَمَامَهُ، قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ وَرَاءَهُ دَفَعَ فِي قَفَاهُ إِلَى النَّارِ: قرآن شفاعت خواهی است که شفاعت او قبول شده، و چاره سازی است تصدیق شده. کسی که قرآن را روبروی خود قرار داد، او را به بهشت رهبری می‌کند و می‌رساند. و کسی که او را پشت سر خود قرار داد، او را به دوزخ می‌رساند.

در حقیقت این کتاب چه گهرهای شاهواری دربر دارد و چه پندهای گرانبها که عرضه می‌نماید و چه راههای راست و روشن که در پیش آدمی قرار می‌دهد. مؤمنان هیچ‌گاه از آن سیر نمی‌شوند و هیچ موقع از فرمان او سرپیچی نمی‌کنند در گور و گردنه‌های قیامت، رهایی بخش و یاری دهنده است و در اوقات فراغت، همدمی غمگسار و مهرگستر گردد. افسوس که اهل قرآن چهره در نقاب خاك کشیدند و عمل به قرآن از سینه‌های مردان، به درون کتابها انتقال یافت.

«كُلُّ النَّاسِ يَغْدُو»: همه مردم چون بامداد شود، از خانه بیرون می‌روند و به تلاش و کوشش می‌پردازند و همه با شتاب و سرعت برای به دست آوردن مقاصد خود می‌کوشند. (فَبَانِعُ نَفْسَهُ فَمُعْتَقُهَا) پس کسی است که خود را به خدا می‌فروشد و خود را آزاد می‌کند، خود را از بردگی گناهان آزاد می‌سازد و از گرفتار شدن در عواقب گناهان از خشم خدا و عقاب شدید او خود را می‌رهاند.

ابوبکر بن عیاش گوید: موقعی که جوان بودم مردی به من گفت، بکوش تا آنجا که می‌توانی تا در دنیا از برده شدن در آخرت خود را برهانی؛ زیرا کسی که در آخرت، بندی و اسیر و برده و ذلیل شد، رهایی نخواهد یافت. قسم به خدا این گفته را هیچ‌گاه فراموش نکرده‌ام.

حسن بصری می‌گوید: مؤمن در دنیا مانند اسیر است، هیچ‌گاه ایمن ننشیند و برای نیک بختی خود از هیچ کار خیری فروگذاری نکند و بداند که ایمنی نیست، مگر روزی که خدا را دیدار کند و آن روز پس از مرگ است. او گفت: ای آدمیزاده، مردم همه به سوی سودجویی و استفاده روانند، کجا می‌توانی مانند خود را به دست آوری؟ بکوش تا خودت استفاده کنی؛ زیرا هرگز مانند خودت را نخواهی یافت. یعنی اگر تمام دنیا را به دست آوری و نتوانی خود را نیک بخت سازی، وقتی که خودت به کیفر گناهان در

دل دوزخ جای گرفتی، هیچ یک از فایده‌های زودگذر دنیا به کار نمی‌آید.

در صحیح مسلم آمده است که روزی حضرت رسول الله ﷺ قریش را به سوی دینداری دعوت کرد و فرمود: «ای بنی کعب، ای بنی مره، ای بنی عبد شمس، ای بنی عبد مناف، ای بنی هاشم، ای بنی عبدالمطلب، خود را از آتش دوزخ برهانید. ای فاطمه، خودت را از آتش برهان». همچنین در صحیح بخاری چیزی مانند همین معنی هست و در صحیح بخاری و مسلم آمده که وقتی این آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (آیه ۲۱۴ سوره شعراء) نازل شد، حضرت این دعوت را فرمود. در حقیقت جمله «خودت را برهان» یعنی به چه کسی مهر می‌ورزی که از خودت برای بهتر باشد؟ خوبی را از خودت آغاز کن. اگر به خودت رحم نکردی و با آلودگی‌ها خودت را باختی، همان مثال معروف صدق می‌کند: که بعد از من جهان را آب گیرد. در قرآن: ﴿إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (آیه ۱۵ سوره زمر) آمده است: زیانکاران واقعی مردمی هستند که به خود و بستگانشان در روز قیامت زیان رسانده‌اند. یعنی هم خود را باختند و هم بستگانشان را. کسی که خود و بستگانش را از دست داد و به آتش ابدی گرفتار شد، خسارتی بسیار زیانمند متحمل شده است.

«أو موبقها» یا کسی که خود را به شهوتها و گناهان می‌فروشد و در آتش و عقاب خدای تعالی خود را گرفتار و هلاک می‌سازد. اما اختلاف است در این که الحمدلله همه ترازوی اعمال را پر می‌سازد، و سبحانه الله نصف میزان را، و لا اله الا الله میان آسمان و زمین را پر می‌کند. در حقیقت هر يك از اینها همین ثواب را دارد. منتها به حسب اشخاص فرق می‌کند. چنان که کسی از نماز خود همه‌اش را دارد، و کسی از نماز خود صد یک آن را دارد. کسی که به تنهایی نماز می‌خواند، یک فضیلت دارد و کسی که با جماعت می‌خواند بیست و هفت درجه فضیلت دارد. گاهی یاد خدا به دل و زبان و اخلاص است و گاهی با دل غافل و تن ناپاک و زبان بی زبان و اینها با هم خیلی فرق دارند.

از سلف و پیشینیان کسانی در روز هزار بار تسبیح می‌کردند، و کسانی چندین بار

هموزن خود مال، و کسانی همه ما یملک خود را در راه خیر برای فداء و سربهای خود صرف می کردند. خداوند متعال ما و شما و همه مسلمانان را بر آنچه مایه خوشنودی است توفیق دهد. و سبحان الله، والحمد لله، و لا اله الا الله و الله اکبر. اگر در فضیلت آن همین یک مورد که باقیات صالحاتند، باشد، کافی است. خداوند فرماید: ﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا﴾ (آیه ۴۶ سوره کهف). باقیات صالحات نزد پروردگارت هم از حیث ثواب و هم امیدواری بهتر است.

ابومالک: نام او از بین ده نام که برای او یاد شده همانا «حارث بن عاصم اشعری» است. پیشوایان حدیث مانند مسلم و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه، احادیثی را که او از رسول الله ﷺ روایت نموده در صحاح خود آورده اند. بزرگان صحابه مانند جابر بن عبدالله از او روایت کرده اند. ابومالک اشعری و معاذ و ابوعبیده و شرحبیل همه در زمان خلافت امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنهم، در یک روز به مرض طاعون درگذشته اند. رضی الله عنهم و جزاهم عن الاسلام خیراً.

حدیث بیست و چہارم

عن أبی ذر الغفاری - رضی اللہ عنہ - عن النبی فیما یرویہ عن ربہ - عز و جل - أنه قال:

«یا عبادی! إِنِّی حَرَمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِی وَ جَعَلْتُهُ بَیْنَكُمْ مُحَرَّمًا" فَلَا تَظَالُمُوا.

یا عبادی! کُلُّکُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ فَاسْتَهْدُونِی أَهْدِکُمْ

یا عبادی! کُلُّکُمْ جَائِعٌ إِلَّا مَنْ أَطْعَمْتُهُ فَاسْتَطْعِمُونِی أَطْعِمْکُمْ

یا عبادی! کُلُّکُمْ عَارٍ إِلَّا مَنْ کَسَوْتُهُ فَاسْتَکْسُونِی أَکْسِکُمْ

یا عبادی! إِنَّکُمْ تُخْطِئُونَ بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ أَنَا أَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعًا فَاسْتَغْفِرُونِی
أَغْفِرْ لَکُمْ.

یا عبادی! إِنَّکُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضُرِّی فَتَضُرُّونِی وَلَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِی فَتَنْفَعُونِی.

یا عبادی! لَوْ أَنَّ أَوَّلَکُمْ وَ آخِرَکُمْ وَ إِنْسَکُمْ وَ جِنَّکُمْ کَانُوا عَلَى أَتَقَى قَلْبِ رَجُلٍ
وَاحِدٍ مِنْکُمْ مَا زَادَ ذَلِكَ فِی مُلْکِی شَیْئًا.

یا عبادی! لَوْ أَنَّ أَوَّلَکُمْ وَ آخِرَکُمْ وَ إِنْسَکُمْ وَ جِنَّکُمْ کَانُوا عَلَى أَفْجَرِ قَلْبِ رَجُلٍ
وَاحِدٍ مِنْکُمْ مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِنْ مُلْکِی شَیْئًا.

یا عبادی! لَوْ أَنَّ أَوَّلَکُمْ وَ آخِرَکُمْ وَ إِنْسَکُمْ وَ جِنَّکُمْ قَامُوا فِی صَعِیدٍ وَاحِدٍ فَسَأَلُونِی
فَأَعْطِیْتُ کُلَّ وَاحِدٍ مَسْأَلَتَهُ مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِمَّا عِنْدِی إِلَّا کَمَا یَنْقُصُ الْمِخِیطُ إِذَا أُدْخِلَ
الْبَحْرُ.

یا عِبَادِی! إِنَّمَا هِیَ أَعْمَالُکُمْ أَخْصِیْهَا لَکُمْ ثُمَّ أَوْفِّیْکُمْ إِيَّاهَا فَمَنْ وَجَدَ خَیْرًا فَلْیُحْمَدِ اللّٰهَ وَ مَنْ وَجَدَ غَیْرَ ذَٰلِكَ فَلَا یَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ».

(رواه مسلم)

ترجمه حدیث:

أبی ذر غفاری رضی اللہ عنہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نقل کرده از جمله آنچه پیغمبر از پروردگار عزوجل روایت می کند که فرمود:

ای بندگان من، ستم بر خودم را حرام نمودم و آن را میان شما نیز حرام کردم، پس به همدیگر ستم نکنید. ای بندگان من همه تان گمراهید مگر کسی که من او را هدایت نموده ام، پس راه راست را از من بخواهید تا شما را راهنمایی کنم. ای بندگان من، همه تان گرسنه اید مگر کسی که من خوراکش داده ام، پس از من خوراک بخواهید، تا شما را خوراک دهم. ای بندگان من، همه تان برهنه اید مگر کسی که من پوشاکش دادم. پس پوشاک از من بخواهید تا بپوشانمتان. ای بندگان من، در حقیقت شما در شب و روز خطا می کنید، و منم که همه گناهان را می آمرزم. پس از من آمرزش بخواهید تا شما را بیامرزم.

ای بندگان من، محققاً شما هرگز نمی توانید زیانی به من برسانید تا این کار را نکنید. و هرگز قادر به فایده رسانیدن به من نیستید تا مرا نفعی برسانید. ای بندگان من، اگر در حقیقت از نخستین شما تا آخرین فردتان و انس و جن تان همه بر پرهیزگارترین قلب یکی از شما باشند و همه پرهیزگارترین باشید، آن در ملک من چیزی نخواهد افزود. ای بندگان من! اگر در حقیقت اول و آخرتان و انس و جن تان همه بر ناپاکترین قلب یکی از شما باشند به این که همه ناپاکترین باشید، آن از ملک من چیزی کم نخواهد کرد.

ای بندگان من! اگر در حقیقت اولین تا آخرین فردتان از انس گرفته تا جن تان همه در یک میدان به پاخیزید و همه از من خواهش کنید و به هریک از شما آنچه را که

می‌خواهید بدهم، آن همه خواهش از آنچه نزد من است چیز نخواهد کاست، مگر آن چنان که سوزن از آب دریا هرگاه در آن فرو برده شد کم می‌کند. ای بندگان من! آنچه می‌بینید، نتیجه کردارتان است که برای شما می‌شمارم و پس از آن به وفا و تمام، به شما می‌رسانم. پس کسی که خوبی یافت، باید خدا را ستایش گوید. و کسی که غیر از آن یافت، نباید غیر از خودش را سرزنش کند. (امام مسلم این حدیث را روایت کرده است)

شرح حدیث:

در حدیث صحیح بالا حضرت ختمی مرتبت ﷺ حکمت بسیاری را بر امت خود روشن می‌سازند.

خدای مهربان در تمام ذرات کاینات آثار رحمت و مهر خود را روشن ساخت. موجودات را از نیستی به هستی آورد، زندگی بخشود، روزی میسر فرمود، اسباب راحت و وسایل آسایش برای آنها فراهم ساخت و با نیروی هوش و عقل که به بشر عنایت فرمود، او را روز به روز برای پیشرفت آماده ساخت و بشر را سفارش داد که از مایه بدبختی که همانا ظلم و ستم است اجتناب کنند.

عبارتی از این بهتر نمی‌توان یافت که پروردگار توانا بفرماید: ای بندگان من، بدانید که من ستم را بر خود حرام ساخته‌ام. وقتی که من آفریدگار و پروردگارم، ظلم را بر خود حرام ساخته‌ام، اگر چه ظلم از خدای تعالی صورت نمی‌پذیرد؛ زیرا ظلم عبارت است از تصرف در مال دیگری. در حالی که آنچه هست، ملک خدا و مخلوق خداست.

خداوند در آیاتی متعدد می‌فرماید: ﴿وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾ (آیه ۲۹ سوره ق): نسبت به بندگان ستم‌گر نیستم. ﴿وَمَا اللَّهُ يَرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ﴾ (آیه ۱۰۸ سوره آل عمران): خداوند نمی‌خواهد به جهانیان ظلم روا بدارد. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلُمُ النَّاسَ شَيْئًا﴾ (آیه ۴۴ سوره یونس): محققاً خدا به هیچ وجه به مردم ظلم نخواهد نمود. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلُمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ (آیه ۴۰ سوره نساء): به راستی خدا هم وزن ذره‌ای ظلم نخواهد کرد.

می فرماید که من ظلم را میان شما بندگان هم حرام فرموده‌ام، پس شما به همدیگر ستم نکنید؛ زیرا بدبختی بشر و کاینات همه از ظلم و ستم است. ظلم در دیانت چنین است که شرک آورند، و ظلم در نفس، به کشتن نارواست. ظلم در نسبت دادن خود به کسانی که به آنها نسبتی ندارد. و ظلم در عقل؛ مثلاً به این که عقل را به کار نبندد و پیرو خرافات و چیزهای موهوم شود و یا این که به آشامیدن مشروب، عقل خود را زایل کند و از حالت آدمیت به دیوانگی و درندگی برود. و ظلم در مال به دزدی و خیانت و خوردن مال مردم از طریق ناروا است.

خدای توانا هیچ گونه گفتار بدی را اجازه نداده است که بلند گفته شود مگر گفتار مظلوم در نالیدن از ظالم که آن را روا دانسته تا مردم از ظلم ستمگر آگاه شوند و عواقب تلخی را که بر سر ظالم می آید، به چشم ببینند.

از این روی می فرماید: ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ﴾ (آیه ۱۴۸ سوره نساء) خداوند دوست نمی دارد آواز به بدگویی بلند شود مگر از مظلوم که ستمهای ظالم را برشمرد.

باری تعالی بدترین ظلم را شرک دانسته است که می فرماید: ﴿إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (آیه ۱۳ سوره لقمان): محققاً شرک آوردن به خدا ظلمی بسیار بزرگ است.

در حدیث است که خداوند مهلت و فرصت به ظالم می دهد، ولكن هرگاه او را به عقوبت کشید، نجاتش محال است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَيَمْلِكُ لِلظَّالِمِ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَهُ لَمْ يَفْلِتْهُ﴾. در حدیث صحیح است که حضرت رسول پرسید: آیا می دانید مفلس چه کسی است؟ گفتند: مفلس نزد ما کسی است که نقدینه و کالایی ندارد. فرمود: مفلس کسی است که روز قیامت می آید، نماز دارد و روزه دارد و زکات دارد، در حالی که دشنام به این داده و این را زده و مال آن را گرفته است. پس این از حسناتش می گیرد و هرگاه حسناتش تمام شد، و هنوز حقوق مردم در گردن دارد، از بدیهای طلب کارانش گرفته می شود و براو انداخته می شود، پس از آن به دوزخ فرستاده می شود.

در حدیث است که حضرت رسول فرمود: کسی که در حق ظالمی دعای خیر

می‌کند، به حقیقت دوست داشته است که در زمین نافرمانی خدا کند. ای بندگان من! همه گمراهید، مگر کسانی که هدایتشان کردم. پس راهنمایی از من بخواهید تا شما را به راه راست برسانم. شما بندگان را به وسیله پیغمبران راهنمایی کردم و هنگامی که شما نوزادانی آماده اسلام هستید من هستم که پدر و مادر و استادان مهربان برایتان فراهم می‌آورم تا شما را به راه راست برسانند، و کسی که از هدایت من محروم باشد پدر و مادر و استادانی نصیب او خواهند بود که او را به گمراهی می‌رسانند. من سبب ساز و چاره ساز هستم. اگر در کودکی نتوانستید، در بزرگی به من رو آرید که من همیشه برای هدایتتان آماده‌ام، هدایت همه‌اش از من است فکر نکنید که عقل تنها و یا علم تنها و یا پرورش دهنده، شما را به راه راست می‌رساند، این من هستم که از طریق عقل و یا مربی شما را به راه راست می‌رسانم.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ (آیه ۷۸ سوره نحل): خداوند شما را از شکمهای مادران به دنیا می‌آورد در حالی که چیزی نمی‌دانید. و آن وقت پدر و مادر و خویش و معلم را فراهم ساخت تا قوه فکر و عقل و هوش را بکار بندید و پایه علم را به کار ببرید. مهر مادر و شفقت پدر به هم آمیخت تا برای تو وسیله نگهداری و تربیت باشد. آیا باز هم تا این حد مهربانی جایز می‌دانید که روی را از احسان کننده برگردانید؟ روی به من آرید تا شما را به مطلب برسانم. ای بندگان من، همه گرسنه‌اید مگر کسی که من او را خوراک داده‌ام. روزی را از من بخواهید تا روزیتان را به شما برسانم. این من هستم که در دل «زید» می‌اندازم که بر «عمرو» رحم آورد. من هستم که برای یکی حاجتی پیش می‌آورم تا به دیگری مراجعه نماید و کمکی به وی رساند.

در حقیقت اگر انسان به درستی بیندیشد، می‌بیند که اراده خدا برای رسانیدن بندگان به وسیله یکدیگر چه اندازه شگفت آور است. شاد باد روح سعدی که گفت:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نببری

ای بندگان من، همه برهنه‌اید مگر کسی که او را بپوشانم. پس پوشاک از من بخواهید تا به شما برسانم. شما تصور نکنید که روزیتان در دست این و آن است. این و آن چیزی در دست ندارند. نیاز خودشان در دست من است، مگر نه این است که مرگ آنان در دست من است؟ زندگیشان از فضل من است؟ روزیشان را من می‌رسانم؟ پس چقدر نفهمی است که رو به بندگان بنهید و آب‌روی خود نزد همچو خودی ببرید و به سوی من رو نیاورید. من عطایم بی منت است. هر قدر روزی به شما برسانم، خسته نمی‌شوم. چه کسی سراغ دارید که اگر بیش از دو سه بار از وی بخواهید، روی به هم نیاورد؟ من هستم که روزیتان را متعهدم از بچگی تا بزرگی، از نوزادی تا سالخوردگی شما را فراموش نمی‌کنم. احسان می‌کنم و بدی می‌کنید باز هم روزیتان را قطع نمی‌کنم. شما را مهلت می‌دهم تا از من آمرزش بخواهید. ای بندگان من، شما به شب و روز خطا می‌کنید و من شما را می‌آمرزم، پس از من بخواهید تا شما را بیامرزم.

در همه این مسایل فرمود: از من بخواهید، هدایت از من بخواهید، روزی از من بخواهید. پوشاک از من بخواهید؛ زیرا اگر بدون خواهش از او باشد، داستان قارون پیش می‌آید که گفته چنان که در قرآن است: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ (آیه ۷۸ سوره قصص) قارون گفت مالی که به من رسیده است، از علم و دانش خودم بوده است. خدا به من نداده است. در نتیجه خودش و مالهایش همه به زمین فرو رفتند.

ای بندگان من، خوبی من به شما فقط از راه مهر و رحمت من است. من از شما بی‌نیازم، منزه از نیازم. دعایتان را به اجابت می‌رسانم. هدایت جویان را به هدایت می‌رسانم، روزی خواهان را روزی می‌دهم و پوشاک می‌رسانم، آمرزش خواهان را می‌آمرزم و در همه اینها ابداً توقعی از شما ندارم. ﴿إِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾: محققاً خدا از همه جهانیان، بی‌نیاز است. ای بندگان من، نه توانایی زیان رسیدن در شما هست که بتوانید زیانی به من برسانید و نه توانایی نفع رسانیدن در شماست که بتوانید به من فایده‌ای برسانید. سود و زیانی از شما به من نمی‌رسد. ای بندگان من، اگر همه بر

قلب پاکترین و پرهیزگارترین فرد بشر باشید، از ملک من چیزی کم نشود. بر بیچارگی تان رحم می آورم و به توبه شما خوش وقت می شوم. شما اگر هر قدر خوش وقتی بیاید باز هم به آن خوش وقتی من که از توبه شماست، نمی رسد. عظمت من طوری است که همه کاینات در برابر من عدم است.

کفر شما چیزی از ملک من کم نکند، ایمان شما بر ملک من نیفزاید. ای بندگانم، اگر اول و آخرتان و انس و جن تان در یک میدان گرد آید و هر کدام هر چه می خواهید از من بخواهید و به هر کدام از شما آنچه می خواهد بدهم، از آنچه نزد من است چیزی کم نکند، مگر آن قدر که سوزن در دریا فرو بردن از دریا کم می کند، دریا از سر سوزن چه اندازه کم می کند؟ هیچ. یعنی هر چه بخواهند آن را برسانم، هیچ از ملک من کم نکند. چیزی کم نکند، بلکه بيفزاید. ندانسته اید که علم هر چه بیشتر اتفاق شود، افزون تر می شود. پس ای بندگان. از چنین پروردگاری که خزاین کرم و رحمتش پایان نمی پذیرد و گنجینه های احسانش تمام نمی شود، بخواهید. ولی خواستن و خواهستان همراه با شوق و یقین باشد و در خواهش از خدای تعالی همت را بلند بگیرید که هر چه بخواهند، نزد خدا مهم نیست.

بیچاره مردمی که از این همه رحمت محروم شوند و از آن همه دریای احسان و گنجینه های اتفاق دست را کوتاه دارند و کاری نکنند که دری از دریای رحمت برایشان گشوده شود. الحق بیچاره آنهایی که از خدا نخواهند و خود را بیچاره و محروم کنند و روز قیامت هم شرمساری برند که نخواستند و نیافتند؛ زیرا اگر می خواستند، به دست می آوردند. ای بندگان من، حقیقت قضیه این است که همان کردارهای خودتان است که برایتان می شمارم و پس از آن مزد و سزای آنها را به تمام و کمال به شما می رسانم. پس اگر کسی در مزد و سزای خود خوبی یافت و به توفیق خدای تعالی کارهای شایسته کرد و زندگی پر آسایش نصیبش شد، باید بداند که سزای نیکوکاری، نیکوکاری است.

خداوند متعال فرمود: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (آیه ۹۷ سوره نحل) کسی که کار شایسته

کند، از مرد و زن در حالی که ایمان دارد، پس در حقیقت او را زندگی خوش و پر آسایش می‌دهیم. و هر آینه به ایشان مزد و سزایشان را در برابر بهترین رفتاری که می‌کردند می‌رسانیم. کسی که به کارهای شایسته کامیاب شد و توفیق نکوکاری و سزای خوب آن از فضل خدای تعالی یافت، باید ستایش خدای تعالی را به جا آورد که او را چنین توفیق داده است. چنان که بهشتیان به سپاس خدا پرداختند و گفتند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا﴾ (آیه ۴۳ سوره اعراف): ستایش برای خدای یکتاست که ما را به این خوشی رسانید و بهشت را نصیب ما فرمود. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ﴾ (آیه ۷۴ سوره زمر): همه سپاس‌گزاری ما برای خدای یکتاست که به آنچه نوید داد راست فرمود و ما را به بهشت رسانید. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾ (آیه ۳۴ سوره فاطر): همه ستایش ما برای خدای یکتاست که از ما نگرانی را دور ساخت. و هرکس نتیجه‌ای غیر از آن بیابد و سزایش بد و مزدش دوزخ باشد، پس کسی غیر از خودش را سرزنش نکند. چنان که در قرآن درباره دوزخیان می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ...﴾ (آیه ۱۰ سوره مؤمن): محققاً مردمی که کفر آوردند و به دوزخ رسیدند، صدا زده می‌شوند، که در حقیقت خشمی که خدا بر شما دارد، بیش از خشمی است که شما بر خود گرفته‌اید: ﴿فَلَا تُلْوُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ (آیه ۲۲ سوره ابراهیم): موقعی که دوزخیان به ملامت شیطان زبان گشودند، شیطان از خود دفاع می‌کند و می‌گوید مرا سرزنش نکنید، خود را سرزنش بکنید که عقل خود را به کار نبستید. از گمراهان پیروی کردید، روی از خدا گردانیدید. روی به خدا نیاوردید، زیرا در حقیقت هرکس رو به خدا آورد رویش به خیر است.

حدیث بیست و چهارم از کتاب اربعین امام نووی را که شرح آن گذشت «مسلم» در صحیح خود روایت نموده است، و رجال اسناد آن همه دمشقی هستند و امام احمد و ترمذی و نسایی هم با زیادتی آن را روایت کرده‌اند، و چنان که ظاهر است، این حدیث مشتمل بر قاعده‌های عظیم در اصول دین و فروع آن و آداب آن و آنچه دل را به صلاح آورد، می‌باشد.

(تنبیه) حدیث بیست و چهارم و هر حدیثی که در اول آن یاد شود که حضرت

رسول الله از خدا عزوجل روایت نماید، این حدیث را «حدیث قدسی» نامند و جمله حدیثهای «قدسی» تا بیش از صد حدیث رسیده است که بعضی از دانشمندان در جزء بزرگی جمع آوری کرده‌اند و حدیث «قدسی» را می‌توان کلام خدا دانست و می‌توان آن را کلام پیغمبر دانست؛ زیرا پیغمبر ﷺ آن را از خدای متعال روایت نموده است. فرقی که میان قرآن و حدیث «قدسی» است، این است که قرآن معجزه است و حدیث «قدسی» معجزه نیست. قرآن خواندنش در نماز فرض است، در حالی که خواندن حدیث «قدسی» در نماز، نماز را باطل می‌کند. دست زدن بدون وضو به قرآن حرام است و دست زدن به حدیث «قدسی» بدون وضوء حرام نیست. خواندن قرآن از بر، برای جنب حرام است، در حالی که جنب می‌تواند حدیث «قدسی» را بخواند. قرآن متعبد بالتلاوة است و نمی‌توان آن را روایت به معنی نمود. در حالی که می‌توان معنی حدیث «قدسی» را به لفظ دیگر ادا کرد. قرآن هر جمله‌ای از آن «آیه» نام دارد و هرچند آیه، سوره نامیده می‌شود. در صورتی که حدیث «قدسی» را نمی‌توان آیه و سوره نامید. قرآن در خواندن هر حرف آن ده حسنه است. در حالی که حدیث «قدسی» هر حرفش ده حسنه ندارد. قرآن فروشش نزد امام احمد جایز نیست و نزد ما فروش قرآن مکروه است، در حالی که فروش حدیث «قدسی» نه حرام است و نه مکروه. قرآن گفته می‌شود قال الله: خدا فرمود. و درست نیست که در مورد آیه قرآن گفته شود: قال رسول الله. در حالی که حدیث «قدسی» را می‌گوییم قال: «رسول الله فیما یرویه عن ربه عز و جل».

اما غیر حدیث «قدسی» از احادیث دیگر، آیا می‌توان گفت که پیغمبر به وحی از خدا فرموده است؟ آیه ۳ سوره نجم شاهد این است ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ پیغمبر سخن از روی هوی نمی‌گوید. آنچه می‌فرماید، از طریق وحی است، صلی الله علیه و آله و صحبه و زاده فضلاً و شرفاً لدیه.

حدیث بیست و پنجم

عن أبی ذر - رضی اللہ عنہ - ایضاً: أن ناساً من أصحاب رسول الله - صلی اللہ علیہ وسلم - قالوا للنبي صلی اللہ علیہ وسلم يا رسول الله ذهب أهل الدُّثُورِ بالأجورِ يُصَلُّونَ كما نُصَلِّي وَ يَصُومُونَ كما نَصُومُ وَ يَتَصَدَّقُونَ بِفُضُولِ أَمْوَالِهِمْ. قال: «أَوَلَيْسَ قَدْ جَعَلَ اللهُ لَكُمْ ما تَصَدَّقُونَ؟ إِنَّ بِكُلِّ تَسْبِيحَةٍ صَدَقَةٌ وَ كُلِّ تَكْبِيرَةٍ صَدَقَةٌ وَ كُلِّ تَحْمِيدَةٍ صَدَقَةٌ وَ كُلِّ تَهْلِيلَةٍ صَدَقَةٌ وَ أَمْرٍ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ وَ نَهْيٍ عَنِ مُنْكَرٍ صَدَقَةٌ وَ فِي بُضْعِ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ».

قالوا: يا رسول الله أَيَأْتِي أَحَدُنَا شَهْوَتُهُ وَ يَكُونُ لَهُ فِيهَا أَجْرٌ؟ قال: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ وَضَعَهَا فِي حَرَامٍ أَكَانَ عَلَيْهِ وَزْرٌ؟ فَكَذَلِكَ إِذَا وَضَعَهَا فِي الْحَلَالِ كَانَ لَهُ أَجْرٌ».

(روایت مسلم)

ترجمہ حدیث:

نیز از ابی ذر رضی اللہ عنہ نقل است کہ: گروهی از یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم به پیغمبر کہ درود و سلام خدا بر او باد گفتند: یا رسول اللہ: صاحبان مالها أجرة را بردند یعنی ثروتمندان همه ثوابها را بردند، نماز می خوانند همان طوری کہ ما نماز می خوانیم و روزه می گیرند همان طور کہ ما روزه می گیریم با زیادتى مالهايشان صدقه می دهند. فرمود: آیا چنین نیست کہ خداوند آن چه را کہ صدقه می هید برای شما قرار داد؟ شما

در برابر هر سبحان الله گفتن صدقه‌ای دارید. و در برابر هر الله اکبر گفتن صدقه‌ای، و با هر الحمد لله گفتن صدقه‌ای، و در مقابل هر لا اله الا الله گفتن صدقه‌ای، و در برابر هر واداشتن به خوبی صدقه‌ای و در هر بازداشتن از زشتی صدقه‌ای و در نزدیکی که یکی از شما با همسرش می‌کند صدقه‌ای هست.

گفتند: یا رسول الله. آیا ما در رفع شهوت پاداشی داریم؟ فرمود: آیا اگر شهوت خود را در حرام بگذارد، آیا گناهی دارد؟ پس همچنان است که هرگاه شهوتش را در حلال رفع کند، پاداش و ثواب دارد. (روایت از مسلم)

شرح حدیث:

در حدیث بالا، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای امتش روشن ساخت که همه اجرها تنها برای ثروتمندان نیست، بلکه فقراء مواردی برای أجر دارند. و آنچه به ثبوت رسیده این است که همیشه نیازمندان به خیر و خوبی نزدیکترند. اگر به کسانی که به پیغمبران ایمان آورده‌اند نگاه شود، بیشتر کسانی که در ابتداء به پیغمبران ایمان آورده‌اند، از طبقه فقراء بوده‌اند؛ زیرا فقراء از غرور ثروت به سرکشی نیفتاده‌اند و محبت مال و جاه، دیده دلشان را کور نساخته است. یک نگاه به تاریخ برای صدق این مدعا کافی است.

اگر چه وقتی بینوا و با نوا هر دو با ایمان باشند، اثر کارهای خیر ثروتمند در اصلاح اجتماع بیشتر است، برای اینکه هرگاه مرد ثروتمندی مانند ابوبکر صدیق را در نظر بیاوریم و بلال را از خاطر بگذرانیم، صرف نظر از شخصیت و اهمیت ابوبکر صدیق در اسلام، همین ثروت او که در راه اسلام به مصرف می‌رسانید، برای فقرایی مانند بلال مایه حیاتی تازه می‌شد. برای این که ابوبکر صدیق و خدیجه کبری آنچه داشتند، در راه پیغمبر اسلام نثار می‌کردند. ابوبکر صدیق هرگاه می‌شنید بنده‌ای مسلمان شده و مورد تعذیب است، به هر قیمتی بود او را می‌خرید و آزاد می‌کرد و او را از شکنجه‌های می‌بخشید.

در صدر اسلام که ایمان مردم قوی بود و مخصوصاً استفاده از نور نبوت و برکت

سخنان حضرت رسول ﷺ که حتی سنگ دل ترین افراد را دگرگون می کرد و از ظلمت کفر به نور ایمان می رهانید، اهل ثروت و توانگران در پیش دستی بر یکدیگر در کارهای خیرکاری می کردند که هنوز تاریخ دنیا چنان مردانی را بعد از ایشان به خود ندیده است.

نیازمندان مسلمانان وقتی که دیدند توانگران در عبادات مانند فقراء مواظبت دارند، و آنگاه از ثروت خود در راه خدا اتفاق مستمر دارند، شکایت از ناتوانی خود و سبقت توانگران از آنها را به نزد حضرت رسول ﷺ بردند، که هرچه اجر و ثواب بود توانگران بردند. نماز می خوانند، همان طور که ما نماز می خوانیم. روزه می گیرند همان طور که ما روزه می گیریم، و صدقه می دهند به زیادتی مالشان، در حالی که از ما صدقه میسر نمی گردد.

حضرت رسول الله فرمود: خدای عز و جل در برابر هر «سبحان الله» صدقه ای و در برابر هر «الله اکبر» ی که می گوید صدقه ای قرار داده و با هر «الحمد لله» که بر زبان می رانید صدقه ای دارید و به هر «لا اله الا الله» که می گوید صدقه ای دارید و هر کار نیک و خوبی که مردم را بر آن وامی دارید، صدقه ای دارید، و هر بدی و زشتی که مردم را از آن باز می دارید، باز صدقه ای دارید.

مقصود حضرت رسول ﷺ این است که صدقه همه در مال نیست، بلکه هر خوبی کردنی، صدقه ای است. در حدیث صحیح مسلم به روایت از حذیفه از پیغمبر ﷺ آمده که فرمود: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ» هر نوع خوبی صدقه ای است. صدقه بر دو قسم است: صدقه مالی و صدقه غیر مالی.

صدقه مالی مانند غذا دادن به نیازمندان، لباس پوشاندن مستمندان، خانه ساختن برای بینوایان، پرورش یتیمان و افتادگان، ساختن مدارس، بیمارستانها، تیمارستان، دارالایتام، مساجد، آب انبارها، لوله کشی آب، اوقاف و خیرات عمومی. صدقه غیر مالی هم بر دو نوع است: آنچه نفعش به همه برسد و صدقه بر عموم باشد و این قسم گاهی از صدقه مالی بهتر است، مانند امر به معروف و نهی از منکر، که مردم را به صلاح آوردن و از زشتی ها جلوگیری کردن مهمترین عبادت است؛ زیرا دعوت

مردم به سوی طاعت خدا و جلوگیری از گناه و نافرمانی خدای تعالی است و تعلیم علم نافع، و یاد دادن قرآن، فراهم ساختن کاری که نفع عموم دربر دارد، مانند وعظ و ارشاد و دفع ظلم از مردم و جلو ستم‌گران را گرفتن و دعای خیر برای مؤمنان نمودن و آموزش آنها از خدای تعالی خواستن و شفاعت خواهی به آزاد کردن بندگان و اصلاح آشتی کردن میان دشمنان و لبخند در روی برادران و خوش رویی در برابر مردمان و مهربانی درباره زن و فرزند و بستگان و تفقد و احوال‌پرسی خویشاوندان و تشکر و سپاس از همسایگان همه اینها صدقه است و لازم نیست مال داشته باشد و گاهی یک حرف خیر باعث حیات ملتی می‌گردد.

باید دانست که در حدیث یاد شده که هر عضوی از بدن مانند چشم و گوش و زبان و دست و پا و غیره صدقه‌ای بر آن است، و صدقه هم وقتی که شخص قیمت عمر خود را بداند، پایان ندارد؛ زیرا انسان می‌تواند در تمام طریق خیر گام بردارد، از این روی نیازمندان مهاجرین که حضرت درباره صدقه غیرمالی از یاد خدا و امر به معروف و نهی از منکر به آنها یادآوری فرمود، دیری نگذشت که دوباره برگشتند و گفتند: یا رسول الله، آن توانگران از فضل یاد خدا، به سبحان الله و تکبیر و تهلیل و الحمد لله و ستایش خدا و اشتغال به یاد او آگاه شده و با ما در این فضیلت هم شرکت جسته‌اند. حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ»: آن فضل خداست که به هر کس که بخواهد می‌دهد. یعنی اگر توانگران هم یاد خدا آموخته‌اند و هم صدقات و مبرات مالی را اجرا کرده‌اند، نمی‌توان از آن جلوگیری کرد. بلکه برای آنها دعای خیر باید نمود که فضل خدا برایشان بر دوام باشد.

در حدیث بالا اشاره به آن شده که فضل صدقه مالی به سبب آن که نفعش به مردم می‌رسد، از صدقه‌ای که از تهلیل و تسبیح فراهم آید، بیشتر است. و گفتار سعدی علیه الرحمه در معنی همین اشاره است:

توانگران را وقف است و نذر و مهمانی

زکوة و فطره و اعتاق و هدی و قربانی

تو کی به دولت ایشان رسی که نتوانی

جز این دو رکعت و آن هم به صد پریشانی؟

و در پایان، تأثیر ثروت از قول قاضی که او را حکم کرده اند، می گوید:

توانگرا چو دل و دست کامرانت هست

بخور، ببخش که دنیا و آخرت بردی

در آخر حدیث بالا، که از حضرت رسول الله ﷺ سوال کردند: چگونه ممکن

است یکی از ما شهوت خود را انجام دهد و اجر و ثواب داشته باشد؟ حضرت فرمود:

اگر همین شهوت را در راه حرام مصرف کند، آیا گناه دارد؟ پس به همین ترتیب هرگاه

شهوت را در راه حلال انجام دهد، اجر و ثواب دارد. و این خود دلیل است بر قیاس

گرفتن و نشانه است بر این که شخص مسلمان می تواند در همه کار خود اجر و ثواب به

دست آورد.

زیرا وقتی که انسان در همه کارها رضا و خوشنودی خدا را مقصود خود بداند،

خوراک برای نیرومندی در طاعت، و خواب برای آسایش و تجدید قوا در عبادت، کار

برای حفظ آب روی خود، زن برای پاک دامنی و فرزند برای ادامه طاعت و مال برای

انفاق در راه خدا و علم برای تعلیم مردم و آشنا کردنشان به حقایق اسلام و جاه برای

دفاع از ضعفاء و ستمدیدگان و زبان برای ارشاد و اصلاح و شفاعت خواهی و یاد

خدا، همه کارها به طاعت مبدل خواهد شد و زندگی به سعادت دامن دار و فرجام

نیک می کشد.

و چنان که یاد شد، در همه چیز به حساب خودش صدقه است: در مال و جاه و

در علم و نیروی بدنی. و می توان در هر حال و در همه کار رضای حق تعالی را جست،

چنان که شرح شد و مانند این حدیث به روایت علی بن ابیطالب، ابوذر و ابوالدرداء و

عبدالله بن عمرو و عبدالله بن عباس و غیرشان ثابت شده است. رضی الله عنهم.

باید دانست که صدقه به معنی خوبی کردن و رحمت فرستادن است؛ زیرا در

حدیثهای بسیار آمده است: «صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَيْكُمْ» رواه مسلم: صدقه ای است که

خداوند بر شما صدقه نمود. و این را حضرت فرمود درباره قصر نماز در سفر، و درباره

کسی که عادت به نماز شب داشت و شبی به خواب افتاد و نماز شب را نخواند. در حدیث است که خداوند در هر روز و هر شب و هر ساعت، صدقه‌ای دارد که به آن بر بندگان خود منت می‌گذارد، و خداوند منتی را بر کسی قرار نداد که مانند الهام نمودن یاد خود در دل بنده‌ای باشد.

در مورد این که فقیر صابر بهتر است یا غنی شاکر، صوفیه معتقدند که فقیر صابر بهتر است، و معتقدند که فقر به ریاضت و تهذیب بیشتر کمک می‌کند، و فقهاء معتقدند که غنی شاکر بهتر است؛ زیرا ریاضت و تهذیب نفس به انفاق در راه خیر و تطهیر نفس از بخل در غنی و توانگری بهتر میسر است و برای حضرت هر حالت جمع شده است.

در ابتداء نبوت فقر همراه صبر، و در آخر مراحل حیات مقدسه‌شان غنی و توانگری همراه شکر، و همین هم دلیل است که توانگری همراه شکر و سپاس‌گزاری خدا تعالی به انفاق مال باشد، بهتر است؛ زیرا پایان حیات پیغمبر ﷺ بر آن قرار گرفت.

باید دانست که مقصود از فقر، همانا فقر دنیوی است که تنها تنگ دستی باشد، و در فکر جمع مال نبودن و این است که می‌فرماید: ﴿الْفَقْرُ فَخْرِي﴾ اما فقر دینی که از ضعف ایمان و سوء اخلاق سرچشمه بگیرد، فقری است که روسیاهی در دارین است. و بیشتر دانشمندان و رجال بلند نام در ابتداء فقیر صابر و در انتهاء غنی شاکر بوده‌اند. چنان که این میراث را از حضرت ختمی مرتبت برده‌اند.

حدیث بیست و ششم

عن أبی هريرة - رضی الله عنه - أنه قال، قال رسول الله - ﷺ - :

«كُلُّ سُلَامِي مِنَ النَّاسِ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ كُلُّ يَوْمٍ تَطْلُعُ فِيهِ الشَّمْسُ تَعْدِلُ بَيْنَ اثْنَيْنِ صَدَقَةٌ وَ تُعِينُ الرَّجُلَ فِي دَابَّتِهِ فَتَحْمِلُهُ عَلَيْهَا أَوْ تَرْفَعُ لَهُ عَلَيْهَا مَتَاعَهُ صَدَقَةٌ وَ الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ وَ بِكُلِّ خُطْوَةٍ تَمْشِيهَا إِلَى الصَّلَاةِ صَدَقَةٌ وَ تُمِيطُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ».

(رواه البخاری و مسلم)

ترجمه حدیث:

از ابی هریره رضی الله عنه نقل است که گفت: رسول الله ﷺ فرمود: هر پیوندی از بدن مردم بر آن صدقه‌ای واجب است. هر روزی که آفتاب طلوع می‌کند و بین دو تن را اصلاح می‌نماید، صدقه‌ای است و به شخصی کمک می‌کند تا بر حیوانش سوار شود، یا کالایش را بر حیوانش می‌نهد صدقه‌ای است و به هر گامی که برمی‌داری به سوی نماز صدقه‌ای است و دور کردن آزار از راه مردم صدقه‌ای است. این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

شرح حدیث:

در این فرمایش پیامبر، ترغیب بر حکمت خلق و مشاهده شگفتیهای آفرینش خدای عزوجل و محکم کاری او تعالی در اعضاء بدن آدمی است. اگر آدمی در علم تشریح

دست داشته و وضع پیوندها و نهاد استخوانها و چگونگی اتصال آنها و ارتباط آنها با یکدیگر به طوری که اگر یک ذره زیاد و کم شود، حرکت آدمی مختل شود، بداند، آنگاه چگونگی ساختمان بدن آدمی و جمع میان زیبایی و استحکام و قرار دادن هر عضوی در محل مناسب و تنظیم استخوانها و پوستها و گوشتها و رگها و پیها و ماهیچهها را مطالعه کند که مثلاً برای مغز، استخوان کاسه سر که از چهار طرف مغز را در بر گرفته است و استخوان ابرو و حدقه چشم به طرز عجیبی برای نگهداری چشم با حفظ زیبایی آن و قرار دادن ابرو و مژه برای جلوگیری از ریختن عرق به چشم و ایجاد زیبایی و طبقات متعدد چشم و میلیونها مثلث در شبکیه و اعصاب ناقل نور و اخبار از چشم به مغز و پلکها و مژگان و سفیدی زیبا و مردمک ظریف و درخشان و عکاس، چه شاهکاری به کار رفته است، و به همین ترتیب نظام انگشتان که چگونه چهار انگشت را در یک طرف و شست در یک طرف، تا همین یک انگشت شست وسیله استحکام گرفتن به کف و انگشتان باشد و حکمت سرانگشتان که اگر همین انگشت شست نباشد، باقی کف دست و چهار انگشت قدرتی نخواهد داشت، و اگر سرانگشتان نباشد، هیچ استفاده از انگشتان مقدور نیست، و چگونگی چهار انگشت که هر کدام سه بند و انگشت شست دو بند دارد، و چگونگی خمیدگی پا مثلاً به عقب فقط، زیرا اگر پا به هر دو طرف خمیده می شد راه رفتن مقدور نمی شد، و همچنین دست که به جلو تا می شود و اگر به عقب هم تا می شد امکان بلند کردن هیچ جسمی نبود، و وضع دو گوش که بیرون آن برای تعیین جهت صوت است و اگر غضروف بیرونی نبود، تشخیص صدا مقدور نبود، و نظام دندانها از پیشین و نیش و آسیا که هر کدام وظیفه ای دارد و خدمت زبان از ایجاد آب دهن و گرداندن لقمه خوراک در دهان و با احتیاط کامل لقمه را چرخاندن که زیر دندان له شود، آنگاه استادی زبان در تقطیع حروف و جدا کردن کلمات و حکمت بینی و زیبایی آن و حفظ سینه از ورود گرد و خاک و ساختمان آرواره و دهان و زبان کوچک و بنهای دندان و ساختمان محیر العقول مغز و تقسیمات آن و چگونگی ضبط صورتها و حفظ دیدنیها و شنیدنیها و احساسات یک عمر طولانی و نظم حرکات و اداره بدن و چگونگی چرخیدن خون در غدد مغزی و

مویرگهای آن که هر کدام به تنهایی اندیشه آدمی را به تحیر و امی دارد و عقل و خرد را به سپاس و تشکر وادار می سازد، که بگوید تبارک الله احسن الخالقین .

البته این که عرض شد، حتی یک میلیونیم این مبحث نمی تواند باشد و فقط برای مثال و جلب سپاس و ترغیب در شکر و سپاس پروردگار جهانیان یاد شد که چه اندازه فضل و منت بر آدمی دارد و هر روزی که آفتاب در آن طلوع می نماید، روز تازه ای از عمر است که باید در برابر تندرستی، سپاس خدای را به جا آورد که روزهای دلنشین و مشاهده طلوع آفتاب پرفروغ و احساس تندرستی و سلامت اعضاء و حصول مطالب و بر آورده شدن نیازمندیها به یک تدبیر بی نظیر آفریدگار توانا تا چه اندازه مستلزم شکر و سپاس است.

به همین سبب داناترین دانایان جهان و سرور دانشمندان کیهان و معلم خیرخواه و خیرآموز جهانیان، حضرت محمد مصطفی ﷺ فرمود: هر روز که آفتاب طلوع می کند، بر فرد فرد آدمی و بر پیوند آدمی صدقه ای واجب است (عادة صدقة تابع نصاب است) باید اعضای مورد صدقه را شناخت و به حکمتهای آن پی برد تا بتوان شکر آن را به جا آورد. هر ماشینی، دارای روغن مخصوصی است که باید مرتب به آن برسد و پروردگار توانا در هر پیوندی و در دل استخوانها آب زرد رنگ چربی قرار داده است تا مرتب استخوانها را چرب نگهدارد. استحکام استخوان، زیبایی اندام، تنظیم صحت آن، ترتیب روغن آن، رسانیدن غذا به یکایک آنها، در فرمان قرار دادن آنها و همه را با هم منظم ساختن و روح و روانی توانا برای اداره آن مقرر و ماده حیاتی و شاهرگهای زندگی در همه استوار ساختن، آیا نباید آدمی را هر لحظه به ستایش و سپاس وادارد؟

حضرت ختمی مرتبت ﷺ می فرماید: هر بامداد بر هر یک از پیوندهای آدمی صدقه ای است، تا اگر شکر نعمتها که مستلزم علم و اطلاع بر آن نعمتهاست، از همه افراد میسر نیاید، چنان که در قرآن فرمود: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾ و خیلی اندک هستند از بندگان که به درستی سپاس گزار باشند. اگر این شکر میسر نشود، اقلأ صدقه ای از آن می باید، تا صدقه و احسان و نکوکاری و مددکاری به برادران و سیله ای

بر بقاء نعمت باشد.

سپس صدقه را بر دو قسم یاد فرمود: صدقه‌ای که نفعش به دیگری برسد و این را مقدم داشت. مانند اصلاح میان برادران. و اگر نتواند بر حیوان (یا ماشین) سوار شود او را کمک کند. اگر کسی اثاثیه و کالا دارد و خود نمی‌تواند آن را بر حیوانات باربر بنهد، دست زیر بارش بزند و بر حیوان بنهد. اگر به مال نمی‌تواند کمک کند و به دست نمی‌تواند دست زیر بار مردم بزند، به زبان خوب و سخن شیرین دلها را شاد کند و سلام نمودن، دعای خیر کردن، پشت سر برادران تمجید کردن، وسیله نزدیکی دلها به یکدیگر را گوشزد کردن؛ به اخلاق پسندیده واداشتن، خوش رویی و لبخند زدن بر روی برادران از دیگر صدقات است.

دوم آنچه نفعش برای خود اوست، مانند گام برداشتن به سوی نماز و آباد ساختن مساجد به عبادت و حاضر شدن در نماز جماعت و در نماز توفیق عبادت خدا و خدمت به خلق را از خدا خواستن و دور ساختن آنچه مردم را می‌آزارد از سر راه. اگر کارهای خیری که نفعش به عموم می‌رسد نتواند انجام دهد دو رکعت نماز با راز و نیاز در وقت بامداد برای خدا بخواند در صحیح مسلم آمده است که هر «سبحان الله» صدقه‌ای است. هر «الحمد لله» صدقه‌ای است، هر «لا اله الا الله» گفتن صدقه‌ای است، و هر «الله اکبر» گفتن صدقه‌ای است. هر امر به معروف و واداشتن مردم به خوبی، صدقه‌ای است و هر نهی از منکر و بازداشتن مردم از بدی صدقه‌ای است و دو رکعت نماز در بامداد جای اینها را می‌گیرد.

در حقیقت نماز سپیده دم که مشتمل بر نهادن پیشانی بر خاک و ابراز عبودیت در برابر پروردگار است، به منزله سپاس از زندگی در آن روز است، که زبان آدمی می‌گوید: دمیدن این بامداد و برون آمدن این خورشید تابناک، روز نوی از زندگی را نوید می‌دهد.

چه بسیارند مردمی که دیروز رفتند و امروز را ندیدند. پروردگارا به چه زبانی سپاس حیات امروز را جز از راه ساییدن پیشانی بر خاک در نماز و ابراز نیاز، از چه راه دیگری می‌توانم سپاست گویم؟ آنچه هست، همه مخلوق توست. عجبا چقدر لطف و

مرحمت است که کارهایی که به وسیله مخلوق که مملوک اوست فراهم بیاید به عنوان شکر پذیرفته گردد.

مردی به نزد «یونس بن عبید» که از بزرگان اسلام است، شکایت از تنگ دستی آورد. یونس به او گفت: آیا راضی هستی به جای نعمت بینایی، یک صد هزار درم به تو بدهند؟ گفت: نه. یونس گفت: آیا راضی هستی به جای پایی که داری، پایت ببرند و تو را یک صد هزار درم دهند؟ گفت: نه. یونس گفت: آیا راضی هستی دستت را از تو بگیرند و یک صد هزار درم به تو دهند؟ گفت: این همه صد هزار مالک هستی و باز هم از تنگ دستی می نالی؟

در صحیح بخاری از ابن عباس روایت شده که حضرت فرمود: «نَعْمَتَانِ مَغْبُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ: الصَّحَّةُ وَالْفَرَاغُ»: دو نعمت است که بسیاری از مردم قدر آن را نمی دانند: تندرستی و فراغت. یعنی تندرستی و فراغت خاطر که از ایمنی به دست می آید، نمی توان شکر آن را به جا آورد و در حقیقت آنچه مایه خوشی است، مورد سؤال است، چنان که در آیه ۸ سوره تکوین آمده است: «لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ النَّعِيمَ»: هر آینه در روز بازپرسی (روز قیامت) از خوشی ها پرسیده خواهید شد.

در قرآن، در آیه ۷ سوره انفطار آمده است: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ» ای انسان چه تو را به غرور انداخت در ناشکری از پروردگار مهربانی که تو را به بهترین شکل و صورت آفرید و تو را به اعتدال آفرید به طوری که همه اعضایت موزون و دل انگیز باشد و در هر صورتی که خواست ترا ترکیب نمود. یعنی آیا به جای شکرگزاری، غرور و نافرمانی سزااست؟ اگر از حقیر این سؤال شود، خواهم گفت: «غَرَّنِي إِحْسَانُكَ»: پروردگارا خوبی تو مرا به غرور انداخت و چه شیرین گفت شاعر:

و إِنْ أَكُ قَدْ أَذْنَبْتُ فَالْعُذْرُ وَاضِحٌ

إِذَا كَثُرَ الْإِحْسَانُ سَاءَ التَّأْدِبُ

اگر من گناهی کرده ام، عذرم روشن است. وقتی خوبی از حد گذشت بی ادبی پیش می آید. خوبیهای بی شماری، ما را امیدوار ساخت.

در حدیث است: «فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٌ أَجْرٌ» در خوبی به هر صاحب جگرتری ثواب است، یعنی خوبی به هر موجود زنده ای آجر دارد.

حدیث بیست و هفتم

عن النّوأس بن سمعان - رضی الله عنه - عن النّبی - ﷺ - قال :

«الْبِرُّ حُسْنُ الْخُلُقِ وَالْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي نَفْسِكَ وَكَرِهْتَ أَنْ يَطَّلَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ»

و عن وابصة بن معبد - رضی الله عنه - قال : أتيت رسول الله - صلى الله عليه و سلم -

فقال :

«جِئْتَ تَسْأَلُ عَنِ الْبِرِّ؟»

قلت: نعم . قال :

«إِسْتَفْتِ قَلْبَكَ ، الْبِرُّ مَا أَطْمَأْنَنْتَ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَاطْمَأَنَّ إِلَيْهِ الْقَلْبُ وَالْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي النَّفْسِ وَتَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ وَإِنْ أَفْتَاكَ النَّاسُ وَافْتُوكَ».

حدیث حسن رویناه فی مسندی الامامین احمد بن حنبل، والدارمی باسناد حسن.

ترجمه حدیث:

از نوأس بن سمعان رضی الله عنه از پیغمبر ﷺ روایت شده که فرمود: نیکوکاری خوش خلقی است. و گناه چیزی است که در سینه‌ات گره می‌شود و دوست نمی‌داری مردم بر آن آگاه شوند. (روایت مسلم)

و از وابصة بن معبد رضی الله عنه روایت شده که گفت: به خدمت رسول الله ﷺ آمدم،

فرمود: آمده‌ای که از نکوکاری بپرسی؟ گفتم: بلی. فرمود: از دلت بپرس. نکوکاری هر چیزی است که روح به آن آرام می‌گیرد و دل به آن آسوده می‌شود. و گناه، هر چیزی است که خارش در دل و دودلی و تردد در سینه ایجاد می‌کند. و اگر چه همه مردم تو را بر خلاف شعور قلبیت، فتوی دهند، به آن فتوی اعتماد مکن.

حدیث حسن است. آن را در دو مسند امام: احمد بن حنبل و دارمی به إسناد حسن روایت کرده‌ایم.

شرح حدیث:

در حدیث بالا بزرگترین نشانه خوبی و بدی آشکار شده است. مگر در جهان غیر از خوبی و بدی چیز دیگری وجود دارد؟ هر چه هست یا در دایره نکوکاری است و یا گناه کاری. نکوکاری در حدیث به خوش خلقی معنی شد. خوش خلقی در خوش رویی و خوبی و خوش خویی و احسان و بخشندگی و دوست داشتن برای مردم آنچه را که برای خود دوست دارد و انصاف در معامله و مهربانی در مجادله و عدالت در احکام و بخشندگی در هستی و ایثار در نیستی و توجه به دلخوش کردن خویشاوندان و راستی و راست گویی، لطف و محبت. درست کاری و خوش صحبتی و تحمل و بردباری و به معنی طاعت و فرمانبری خدا و به معنی ایمان به خدا و روز قیامت است. چنان که در آیه ۱۷۷ سوره بقره می‌فرماید: ﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ نکوکاری در ایمان به خدا و روز قیامت است.

«بر» به معنی نکوکاری، گاهی در مقابل «إثم» یعنی گناه قرار می‌گیرد و گاهی همراه تقوی می‌آید و چنان که در آیه: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ، وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ آمده است (آیه ۳ سوره مائده): همدیگر را بر نکوکاری و پرهیزگاری کمک کنید و بر گناهکاری و تعدی کردن همکاری نکنید که «بر» در رفتار با مردم با احسان و تقوی در معامله حق تعالی است. و «بر» به معنی انجام دادن واجبات و تقوی به معنی دوری جستن از محرّمات است.

فرمود: «الْبِرُّ حَسَنُ الْخُلُقِ» نکوکاری در خوش رفتاری است و «بر» به معنی آنچه

شرع به آن دستور داده است از واجبات و مندوبات و «إثم» به معنی آنچه شرع از آن منع فرمود، از آنچه گناه نامیده می‌شود از محرمات.

برای این که انسان بداند چه گناه است و چه ثواب، حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «از قلب خود بپرس». «بر» و نکوکاری عبارت است از هرچه روح به آن شاد شود و دل به آن آرام گیرد. و گناه کاری، آنچه ناراحتی روح و دودلی و پریشانی به بار آرد. اگر کسی بخواهد بداند نکوکار است یا گنهکار، اعمال خود را بر این دو قاعده بسنجد ببیند آن صفاتی که در نکوکاری یاد شد، در وجود او هست یا خلاف آن؛ اگر خوش‌روست نکوکار است و اگر ترش‌روست گنهکار. اگر در معامله انصاف دارد، نکوکار است و اگر در معامله بی‌انصاف است، گنه‌کار. اگر در صحبت و سخن راست‌گوست، نکوکار است. و اگر دروغ‌گوست، گنهکار است. اگر آنچه برای خود دوست می‌دارد، برای مردم نیز دوست می‌دارد، نکوکار است و اگر آنچه خوب است برای خود دوست می‌دارد و آنچه بد است برای مردم می‌خواهد، گنه‌کار است. اگر در احکام خود عدالت را رعایت می‌کند، نکوکار است، اگر در کارهای خود ستم روا می‌دارد، گنه‌کار است. اگر در هستی، بخشنده‌گی و احسان دارد، نکوکار است، و اگر در هستی بخل می‌ورزد گنه‌کار است. اگر وقت خود را در طاعت حق تعالی می‌گذراند، نکوکار است و اگر عمر و زندگی را در نافرمانی خدا به سر می‌برد گنه‌کار است.

طریق دیگری که رسول الله ﷺ برای جدا کردن خوبی از بدی در دسترس قرار داد این است که گناه، هرکاری است که دل را ناآرام کند و از آگاه شدن مردم بر آن، انسان شرمسار شود. پس هرچه که آدمی نمی‌خواهد کسی بر آن آگاه شود، نکردنش اولی است؛ زیرا هر کار که باعث شرمساری باشد، گناه است و ثواب عاداتاً باعث سرافرازی است. این گناه است که ناراحتی و شرمساری به بار می‌آورد. بیماریهای روانی که روز به روز بیشتر می‌شود که پزشکان از علاج آن فرومانده‌اند و هر روز شمار بیماران می‌افزاید، عامل اصلیش همین گنه‌کاری است.

خدای متعال در وجود هر فردی از بشر، محکمه‌ای با عدالت قرار داده است و دل آدمی قبل از هر کار می‌تواند احساس کند که عاقبت این کار خوب است یا بد. و

لکن شهوت و هوای نفس است که ندای وجدان را نشنیده می‌گیرد. کدام جنایتکاری است که بتواند یک روز را بخوشی بگذراند؟ کدام فرد سیه سیرت است که خوشی و نیک بختی با او همراه باشد؟

مهمترین عاملی که جلو آدمی از بدی را می‌گیرد، ایمان قوی است؛ زیرا هرگاه ایمان صحیح و قوی باشد، هیچ عاملی نخواهد توانست مسیر صحیح زندگی را تغییر دهد و خوشبختی و بدبختی هر فردی بسته به ایمان یا بی ایمانی اوست. اگر مادران، کودک را از آوان طفولیت بر ایمان به خدا و محبت او و نیکوکاری و ادار می‌ساختند، وضع جامعه بهبود کلی می‌یافت. اگر آدمی ندای وجدان را به کار می‌بست، هیچ‌گاه دامن خود را آلوده گنه کاری نمی‌ساخت.

مگر نه این است که خداوند آسایش دلها را در یاد خدا دانسته است: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (آیه ۲۸ سوره رعد): آگاه باشید که به یاد خدا دلها آرام می‌گیرد. مگر نه این است که خدای تعالی فرمود سرشت بندگان بر شناختن حق و آسودن به آن و دوست داشتن آن است. ﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (آیه ۳۰ سوره روم) این سرشتی است که خداوند، فطرت کاینات زنده را بر آن قرار داد و طبیعت آدمیان را بر آن بنیاد گذاشت.

در حدیثی که إسناد آن ضعیف است، از «واثلة بن الاسقع» رضی الله عنه روایت شده که می‌گوید: گفتم یا رسول الله: «أفتني عن أمرٍ لا أسألُ عنه أحدٌ بعدك» قال: «إِسْتَفْتِ قَلْبَكَ. قُلْتُ كَيْفَ لِي بِذَلِكَ؟ قَالَ: «تَدْعُ مَا يَرِيكَ إِلَى مَا لَا يَرِيكَ، الْخ.» مرا فتوی ده در خصوص کاری که نمی‌خواهم بعد از تو از کسی دیگر درباره آن بپرسم. فرمود: از دل خودت بپرس. گفتم چگونه؟ فرمود: آنچه تو را به شک و تردید می‌اندازد، رها کنی و آنچه تو را به شک نمی‌اندازد بگیری. گفتم: این را چگونه می‌دانم؟ فرمود: دست بر قلبت بنه، زیرا دل به حلال آرام گیرد و به حرام آرام نمی‌گیرد.

در حدیث دیگر که در معجم ابوالقاسم بغوی روایت شده است، می‌گوید: مردی سه بار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید: که چه برایم حلال و چه برایم حرام است؟ پس از سه بار سؤال کردن او، رسول الله پرسید که سؤال کننده کجاست؟ آن مرد

گفت: منم یا رسول الله. فرمود: هرچه قلبت آن را انکار نمود، ترک کن.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: «الْأَثْمُ حَزَانُ الْقُلُوبِ» گناه مایه ناراحتی دلهاست. ابوالدرداء رضی الله عنه گفت: «الْخَيْرُ طَمَأْنِينَةٌ وَالْشَّرُّ فِي رِبِيَّةٍ» کار خیر و خوبی مایه آرامش است ولی در کار شر و بدی شک و تردید وجود دارد. «بر» و نکوکاری هرگاه اطلاق شود، مقصود از آن احسان و خوبی به عموم خلق است. چنان که در صحیح بخاری «کتاب البر و الصلة» می آورد و در آن خوبی به همه خلق را یاد می کند.

در حدیث است: «مَا رَأَاهُ الْمُؤْمِنُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ، وَمَا رَأَاهُ الْمُؤْمِنُونَ قَبِيحًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ قَبِيحٌ» هرچه مسلمانان آن را خوب بدانند، در نزد خدا خوب است و آنچه مسلمانان آن را زشت بدانند، در نزد خدا زشت است. در واقع کسی که دلی زنده دارد، جدایی میان حق و باطل و خوب و بد و ثواب و گناه برای او با رجوع به ندای قلب و وجدان آشکار می گردد. این گونه مسایل ذوق می خواهد و به تعبیر نمی شود بیان کرد. این تشخیص حتی در باره احادیث پیغمبر هم وارد است.

امام احمد از سعید بن سوید و ابی أسید رضی الله عنهما روایت کرده است: که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِذَا سَمِعْتُمُ الْحَدِيثَ عَنِّي تَعَرَفْتُمْ قُلُوبُكُمْ وَتَلَيْنُ لَهُ أَشْعَارَكُمْ وَأَبْشَارَكُمْ وَتَرَوْنَ أَنَّهُ مِنْكُمْ قَرِيبٌ فَأَنَا أَوْلَاكُمْ بِهِ. وَإِذَا سَمِعْتُمُ الْحَدِيثَ عَنِّي تَنْكَرُهُ قُلُوبُكُمْ وَتَنْفَرُ عَنْهُ أَشْعَارُكُمْ وَتَرَوْنَ أَنَّهُ مِنْكُمْ بَعِيدٌ فَأَنَا أْبَعْدُكُمْ مِنْهُ». هرگاه حدیثی از من شنیدید که دلهایتان آن را می شناسد و می پذیرد و مو و پوستتان به آن نرم می شود (یعنی باعث دل نرمی و رقت قلب می گردد تا رو به خدا آرید) و می بینید که آن حدیث به شما نزدیک است، پس آن حدیث به من نزدیک تر است. و هرگاه حدیثی از من شنیدید ولی دلهایتان آن را انکار می کند و مو و پوستتان از آن تنفر دارد و می بینید آن حدیث از شما دور است، پس من از آن حدیث دورتر خواهم بود.

نواس بن سمعان رضی الله عنهما: خودش نواس و پدرش سمعان کلابی، هر دو از یاران پیغمبر هستند برادر متعوذ است همان زنی که پیغمبر او را اختیار نمود، اما این زن از روی سادگی، از دیگر زنان پیغمبر پرسید که در اول ورود پیغمبر به او چه بگوید؟ به او گفتند: بگو «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ» از تو به خدای تعالی پناه می برم! این زن هم از

ساده لوحی، همین که در شب زفاف، پیغمبر ﷺ بر او داخل شد، گفت: «اعوذ بالله منك» پیغمبر فرمود: «لقد عذت معاذاً» در حقیقت پناه بردی به کسی که پناه حقیقی همانا اوست و او را مرخص نمود. این زن خواهر «نواس» بوده است.

از او هفده حدیث روایت شده است که در صحیح مسلم سه حدیث از او روایت نموده است و باقی در سنن اربعه است. در صحیح مسلم «نواس» را انصاری خوانده است. علماء گفته اند او انصاری نیست، از بنی کلاب است و هم پیمان انصار بوده و شاید روی این اصل او را انصاری نامیده است. نواس می گوید: یک سال در مدینه ماندم تا سؤالهایی که از پیغمبر می شود و پاسخهایی که پیغمبر ﷺ می فرماید، فراگیرم و بیاموزم. حدیث به روایت از نواس را، مسلم روایت نموده است. دومین حدیث بالا را در مسند امام احمد و امام دارمی روایت نمودیم به سند متصل از وابصة بن معبد.

امام ابو عبدالله: احمد بن محمد بن حنبل مروزی، بزرگترین و فاضل ترین شاگردان امام محمد بن ادریس شافعی است. امام احمد یکی از پیشوایان چهارگانه اهل سنت است. در علوم دین اهل سنت از فقهای بلند نام عالی مقام و از دانشمندان ربانی کم نظیر در عالم اسلام و جهان است. در سیرت زندگی ایشان، مجلدها به قلم دانشمندان تحریر یافته است. از بیش از صدها دانشمند بزرگ در علم حدیث روایت نمود و هزارها از ایشان روایت نموده اند.

بخاری و مسلم و ابو داود و دیگران از ایشان روایت کرده اند. مسند امام دارای چهل هزار حدیث است که آن را از هفتصد و پنجاه هزار حدیث جمع آوری نموده است. ترتیب مسند باب به باب نیست، بلکه هر یک از صحابه را که می آورد، جمله احادیثی که از او روایت شده است، یاد می کند و بعد به یاد کردن یکی دیگر از یاران پیغمبر می پردازد. و کتاب را با ابی بکر صدیق آغاز کرده است و در شرح کتابی که به نام چهل حدیث از چهل کتاب حدیث نوشته ایم، ترجمه ایشان خیلی مفصل تر یاد شده است.

شیخ الاسلام ابن حجر عسقلانی در چگونگی احادیث آن و این که در برگزیدن

احادیث و تحریر آن بر دیگر کتابهای حدیث که مؤلفین آنها التزام نداده‌اند همه احادیث آن صحیح باشد، «مسند» از آن گونه کتابها در اختیار احادیث و تحریر آن بهتر است.

امام احمد می‌گوید که مسند را از هفتصد و پنجاه هزار حدیث انتخاب نمودم و آن را حجت میان خودم و خدای تعالی قرار دادم. و هر حدیثی که میان مسلمانان درباره آن حدیث اختلاف باشد، به مسند من مراجعه کند. اگر در مسند بود، صحیح است و گرنه آن حدیث مورد اعتماد نیست و این خود می‌رساند که تا چه اندازه بر احادیث رسول الله ﷺ احاطه داشته است.

در فتنه خلق قرآن، که از او خواستند که بگوید قرآن کلام الله، مخلوق است، خودداری کرد و گفت: چگونه بگویم چیزی که نه پیغمبر آن را فرمود و نه یارانش. و بیست و هشت ماه را در زندان با زجر و ضرب و انواع محنت گذراند، اما راضی نشد که راهی به سوی بدعت باز کند. چنین مردانی بودند که پایه‌های دین مبین اسلام را هم از علم و هم از عمل استوار ساختند و با اعتماد بر خدای یکتا از هیچ قدرتی نه‌راسیدند و دین مبین اسلام که همیشه در برابر سیل حوادث مانند کوهی پابرجا و استوار ایستاد، در درجه اول از فضل و دیگر از پایداری و فداکاری یاران پیغمبر و چنین مردانی است. رضی الله عنهم.

و مسند «ابن اسحق» و ابن ابی شیبہ و مصنف ابن ابی شیبہ به مسند امام احمد در شهرت و بسیاری روایت نزدیک است. اما مسند بزار و مسند ابی یعلی هر دو متوسط هستند. مسند حمیدی و دارمی هر دو در اختصار به هم نزدیکند و اصحاب مسانید، یعنی صاحبان مسندها چنان که گفتیم یک یک صحابه‌ای که از آنان روایت دارند، یاد می‌کنند و روایت از هر کدام به پایان رسید، به روایت از دیگری می‌پردازند. قسمتی دیگر از علماء حدیث، کتابهای خود را به ترتیب ابواب احکام داده‌اند مانند: صحیح بخاری و صحیح مسلم و باقی صحاح ستہ. در هر قسمت از این دو نوع تألیف، فایده و حکمتی جداگانه است. خداوند همگی‌شان را جزای خیر دهد که خدمتی کرده‌اند به دین اسلام که تا روز قیامت جاوید می‌ماند و ناگفته نماند که علماء

و مؤلفین در حدیث نبوی و جمع آوری آن و برگزیدن و دفاع از آن همه ایرانی هستند. و امام احمد مروزی است یعنی اهل مرو خراسان است رضی الله عنهم. تولد ایشان به سال ۱۷۹ و فاتشان ۲۴۱ و مدفنشان در بغداد است.

امام ابی محمد: عبدالله بن عبدالرحمن دارمی تمیمی سمرقندی. امام دارمی از پیشوایان علمای حدیث هستند. پیشوایان حدیث مانند مسلم و ابی داود و ترمذی و ابو زرعه و غیرشان از ایشان روایت کرده‌اند. امام ابوحاتم در باره دارمی فرمود: که او امام اهل زمان خودش است. تولد او به سال یک صد و هشتاد و یک، و وفات او به سال دویست و پنجاه و پنج بوده است. وقتی که خبر وفات او به امام محمد بن اسماعیل بخاری رسید، گریست و بیتی شعر را بخواند که معنایش چنین است: اگر بمانی، داغ دیده همه دوستان شوی و مرگ خودت از همه دردآورتر است. ترمذی می‌گوید: شنیدم که بخاری حدیث: «من شیع جنازة... تا آخر» را از دارمی روایت نمود. و ابن عدی آورده است که نسایی از دارمی روایت نمود.

وابصه بن معبد: رضی الله عنه، یکی از یاران پیغمبر است. در سال نهم هجری با ده تن از گروه خودش از بنی اسد بن خزیمه به خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند و مسلمان شدند و او به محل خود بازگشت، پس از آن در جزیره (موضعی از بصره در عراق) و بعد در «رقه» و دمشق منزل گرفت. وفات او در «رقه» و نزد مناره جامع آن مدفون است (رقه و دمشق در سوریه هستند).

جزیره: در قاموس، نام زمینی در بصره عراق نوشته است. آن وقت جزیره «قور» میان دجله و فرات دارای شهرهای بزرگ و تاریخی است و الجزيرة الخضراء: شهری است در اندلس (اسپانیا) و اتفاقاً هیچ گونه آبی آن را احاطه نکرده است. و جزیره «شقر» در اندلس (اسپانیا) و جزيرة الذهب: هر دو در مصر است. و جزیره ابن عمر: شهری است در شمال موصل عراق که دجله مانند هلال آن را احاطه کرده است. جزیره شریک: دهی در مراکش است. جزیره: محلی در یمامه حجاز است. جزيرة العرب: که عربستان است و بنا به نوشته قاموس: شامل عربستان سعودی و یمن و عمان و عراق و سوریه است. جزائر خالدا: هفت جزیره در مغرب مراکش است

که جغرافی دانان اسلامی آن را مبدأ طول خط می شمردہ اند. و اکنون «گرینویچ» در انگلستان مبدأ خط طول حساب می شود و مبدأ خط عرض، خط استواء است.

مناسبت صحبت از جزیره، این مباحث را به میان آورد و گرنه معلوم است که در این کتاب صحبتی از جزیره و جزائر نیست. و شمار آنها همه مقتضی کتابهای مفصل جداگانه است که وجود دارد و نام آنها بر اهل علم پوشیده نیست.

حدیث بیست و هشتم

عن أبی نجیح العریاض بن ساریة - رضی اللہ عنہ - قال: وعظنا رسول الله - صلی اللہ علیہ وسلم - موعظة وجلت منها القلوب و ذرفت منها العیون فقلنا: یا رسول الله كأنها موعظة مودع فأوصنا، قال: «أوصیکم بتقوی الله عزوجلَّ و السمع والطاعة و إن تأمر علیکم عبدٌ فإنه من یعش منکم فسیری إختلافاً کثیراً. فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين المهدیین عَضُوا عَلَیْهَا بِالنَّوَاجِذِ و إِيَّاكُمْ و مُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ و كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ و كُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ».

رواه أبو داود و الترمذی، و قال حدیث حسن صحیح.

ترجمہ حدیث:

از أبو نجیح، عرباض بن ساریہ رضی اللہ عنہ روایت شدہ کہ گفت: حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ما را پند داد، پندی کہ از آن دلها بہ لرزہ افتاد، و چشمها از آن اشک ریخت. پس گفتیم: یا رسول الله، چنین می نماید کہ این پند گفتن، خدا حافظی است. پس ما را سفارش ده. فرمود: شما را بہ ترس از خدای عزوجل و فرمانبری امیر سفارش می کنم و اگر چه بردہ ای بر شما امیر شود. زیرا بہ حقیقت ہر کس از شما کہ بماند اختلاف بسیاری خواهد دید. شما را بہ گرفتن راہ من و راہ خلفاء راشدین کہ ہدایت یافتگانند

تشویق می‌کنم. سنت من و سنت آنها را به دندان محکم بگیرید، و شما را از راههای تازه که برابر راه من و خلفاء نیست، برحذر می‌دارم؛ زیرا هر راه تازه‌ای بدعتی است و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی عاقبتش آتش است.

این حدیث را أبوداود و ترمذی روایت کرده‌اند و او گفت که این حدیث، حسن و صحیح است.

شرح حدیث:

در این فرمایش پیامبر، دنیایی از حکمت نهفته است، زیرا اثر خطبه‌های حضرت رسول الله در دل‌های یاران و شنوندگان به طوری بود که شنونده را از حالی، به حال دیگر می‌برد. دل‌ها موقعی که حضرت رسول الله وعید و عواقب نافرمانی خدای تعالی را برمی‌شمرد، به لرزه درمی‌آمد. ترس از روزی که جز آفریدگار مالک الملک، هیچ فرد دیگری را امر و نهی نیست مگر به فرمان او. ترس از چنان روزی و مجسم ساختن حال بندگان در آن روز طوری بود که گفתי همان روز واقع شده و مردم در برابر آفریدگار در روز شمار قرار دارند. چشم‌ها اشک ریزان می‌شد؛ زیرا نعمتهای بی‌شمار و ناسپاسی بسیار، آدمی را از غفلت و بیهوشی، به هوش می‌آورد.

پوشیده نیست که این گونه فرمایشهای دلچسب و مستدل و واقعی بود که از عرب‌های جزیره العرب، مردان بلند نام اسلام را به دنیا معرفی فرمود. «ابونجیح» یکی از یاران پیغمبر می‌گوید که روزی مانند همیشه در موقع لزوم حضرت رسول الله ﷺ به موعظه و ارشاد برخاست. ولی اثر فرموده هایشان و به لرزه آمدن دل‌ها و اشک ریزی چشم‌ها و بیان وعید و خبر دادن از آنچه بعد از ایشان به وجود می‌آمد، می‌رسانید که این موعظه برای خدا حافظی است. ابونجیح می‌گوید: عرض کردم یا رسول الله، در چنین موعظه‌ای که وداع و خدا حافظی از آن دانسته می‌شود، ما را سفارشی بفرما تا بدانیم در مواقع سخت و هنگام بروز اختلاف، چه راهی را در پیش گیریم؟

حضرت فرمود: شما را سفارش می‌دهم به تقوی و ترس از خدا و پرهیزگاری. (پیغمبر اکرم به همین کلمه تقوی، مایه نیک بختی دنیا و آخرت را جمع فرمود؛ زیرا

پرهیزگاری و ترس از خدای تعالی، پایه سعادت‌هاست. نگهداری خود در دنیا به وسیله تقوی میسر است و نیز نگهداری خود در آخرت به وسیله تقوی و خداترسی فراهم است، و کسی که تقوی و ترس از خدای تعالی را پیشه ساخت دنیا و عقبی و ما بعد آنها را برده است.

السمع والطاعة و شنیدن فرمان فرمانروایان و فرمانبری‌شان، تا وقتی که فرمانشان خلاف فرمان خدا نباشد.

بدیهی است که راحتی آدمی در دنیا در فرمانبری فرمانروایان است، و اگر کار از این قرار باشد که فرمان فرمانروایان شنیده نشود، از هم پاشیدگی و لگام گسیختگی و چیره شدن اشرار و ضایع شدن دین پیش می‌آید. این است که رسول الله ﷺ فرمود: شما را سفارش می‌دهم به ترس از خدا و فرمانبری اولی الامر و اگر چه فرمانروای شما برده‌ای باشد.

البته این کلمه برای بیان مسأله و تأکید بر آن است که اگر به تقدیر، برده‌ای امیر شود، از فرمان او سرمپیچید، و این کلمه مانند این حدیث است: «مَنْ بَنَى لِلَّهِ مَسْجِدًا وَلَوْ كَمَفْحَصِ قِطَاةٍ» هر کس مسجدی در راه خدا بسازد اگر چه در کوچکی به قدر محلی باشد که «قطاه» یعنی مرغ سنگ خوار در آن تخم می‌گذارد. معلوم است که مسجد به قدر محلی که فقط جای تخم گذاشتن یک پرندۀ کوچک باشد، صورت نمی‌گیرد. و این گونه کلمات را برای تأکید به کار می‌برند.

در مثل است: «حَاكِمٌ غَشُومٌ خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تَدُومٌ» حاکمی که ستمگر باشد، بهتر است از این که حاکم نباشد و فتنه دوام بیابد. و درمان این اختلاف و راه نجات در آن روزگار را هم بیان فرمود که: شما را به گرفتن راه من و گرفتن راه خلفاء راشدین بعد از من تشویق می‌کنم و این سفارش را به بن دندان بگیرید، یعنی سفارش بر تقوی و خداشناسی مایه نیک‌بختی‌هاست. و شنیدن فرمان خلفاء راشدین و حکام دادگر بعد از ایشان وسیله آسایش است و در روزهای اختلاف در راه پیغمبر و سنت مطهره ایشان پایه سعادت دنیا و آخرت است.

در حدیث است: «تَرْكُكُمْ عَلَى الْمَحْجَةِ الْبَيضاءِ لَيْلُهَا كَنُهَارُهَا» شما را بر راهی

روشن رها کردم که شب آن مانند روز آن روشن و پرفروغ است. این راه را بگیرید که با گرفتن آن هیچ‌گاه به گمراهی نخواهید افتاد. و بعد از آن فرمود که سنت و راه خلفاء راشدین را پیش بگیرید؛ زیرا آن اعتقاد و کردار و رفتاری که من دارم، آنها نیز دارند و همان سنت کامله است.

در حدیث دیگری فرمود: «إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرُقُ عَلَى بَضْعٍ وَ سَبْعِينَ فَرْقَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا فَرْقَةً وَاحِدَةً، وَ هِيَ مَا أَنَا عَلَيْهِ وَ أَصْحَابِي» امت من به هفتاد و چند فرقه منقسم می‌شوند که همه در دوزخ خواهند بود مگر یک فرقه. وقتی از ایشان پرسیده شد آن یک فرقه کدام است؟ فرمود: آن یک فرقه همانا فرقه‌ای است که راه من و یاران مرا گرفته باشد.

در این تردیدی نیست که مقصود از خلفاء راشدین، ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النورین و علی مرتضی است رضی الله عنهم. و این حدیث می‌رساند که سیرت خلفاء راشدین مورد پیروی است، همان طور که سنت پیغمبر ﷺ مورد پیروی است؛ زیرا خلفاء راشدین مجریان سنت پیغمبر هستند.

در جامع ترمذی و مسند امام احمد از حذیفه رضی الله عنه روایت شده که گفت: خدمت رسول الله ﷺ نشسته بودیم فرمود: «إِنِّي لَا أَدْرِي مَا قَدْرُ بَقَائِي فِيكُمْ فَأَقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِن بَعْدِي.» وَ أَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ الْخ: من نمی‌دانم چه اندازه در میان شما می‌مانم، پس به این دو نفر بعد از من اقتدا کنید و به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اشاره فرمود.

در حدیثی که امام احمد آن را صحیح دانسته است، به روایت سفینه از پیغمبر ﷺ است که فرمود: «الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يَكُونُ مُلْكًا» خلافت بعد از من تا ۳۰ سال است و بعد از آن پادشاهی می‌شود.

بسیاری از علماء، ولایت و زمامداری عمر بن عبدالعزیز را خلافت دانسته‌اند و محمد بن سیرین عمر بن عبدالعزیز را امام هدی نامیده است.

هرگاه خلفاء راشدین بر حکمی اجماع کرده باشند، آیا آن اجماع حجت است، اگر چه بعضی از صحابه مخالف بوده باشند یا نه؟ بسیاری از علماء اتفاق خلفای راشدین را حجت دانسته‌اند. در زمان «معتضد» خلیفه عباسی، یکی از دانشمندان

مذهب حنفی به نام «أبو حازم» به فتوای خلفاء راشدین در میراث بردن خویشاوندان حکم کرد و حکم در سراسر کشورهای اسلامی نافذ شد، و مخالفت غیر از خلفاء راشدین را نادیده گرفت؛ زیرا معتقد بود اتفاق خلفاء راشدین برای حجت بودن کافی است.

عمر بن عبدالعزیز در احکام خود از احکام امیرالمؤمنین عمر بن عبدالخطاب پیروی می نمود و استدلالش این بود که از پیغمبر ﷺ روایت شده است: محققاً خداوند حق را بر زبان عمر و قلب او قرار داد.

خلف بن خلیفه می گوید: من حاضر بودم که عمر بن عبدالعزیز بالای منبر می گفت: «أَلَا إِنَّ مَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ وَصَاحِبَاهُ، فَهُوَ وَظِيفَةٌ دِينِيَّةٌ نَأْخُذُ بِهِ وَنَنْتَهِي إِلَيْهِ» بدانید راهی که پیغمبر ﷺ و دو یار او ابوبکر و عمر بر آن رفته اند، پیروی از آن وظیفه دینی ماست. آن را می گیریم و می پذیریم. علی بن ابی طالب از قضایا و احکام عمر پیروی می نمود و می گفت: «إِنَّ عَمْرَكَانَ رَشِيدَ أَلَمْرِ» در حقیقت عمر کارهایش راست و محکم بود. در هر جا عمر و علی بر چیزی اتفاق می نمودند، پس بدون شک همان امر درست بود.

چنان که گفته شد مقصود از خلفاء راشدین، اول ابوبکر، دگر عمر، دگر عثمان، دگر علی و حسن بن علی در ششماه خلافت اوست رضی الله عنهم. و بیان صفات هر کدام از خلفاء راشدین در ترجمه زندگی و در سیرت مطهره و احکام عادلانه صادره از ایشان مشهور و معروف است.

ابوداود: دانشمند بلند نام سلیمان بن الاشعث. ابو داود سجستانی؛ از مردم سیستان ایران است. یکی از حفاظ اسلام و بلند مرتبه در علم حدیث و در عبادت و عفاف و ورع، عالی مقام بود، از مشایخ بسیار، علوم حدیث را فرا گرفت و در زمان خود امام اهل حدیث بود. ترمذی و نسایی و ابوعوانه و صدها دیگر از او روایت کرده اند. علماء در ستایش و وصف ابی داود متفقند. امام خطابی می گوید: از ابن الاعرابی شنیدم که می گفت اگر کسی بهره اش از علم فقط قرآن و سنن ابی داود باشد برای او کافی است.

در ترجمه ابی داود رحمه الله علماء شرحی مبسوط نوشته‌اند. کسی که تفصیل بخواهد، به کتابهای زندگی نامه مراجعه نماید. تولد ابی داود به سال دویست و دو و وفات او در بیستم شوال دویست و هفتاد و پنج در بصره بوده است.

أبونجیح: نام او عرباض (به معنی دراز) و نام پدرش ساریه (به معنی ستون).
أبونجیح سلمی رحمه الله، از یاران پیغمبر و از اهل صفة است (اهل صفة قبلاً در زندگینامه ابوهریره رحمه الله بیان شد) ابونجیح از پیشتازان به اسلام است و خودش می‌گفته است که چهارمین فرد مسلمان است. آیه ۹۲ سوره توبه: ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ﴾ گناهی نیست بر مردمی که چون نزد تو آیند و برای آمدن به جهاد تقاضای شتر نمایند که بر آن به جهاد آیند و موقعی که اظهار می‌داری که وسیله‌ای ندارم که شما را بر آن حمل کنم، می‌روند در حالی که چشمهایشان از اندوه این که وسیله‌ای نمی‌یابند به جهاد آیند گریان است.

وی از زهاد صحابه و عبادت کاران و خداشناسان به نام است. در پیری می‌گفت: خدایا پیر شده‌ام و ضعیف گشته‌ام مرا به سوی خود ببر. بعد از رحلت حضرت رسول الله، در «حمص» شام منزل گرفت و به سال هفتاد و پنج هجری قمری درگذشت. اصحاب سنن از او روایت حدیث نموده‌اند. رضی الله عنه.

حديث بيست ونهم

عن معاذ بن جبل - رضي الله عنه - قال: قلت يا رسول الله أخبرني بعمل يدخلني الجنة و يباعدني

عن النار. قال :

«لَقَدْ سَأَلْتُ عَنْ عَظِيمٍ وَ إِنَّهُ لَيْسِيرٌ عَلَى مَنْ يَسْرَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ: تَعْبُدُ اللَّهَ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً وَ تُقِيمُ الصَّلَاةَ وَ تُؤْتِي الزَّكَاةَ وَ تَصُومُ رَمَضَانَ وَ تَحُجُّ الْبَيْتَ.»

ثم قال:

«أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى أَبْوَابِ الْخَيْرِ؟ الصَّوْمُ جَنَّةٌ وَ الصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الْخَطِيئَةَ كَمَا يُطْفِئُ الْمَاءُ النَّارَ وَ صَلَاةُ الرَّجُلِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ.»

ثم تلا ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ..﴾ حتى بلغ ﴿..يَعْمَلُونَ﴾ ثم قال: ألا أخبرك برأس

الأمر و عموده و ذروة سنامه؟

قلت : بلى يا رسول الله. قال :

«رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ

وَ عَمُودُهُ الصَّلَاةُ وَ ذَرْوَةُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ»

ثم قال:

«أَلَا أَخْبِرُكَ بِمَلَاكٍ ذَلِكَ كُلِّهِ؟»

فقلت : بلى يا رسول الله. فأخذ بلسانه و قال :

«كُفَّ عَلَيْكَ هَذَا»

قلت : یا نبی الله و إنا لمؤاخذون بما نتكلم به؟ فقال :

«تَكَلَّمْتُكَ أُمُّكَ وَ هَلْ يَكُفُّ النَّاسَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ - أَوْ قَالَ عَلَى مَنَاحِرِهِمْ - إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ.»

(رواه الترمذی و قال حدیث حسن صحیح)

ترجمه حدیث:

از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت شده و می گوید: گفتم یا رسول الله مرا از کارهایی که مرا به بهشت برساند، و مرا از دوزخ دور کند خبر ده. حضرت رسول الله فرمود: هر آینه از کاری بس بزرگ پرسیدی و در حقیقت بر کسی که خدای تعالی آن را بر او آسان کند، آسان است. آن کار چنین است: که خدای یکتا را بندگی نمایی و هیچ چیز را شریک او ندانی، و نماز را برپا بداری، و زکات را بدهی و ماه مبارک رمضان را روزه بگیری، و حج خانه خدا را به جا بیاوری. پس از آن فرمود: آیا ترا بر همه درهای خیر آگاه نسازم؟ روزه سپری است که روزه دار را نگه می دارد و صدقه آتش گناه را خاموش می سازد آن چنان که آب، آتش را خاموش می سازد. و نماز خواندن در دل شبها. پس از آن تلاوت فرمود: (دور می شوند پهلوهایشان از بسترها) این آیه را خواند تا این که پس از آن فرمود: آیا ترا به سرآمد کارها و بالاترین کوهان خبر ندهم؟ گفتم: بلی یا رسول الله، مرا خبر ده. فرمود: سرآمد کارها اسلام است. و ستون اسلام همانا نماز است و بالاترین کوهان آن، تلاش برای پیشرفت دین است، پس از آن فرمود: آیا ترا خبر ندهم به سر رشته همه آنها؟ گفتم: بلی مرا خبر ده یا رسول الله. پس حضرت رسول زبان خود را بگرفت و فرمود: خودت این را نگه دار. گفتم: ای پیغمبر خدا، آیا در حقیقت ما بر سر گفتارهایمان مورد بازپرسی قرار می گیریم؟ فرمود: مادرت به داغت بنشیند. آیا چیزی جز محصول زبانهایشان مردم را به رویشان در آتش می اندازد؟ (یا این که فرمود: بر بینی هایشان) (زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد)

ترمذی حدیث را روایت نمود، و گفت: این حدیث حسن و صحیح است.

شرح حدیث:

در حدیث بالا، نکته‌های بسیار پر مغز و ارزنده‌ای وجود دارد و راه بزرگترین آرمان بشری که رهایی از دوزخ و رفتن به بهشت است، را نشان می‌دهد و می‌فرماید چنین پرسشی از کاری که شخص را به بهشت برساند و از دوزخ دور دارد، سؤال از یک امر بسیار بزرگ و پراهمیت است. اما اگر خدای توانا آن را بر کسی آسان سازد، آسان خواهد شد.

آنگاه راه رسیدن به چنین کاری را روشن فرمود: بندگی و عبادت خدا به اخلاص بدون این که برای خدا شریکی بیاوری. در آخر سوره کهف آمده: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ کسی که امیدوار دیدار خداست، باید کارهای شایسته بکند و در بندگی پروردگارش هیچ کسی را شریک نیاورد. نماز را برپا داری و زکات را بدهی و روزه بگیری و به حج بروی (زیرا عبادت به اخلاص برای خدا و نماز و زکات و روزه و حج باعث می‌شود که شخص به دین خود آراسته و در کارهای دینی خود با اخلاص شود).

پس از آن فرمود که تو را بر درهای خیر راهنمایی کنم؟ روزه سپری است؛ زیرا اگر سپر برای نگهداری تن باشد، روزه سپری است که آدمی را از تسلط غفلت و چیرگی شهوت نگه می‌دارد، روح را صفا می‌بخشد، دل را صیقل می‌دهد، برای روزهای گرسنگی چاره می‌اندیشد و روزه دار به فکر گرسنگان و افتادگان می‌افتد و از مددکاری بینوایان برای روزهای خطر، سپری مطمئن به دست می‌آورد، که آن دعای خیر مسکینان و خوشنودی آفریدگار مهربان است. صدقه که پرداخت آن مایه صدق و راستی صدقه دهنده در ایمان است، گرمی و آتش گناه را خاموش می‌سازد، همان گونه که آب، آتش را خاموش می‌سازد.

عادتاً خوبی بعد از بدی مایه از بین رفتن اثر بدی است. پدری که مهربان است، اگر برای حکمتی در تربیت بر فرزند خود خشم گرفت به احسان بعدی، دل فرزند خود

را به دست می آورد. در حقیقت صدقه دادن یکی از مهمترین مسایل اساسی در دین مبین اسلام است که در هر مناسبتی تکرار می شود. مثلاً در فرض، مانند زکات و کفارات و در سنت مانند روزهای بزرگ و محل های متبرکه و در مساعدت صالحان و یتیمان و افتادگان. و هر موقع که مسلمانی به کمک و یاری نیاز داشته باشد مورد تأکید است، هدیه و صدقه و صله ارحام و شرکت در امور خیریه از چاه و آب جاری و مدارس و بیمارستانها و وقفها و مبرات دیگر همه دستورهای مؤکد دین برای ایجاد یک اجتماع سالم و به هم بسته و هم آهنگ و هم دست است که توانا می باشد و به حال ناتوان رحم آورد و از رضای او و دل خوشی او، سلامت و صحت خود و عزت خود و آیندگان خود را پی ریزی نماید. توانگری که به جز شکم خود چیزی را نمی شناسد، محال است که همین شکم هم برایش بماند.

خلاصه سر سلسله اعمال و نشانه ایمان و دلیل راستی انسان در دینداری از خیرات و مبرات و صدقه های او در کارهایی که سودش به عموم می رسد، دانسته می شود. اما باید دانست که صدقه برای رفع فقر است، برای حفظ شرف و عزت نفس فقرا. این صدقه که در شریعت پایه گذاری شده است، با صدقه ای که گداسازی است تفاوت دارد. هر شخص با ایمان و بصیر می تواند صدقه ای صحیح که برابر رضای خداست، تشخیص بدهد. وسیله درمان بیماران فراهم کردن، تا پس از بهبود عضو نافع جامعه باشند، یتیمان را سرپرستی و تربیت نمودن تا به خوشبختی زندگی کنند، بیکاران را به کار واداشتن تا از شر تنبلی و بیکاری برهند و برای خود و اجتماع سودمند باشند و افتادگان را دست گیری کردن تا از زندگی مرفه محروم نشوند. اینهاست که برابر دستور شارع اسلام ﷺ است.

اسلام دین و دنیا را به هم مربوط ساخته است و باید هر دو را با هم داشت. دنیا وقتی مایه خوش بختی است که از رهبری دین بهره ور باشد. و پیغمبر اکرم فرمود: «و نماز شخص در دل شب» زیرا راز و نیاز شخص در دل شب با پروردگار خود مایه تندرستی و سلامت فکر و حصول شادابی و الهام گرفتن از آفریدگار توانا در بذل و بخشش به جا و به مورد خواهد بود. نماز در دل شب باعث نور و روشنایی چهره و

مایه محبت به نوع و وسیله نکوکاری و کشتن پرهیزگاری در دل است.

به همین جهت خدای توانا مردم شب خیز را ستود و در سوره سجده آیه ۱۶ فرمود: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ پهلوهایشان از بسترها برای دعا کردن و راز و نیاز با پروردگارشان از ترس عقاب او و به امید رحمت او دور می‌شود و در این راه از آنچه روزی شان نمودیم، انفاق می‌کنند. صدقات جاریه، مبرات بسیار، خیرات فراوان و کارهای عام النفع را انجام می‌دهند و در نتیجه ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ پس هیچ کس نمی‌تواند آنچه را که برای ایشان ذخیره و نهان شده و مایه روشنی چشم است بداند، در پاداش کارهایی که می‌کردند.

مگر نه این است که آدمی می‌خواهد با محبوب خود خلوت نماید؟ از این راه پرهیزگاران در دل شب با خدای خود خلوت دارند. خواب خوش را کنار می‌گذارند، بستر را ترک می‌گویند تا پاهای خود را فرش کنند و در برابر عظمت آفریدگار توانا، سر خود را بر خاک نهند و سجده کنند. چه کسی می‌تواند بداند چه خوشی‌هایی برای این گونه مردم عبادت کار در انتظار است؟ آنچه مایه روشنی چشم در دنیا و آخرت است در انتظار آنان، همسران مهربان، فرزندان فرمانبردار، دوستان وفادار، تمتع و بهره‌مندی از مال، از خوشی دیدن، از تن و جان و نیک‌بخت و بلند نام زیستن و عاقبت خیر و سرآمد همه آنها رضای خدا در انتظار آنان و همراه آنان است. بهشت برین و خوشیهایی بی پایان برای ایشان است.

پس از آن حضرت رسول فرمود: آیا تو را خبر ندهم از سرآمد آن کاری که درباره آن پرسیدی و از ستون و بلندترین موضع آن؟ معاذ می‌گوید: گفتم بلی یا رسول الله، مرا خبر ده، حضرت فرمود: سرآمد آن اسلام است و ستون آن نماز است و بلندترین موضع آن جهاد. اگر برای کار، جسد را به نظر آوریم، سر آن اسلام است و بلندترین موضع آن جسد، جهاد است و ستون ایستادگی برای حفظ سر و بدن، همانا نماز است. جسدی که سر ندارد، تنی بی جان است و جسدی که از کوشش و فعالیت در راه خیر باز ماند، سری بی مغز دارد و تنی که ستون مورد اعتماد نداشته باشد، نقش بر

زمین است.

پس اسلام یک ستون دارد و آن نماز است و یک بلندترین موضع یعنی پر ارج‌ترین مقصد دارد و آن جهاد است. آنچه که برای سعادت خود باشد، همه وقتی به ثمر می‌رسد که همراه با نیاز بردن به سوی خدا و مدد گرفتن از او تعالی باشد و این گونه مطالب در زیر نماز داخل است و آنچه برای پایه‌گذاری اجتماع سالم و کمک به هم‌کیشان و پیشرفت دین و راهنمایی و نجات مردم از گمراهی باشد تا همه با هم به یک زندگی با ایمان و سعادت‌بار برسند، در زیر جهاد داخل است.

باید دانست که دین پاک و سالم و راستی ستون آن و توفیق در جهاد آن بسته به حفظ یک عضو است و آن زبان است. به همین خاطر حضرت رسول اکرم فرمود: آیا تو را خبر ندهم به سر رشته آن کارها؟ معاذ می‌گوید، گفتم: بلی یا رسول الله. حضرت فرمود: زبانت را نگهدار. معاذ می‌گوید: با یک حیرت زدگی و تعجب گفتم: یا رسول الله، آیا در برابر سخنان خود هم بازپرسی و مؤاخذه می‌شویم؟ حضرت رسول الله ﷺ فرمود: مادرت به داغت بنشیند آیا چیزی به جز نتیجه سخنان و زبان‌هایشان مردم را بر روهایشان به دوزخ می‌اندازد؟

با این حال عیان گشت که بزرگترین بدبختی، زبان لگام‌گسیخته است و بزرگترین وسیله به دوزخ رفتن هم این زبان است و به قول سعدی علیه‌الرحمه:

زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم

به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم
از بهترین وسیله نگهداری زبان و استفاده از آن، مشغول ساختن زبان به یاد خدای تعالی است. در حدیث است که با هر یک تسبیح درختی در بهشت برای تسبیح‌گوینده کاشته شود. بنگر که در هر روز چقدر تسبیح می‌توان گفت و تا چه حد نسبت به خود کم‌لطف هستیم که به جای تسبیح خدا، زبان را به بیهوده و سخنانی که هیچ‌گونه سودی ندارد، می‌چرخانیم و بهترین تسبیح: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم، و استغفر الله است.

حدیث سی ام

عن أبی ثعلبة الخشنی جرثوم بن ناشر - رضی اللہ عنہ - عن رسول اللہ - صلی اللہ علیہ وسلم - قال :

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَحَدَّ حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا وَحَرَّمَ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا وَسَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ رَحْمَةً لَكُمْ غَيْرِ نِسْيَانٍ فَلَا تَبْحَثُوا عَنْهَا»

(حدیث حسن رواہ الدارقطنی و غیرہ)

ترجمہ حدیث:

از ابو ثعلبہ حشنی (نسبت بہ قبیلہ خشینہ)، جرثوم پسر ناشر رضی اللہ عنہ از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت شدہ کہ فرمود: بی گمان خدای تعالیٰ فریضہ‌هایی را فرض فرمود. پس آنها را ضایع مکنید و از کارهایی منع فرمود و برای آنها حدودی معین فرمود. پس از آنها تجاوز مکنید. و چیزهایی را حرام فرمود. پس احترام آنها را نگہ دارد و از چیزهایی برای مہربانی بہ شما، نہ از روی فراموشی سکوت فرمود، پس، در آنها کنجکاوی مکنید.

حدیثی است حسن، آن را دارقطنی و غیر او روایت کردہ اند.

شرح حدیث:

ابو ثعلبہ: کہ نام او جرثوم بن ناشر است، از جملہ کسانی است کہ در سال ششم ہجری در زیر شجرۃ الرضوان با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بیعت نمود و در روز خیبر، حضرت رسول

سهم او را معین فرمود. حضرت او را به سوی قوم و طایفه‌اش فرستاد تا آنان را به دین اسلام دعوت کند، وی بدین منظور نزد گروه خود رفت و آنان را به سوی اسلام دعوت نمود و مسلمان شدند.

وفات او به سال سی و یکم هجری است. در نام او و نام پدرش چهل قول است که ارجح آن اقوال را یاد کردیم. در تاریخ وفات او نیز اختلاف است. بعضی چنان که گفتیم وفاتش را در سال ۳۱ و بعضی در ۶۰ و بعضی در ۹۵ دانسته‌اند. ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و غیرشان از او روایت حدیث کرده‌اند. رضی الله عنه.

در این حدیث نبوی چند دستور مهم است: یکی این که خدای توانا برای مصلحت بندگان فرایضی را فرض فرمود. شایسته است که آن فرایض را به جا آورید و ضایع نکنید. به جا آوردن فرایض یعنی اداء ارکان و شروط و همراه با اخلاص آن است.

دوم این که حدودی را مقرر فرمود، و شایسته است که از آن حدود تجاوز نشود. کلمه «حد» دارای معانی بسیار است: در لغت «حد» را به فاصل دو چیز می‌گویند. و در شرع «حد» عبارت از عقوبتی است که مقدار آن معین شده و از گناه بازدارد. پس حد به معنی مرز و پایان می‌آید. وقتی می‌گوییم این خانه محدود است به خانه تقی از غرب، یعنی انتها و پایان اندازه و مقدار خانه دیوار شرقی خانه تقی است. حدود به معنی مرزهاست که گفتیم نقطه فاصل میان دو چیز است.

وقتی می‌گوییم «حد» شراب خوار چهل تازیانه است، در این جا به معنی اول برای فرایض و محرمات هر دو می‌آید. مثلاً نماز حدودی دارد؛ زیرا وقت آن محدود است و هر کس نماز را از حدود آن بیرون ببرد و از وقت آن خارج سازد، از حدود آن تجاوز کرده و آن را ضایع ساخته است. نماز ظهر به چهار رکعت محدود شده است. کسی که پنج رکعت بخواند از حدود آن تجاوز نموده و آن را ضایع ساخته است.

برای عورت حدودی قایل شده است؛ از ناف تا زانو. کسی که بالاتر از زانو را ظاهر ساخت، در حدود عورت خود تجاوز نموده و عورت خود را ظاهر ساخته است.

سوم این که برای چیزهایی احترام قابل شد و آنها را حرام ساخت. پس احترام آن چیزها را زیر پا نگذارید و مرتکب حرام مشوید. برای حلال هم حدودی است. ناموس احترام دارد، روا داشتن ناموس به عقد نکاح رعایت احترام آن و حفظ حدود آن است و روا داشتن ناموس به زنا، بی احترامی به آن و تجاوز به حدود آن است. و به این ترتیب، دستور انجام دادن فرایض و دوری از محرمات، و رعایت حدود هر دو را صادر فرمود، و آنچه خدای متعال درباره آن سکوت فرمود برای رحمت و مهربانی به شماست نه از جهت فراموشی، پس در آن کنجکاوی مکنید.

در حقیقت همه دستورهای اسلام دلپذیر و آسان و انجام شدنی است و دشوار نمی شود مگر موقعی که کسی از طریق کنجکاوی راه وسواس را بر خود بگشاید، آن وقت هر آسانی دشوار می شود، در حالی که وسواس و کنجکاوی بی جا بر خلاف دستور مقدس دین مبین اسلام است.

در حدیث نبوی بالا از کنجکاوی و خرده گیری منع شده، نه از سؤال کردن؛ زیرا هرگاه مسأله ای واقعی باشد، سؤال از آن جایز است، و اما اگر قصد امتحان کردن و سؤال تراشی باشد، هین امر است که از آن منع شده و در حقیقت دین مبین اسلام هم علم و هم عمل به همراه می آورد. و صحابه و یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله نمونه و سرمشق هستند؛ زیرا احترام حضرت رسول الله را در همه حال نگه می داشتند و سؤال نمی کردند مگر درباره آنچه واقعی و مورد نیاز بود از این رو شاگردانی با ایمان و عامل به علم و مؤدب و مخلص بودند. هیچگاه در حضور پیغمبر صدای خود را بلند نمی کردند، قیل و قال به راه نمی انداختند و در برابر هر فرمان پیغمبر با ایمان کامل اطاعت می کردند. اما امروز وضع مسلمانان و شاگردان تأسف آور است و عامل اساسی، ضعف ایمان و سستی عقیده است که به طور کم نظیری و به سرعت برق پیشروی می کند.

این حدیث نبوی در حقیقت شامل احکام زیادی است؛ زیرا شامل فرایض و محرمات و حدود و آنچه مسکوت مانده است، می باشد و شریعت هم غیر از بیان این چهار حکم نیست. فرایض باید انجام داده شود. محرمات باید از آن دوری شود،

حدود باید اجراء شود که در حدیث آمده: «حَدُّ يُقَامُ خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً»: یک حد شرعی که اجرا شود، بهتر از باران چهل روزه است. حدود رده و زنا و سرقه و شراب خواری باید بدون سستی اجرا شود و آنچه در مورد آن سکوت شده نباید در آن کنجکاوی شود.

گفتیم حد به معنی مرز و نقطه فاصل میان دو چیز می آید. و به معنی عقوبت مقرر در شریعت نیز می آید. و حد به معنی حرام و حدود به معنی محرمات نیز می آید چنان که: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا﴾ (آیه ۱۸۷ سوره بقره): آنها محرماتی است که خدای تعالی معین فرمود، پس به آنها نزدیک مشوید و حد اصطلاحاً به معنی تعریف می آید چنان که در تعریفات یاد می شود.

حدیث سی و یکم

عن أبی العباس سهل بن سعد الساعدی - رضی اللہ عنہ - قال : جاء رجل إلى النبی - صلی اللہ علیہ وسلم - فقال : یا رسول الله دلّنی علی عمل إذا عملته أحبّنی الله و أحبّنی الناس فقال : «أزهد فی الدنّیا یحبّک الله و أزهد فیما عند الناس یحبّک الناس»
(حدیث حسن رواه ابن ماجه و غیره بأسانید حسنة)

ترجمہ حدیث:

از ابوالعباس کہ نام او سهل پسر سعد از قبیلہ ساعدہ است رضی اللہ عنہ گفت: مردی بہ خدمت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آمد و عرض کرد: یا رسول الله مرا برکاری راہنمایی کن کہ ہرگاہ انجام دہم خدا تعالیٰ مرا دوست بدارد و مردم نیز مرا دوست بدارند. پس رسول الله بفرمود، بہ دنیا دل مہند، تا خدای تعالیٰ تو را دوست بدارد و در آنچه نزد مردم است بی میل شو تا مردم ترا دوست بدارند.
حدیث حسن است، ابن ماجہ و دیگران بہ اسنادهای خوب روایت کردہ اند.

شرح حدیث:

ابوالعباس: سهل بن سعد ساعدی انصاری خزرجی مدنی در روز وفات پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم، پانزدہ سالہ بود و در سال ہشتاد و ہشت ہجری در مدینہ منورہ درگذشت. او آخرین فرد صحابہ است کہ در مدینہ درگذشتہ اند. نام او قبلاً حزن بود

(به معنی ناهموار) و حضرت رسول الله نام او را به سهل (یعنی هموار) تبدیل فرمود. سهل و پدرش هر دو از صحابه پیغمبرند. از سهل یک صد و هشتاد و هشت حدیث روایت شده است که بخاری و مسلم بر بیست و هشت حدیث از او اتفاق دارند، و بخاری یازده حدیث از او بدون مسلم روایت نموده است.

در حدیث نبوی بالا مردی به خدمت رسول الله ﷺ شرفیاب شد، و عرض کرد: یا رسول الله، مرا برکاری رهنمایی بفرما که چون آن را انجام دهم، خدا مرا دوست بدارند و مردم نیز مرا دوست بدارند. حضرت رسول الله ﷺ فرمود: در دنیا زهد پیشه کن تا خدا تو را دوست بدارد.

«زهد» در لغت روگردانی از چیزی جهت حقیر دانستن آن است. چنان که می‌گویند: «شیء زهید» یعنی چیزی اندک و حقیر است. «زهید الاکل»: کم خوراک. در شرع «زهد» عبارت است از «ورع» که ترک مشتهات باشد.

بالاترین درجه زهد، همانا زهد مقربان درگاه خداست که غیر از خدای تعالی هرچه باشد، از دنیا و بهشت و غیر آن نمی‌خواهند. باید دانست که مقصود از زهد این نیست که شخص مانند راهبان نصاری تارک دنیا باشد و فقر و تهیدستی را پیشه کند و روی نیاز به این و آن ببرد و نامش را زهد بگذارد، بلکه مقصود از زهد این است که در غیر خدا دل نبندد، مال را به دست آورد و قصدش انجام کارهای خیر به وسیله آن باشد؛ زیرا هرگاه مال باشد و آن را در راه خیر انفاق نماید، نشانه زهد است؛ زیرا زهد در دنیا چنان که گفتیم دل نبستن به آن است، نه نداشتن آن. و به قول صاحب مثنوی روحش شاد باد:

چیست دنیا؟ از خدا غافل شدن

نی زرو نی سیم و نی فرزند و زن

پس زهد در دنیا دل نبستن به آن است، هرچه از مال و منال دنیا بخواهد، برای رضای خدا بخواهد. این زهد مایه محبوب شدن در درگاه خداست. دوم زهد در مال مردم است یعنی حسد و عداوت و کینه توزی را که همه بر اثر دوستی مال دنیا است کنار بگذارد و از مردم چیزی نخواهد؛ چون هرگاه شخصی به علو همت موصوف شد

و خود را از مال مردم بی نیاز کرد و به مردم احسان نمود و از مردم کمک نخواست، نزد مردم دوست داشتنی خواهد شد.

چنان که گفتیم همه دشمنی‌ها از طریق طمع و چشم دوختن به مال مردم پیش می‌آید. و در تعریف زاهد بودن عبارتهای گوناگون است: در حدیثی که به روایت ابن ماجه است: زاهد بودن نه در حرام ساختن حلال است و نه در ضایع کردن مال، بلکه زاهد کسی است که به آنچه که نزد خدا دارد، راضی تر باشد از آنچه که در دست خود دارد. و هرگاه مصیبتی برایش پیش آید، به ثواب آن خوشنودتر باشد از ماندن آن.

به روایت احمد از ابو مسلم خولانی: زاهد کسی است که چون حق بگوید، ستاینده و نکوهش کننده او برایش یکسان باشد. فضیل بن عیاض گوید: اصل زهد در خوشنودی از خدای تعالی و قناعت است. و کسی که یقین او به لطف خدا محقق باشد، در همه کارش بر خدا اعتماد می‌کند، و به تدبیر خداوندی راضی باشد و دل از اعتماد بر مخلوقین ببرد و هیچ گاه دنیا را از راه‌های نا مشروع نجوید. چنین کسی توانگرترین مردم است. و گفته شده بی میل شدن در ریاست سخت‌تر از بی میلی در زر و سیم است.

به یکی از پیشینیان گفتند، کسی که توانگر است ممکن است زاهد باشد؟ گفت: آری. هرگاه زیاد شدن مال او را مغرور نسازد و کم شدن مال او را اندوهگین ننماید. سفیان ثوری در دعای خود می‌گفته است: خدایا ما را در دنیا بی میل کن و دنیا را بر ما فراخ بدار؛ زیرا نداشتن دنیا، باعث رغبت در آن گردد.

در حدیثی آمده است: بهترین زهد، فراموش نکردن مرگ است و برتری دادن خانه جاویدان بر جهان زودگذر و غنیمت شمردن امروز و ننشستن به امید فردا. ابوسلیمان دارانی همانند آن چه که از صاحب مثنوی نقل کردیم می‌گوید: زهد عبارت است از ترک آنچه که از خدا به غفلت می‌اندازد.

خلاصه دل را به یاد خدا مشغول داشتن و خواسته‌های دنیوی برای به دست آوردن رضای خدا خواستن و بنا به گفته پاکان: خدایا دستهای ما را از دنیا پر بساز و دل‌های ما را از نور ایمان روشن بدار. و پیدا است که زهدی که محبت خدای تعالی و

محبت مردم را به دست می آورد از بهترین کارهاست.

از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده: کسی که زهد را پیشه کرد، سختیها و مصایب بر او آسان می شود. و شناختن ارزش عمر از برکت زهد است تا هیچ لحظه بیهوده نگذرد و از حیات دنیا تا آنجا که مقدور است؛ کارهای خیر و اعمال شایسته و یاد خدا و درود بر پیغمبر و کارگشایی و برآوردن نیاز مستمندان و رفع ظلم از مظلومین استفاده کرد.

ابن ماجه: دانشمند بلند نام امام ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی صاحب سنن (از صحاح سته) متولد سال دویست و نه هجری و متوفی دویست و هفتاد و سه است. (در حدیث بالا از حیث إسناد، مقالی است که شراح محقق جواب آن را گفته اند) به شروح دیگر مراجعه شود.

حدیث سی و دوم

عن أبی سعید سعد بن سنان الخدری - رضی الله عنه - أن رسول الله - ﷺ - قال :
«لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ»

حدیث حسن رواه ابن ماجه و الدار قطنی و غیرهما مسنداً و رواه مالک فی الموطأ مرسلأ
عن عمرو بن یحیی عن أبیه عن النبی ﷺ فأسقط أبا سعید و له طرق یقوی بعضها بعضاً.

ترجمه حدیث:

از ابو سعید که نام او سعد بن مالک بن سنان خدری رضی الله عنهما است، روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود: نه زیان به خود رسانیدن است و نه زیان به دیگری رسانیدن. حدیث حسن است. ابن ماجه و دار قطنی و دیگران به اسناد متصل آن را روایت کرده اند. و امام مالک آن را در موطا به اسناد مرسل روایت نموده: از عمرو بن یحیی از پدرش یحیی از پیغمبر ﷺ (و ابو سعید را انداخته است) و برای این حدیث سندهایی است که بعضی از آن بعضی دیگر را قوت می دهد.

شرح حدیث:

ابوسعید خدری: نام او سعد و نام پدرش مالک است. هر دو از صحابه و یاران پیغمبر اسلام هستند. ابوسعید خدری از بزرگان و فضلاء و اشراف انصار است و از دانشمندان و حفاظ اصحاب پیغمبر ﷺ است. حدیثهای بسیاری را از پیغمبر اسلام

حفظ کرد و به مردم رسانید. از او یک هزار و یکصد و هفتاد حدیث روایت شده است. که از این جمله بخاری و مسلم متفقاً چهل و شش حدیث از او روایت کرده‌اند و بخاری به تنهایی شانزده حدیث و مسلم به تنهایی پنجاه و دو حدیث از او روایت کرده‌اند. از ابو سعید خدری رضی الله عنه جماعتی از صحابه و تابعین روایت کرده‌اند. وفات او در مدینه به سال هفتاد و چهار اتفاق افتاد. رضی الله عنه.

(۱) مسند: حدیثی که سند آن متصل باشد از راوی تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم. (۲) مرسل: حدیثی که نام صحابی در آن ذکر نشود. مثلاً سند متصل حدیث بالا به روایت ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی: «حَدَّثَنَا عُمَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَثْمَانَ بْنِ رَبِيعَةَ، حَدَّثَنَا الدَّارُورِيُّ، حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ يَحْيَى الْمَازَنِيُّ، عَنْ أَبِيهِ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ» و اما «سند» مرسل آن به روایت امام مالک در موطأ: «حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ». و چنان که واضح است در این روایت، نام ابوسعید خدری نیامده است. هر حدیثی که نام صحابی در آن ذکر نشد «مرسل» است.

ابن ماجه از روایت فضل بن سلیمان: «قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَقَبَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا اسْحَقُ بْنُ يَحْيَى بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ عِبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَضَى أَنْ لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ» باز هم اسناد آن متصل نیست؛ زیرا اسحق بن یحیی، عبادة بن الصامت را ملاقات ننموده است.

الحاصل این حدیث، بعضی طرق آن مرسل و بعضی طرق آن منقطع است و تعدد طرق آن چنان که مؤلف فرمود: بعضی بعضی دیگر را قوت می‌دهد، و طرق این حدیث به نزدیک بیست می‌رسد. اما از جهت معنی که مورد اعتماد فقهاست و معنی آن با اصول شریعت مطابقت دارد، و در دین مبین اسلام، پایه ضرر و زیان از بین برده شده است، چنان که در شرح این حدیث یاد می‌کنیم.

در این حدیث نبوی، حضرت رسول الله فرمود: زیان رسانیدن، در دین ما نیست. «ضرر» به معنی زیان و «ضرار» به معنی زیان به هم رسانیدن. مثل قتل به معنی کشتن و قتال به معنی با هم جنگیدن و همدیگر را کشتن. شخص مسلمان نمی‌تواند

ضرر برساند نه به خود و نه به دیگران. و اگر از دیگری ضرر به او رسید، نمی‌تواند مقابله به ضرر رسانیدن نماید. بلکه حق خود را به شیوه‌ای دیگر بگیرد. از این روی فقهاء می‌گویند: «الضرر لا يزال بالضرر»: ضرر با ضرر از بین نمی‌رود. «الضرر يزال»: ضرر از بین برده می‌شود.

خدای عزوجل می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾: خداوند آسانی شما را می‌خواهد و اراده دشواری بر شما ندارد. ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾: خداوند بر شما در دین اسلام دشواری و حرج قرار نداده.

در حدیث صحیح است که حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ»: من به دین آسایش بار و آسان که در پرتو تعالیم آن زندگی پر آسایش فراهم گردد فرستاده شده‌ام.

حدیث بالا در حقیقت یکی از پایه‌های دین به شمار می‌رود، زیرا آنچه در شریعت حرام گردیده همه بنا به قاعده ازاله ضرر حرام شده است. انواع ظلم که حرام گردیده، به خاطر ضررهایی است که از ظلم برمی‌خیزد. مشروبات مستی آور، حرام شده، روی اصل ضررهایی که ناشی از آن است. زنا و قتل و سرقت و خیانت و بهتان و غیبت و خبرچینی و همه محرمات، روی اصل مضرات آنها حرام شده‌اند. آن وقت حق شفعه و رد به عیب و انواع خیار از خیار تدلیس و خیار اخلاف و صف و خیار افلاس مشتری همه روی اصل رفع ضرر پایه گذاری شده است.

همچنین قصاص و حدود و کفارات و نصب ائمه و قضاة و دفع صایل و فسخ نکاح به عیوب و فسخ به إعسار و آنچه در زیر اینجا داخل می‌شود، همه بر اصل «لا ضرر و لا ضرار» مبتنی است و برای رفع ضرر، پایه گذاری شده است. همچنین اجبار بدهکار بر پرداخت بدهی خود و گرفتن مضطر از خوراک غیر مضطر و بریدن شاخه‌های درختی که از خانه دیگری به خانه او شاخه دوانیده باشد، و شکافتن شکم زنی که بچه در شکم اوست وقتی که زن مرده است و احتمال حیات فرزند باشد و شکافتن شکم مبتی که مالی را بلعیده باشد، همه روی اصل رفع ضرر پایه گذاری شده است.

از فواید همین حدیث بالاست: قاعده دفع مفسد مقدم است بر جلب مصالح که تفصیل آن در شرح حدیث نهم یاد شد. مانند این که دست دزد بریده می شود تا مفسده دزدی دفع شود و به آن توجه نمی شود که مصلحت دزد در داشتن دست است. و بسیاری از عقود مانند اجاره با آن که در وقت اجراء اجاره، منافعی وجود ندارد و جعاله به معنی مقطع است با این که جهالت و نامعلومی در طی آن است، و حواله با آن که بیع دین به دین می باشد و ضمان درک با آن که در ساعت ضمان، بدهی وجود ندارد، همه اینها برای رفع ضرر پایه گذاری شده است.

ضمان درک عبارت از این است که شخصی می خواهد چیزی را از دیگری بخرد، نمی داند فروشنده مالک آن است یا نه. دیگری می گوید: این مال را بخر و اگر معلوم شده که مال خودش نبوده است، ضمانت وجه تو بر من است.

الحاصل، دین مبین اسلام بر پایه مصلحت و منفعت گذاشته شده و ضرر رسانیدن را منع فرموده است. وصیتی که در آن تعدی به حقوق ورثه باشد، حرام است و عملی نمی شود. کسی که در خانه خود روزنه بگشاید تا به خانه همسایه سرکشی نماید، منع می شود. کسی که خانه خود را زیاده از حد بلند سازد تا هوا و روشنایی را از خانه همسایه بگیرد، منع می شود. کسی که بخواهد چاهی در زمین خود پهلوی چاه همسایه حفر کند تا از آب چاه همسایه کم شود، چنین عملی بر او حرام است. کسی که بخواهد کنار آب و محل عفونت و گندیدگی در منزل خود پشت اطاق نشیمن همسایه بسازد تا از بوی آن اذیت شوند، چنین عملی بر او حرام است؛ زیرا اسلام بر دفع ضرر پایه گذاری شده است و دستور برانداختن و نیست کردن هر نوع ضرر و زیان را صادر فرموده است.

در بعضی از طرق حدیث بالا آمده است: «مَنْ ضَارَّ، ضَارَّ اللَّهُ بِهِ وَمَنْ شَاقَّ، شَاقَّ اللَّهُ عَلَيْهِ»: هرکس به زیان رسانیدن پردازد، خداوند به خود او زیان می رساند. و کسی که سخت گیری و دشواری را بر مردم تحمیل کند، خداوند او را مورد سخت گیری و گرفتاری قرار دهد.

در روایتی است: «إِنَّهُ ﷻ لَعَنَ مَنْ ضَارَّ مُسْلِمًا أَوْ مَآكِرَهُ»: حضرت رسول

الله ﷻ لعنت فرمود به کسی که به مسلمانی زیان برساند یا مکر و خدیعه برای فریفتن مسلمانی به کار برد. فقهاء برای قاعده: «لا ضرر و لا ضرار» که از فرمایشات حضرت رسول الله است، شاخه و فروع بسیاری گذاشته‌اند و بعضی مسایل آن بسیار مفید است. مثلاً اگر کسی زیر بام خانه‌ای نشسته بود و دید که سبویی از بالا به زیر می‌افتد و اگر بر سرش بیاید، سر او را می‌شکند، می‌تواند با زدن دست و یا عصا، سبو را از سر خود دفع کند، اگر چه سبو بشکند؛ زیرا می‌تواند ضرر را از خود دور کند و غرامت هم براو نیست. اگر گاوی سر به دیگ فرو کرد و سر گاو بدون شکستن دیگ میسر نشود، دیگ شکسته می‌شود تا سر گاو بسلامت بماند و صاحب گاو باید قیمت دیگ را بپردازد. اگر مرغی انگشتر طلای همسایه را بلعید، همسایه می‌تواند برای به دست آوردن انگشتر خود، مرغ را ذبح کند. آن وقت اگر صاحب مرغ، گوشت مرغ را گرفت، تفاوت قیمت مرغ و گوشت مرغ، بر صاحب انگشتر لازم است و اگر صاحب مرغ از گرفتن گوشت مرغ خودداری کرد، صاحب انگشتر گوشت مرغ را می‌گیرد و قیمت مرغ را باید بپردازد. اگر میزاب خانه‌ای که آن میزاب در خانه همسایه است، مثلاً افتاد و ظرف همسایه شکست، اگر همه میزاب برون افتاده است، غرامت، به عهده صاحب میزاب نیست. و اگر نیمه میزاب که از خانه بیرون بوده است، افتاد و ظرف همسایه را شکست، غرامت در گردن صاحب میزاب است؛ زیرا کوتاه کاری صاحب میزاب معلوم است که میزاب شکسته را تعدیل ننموده است. روی همین قاعده: «الضرر یزال» صدها شاخه و فرع به تفصیل نوشته‌اند و مرجع این مسایل کتب فقهاست.

القصة، «ضرر و ضرار» در اسلام نیست. ضرر هر جا باشد، باید آن را از میان برداشت، و مسلمان باید قصد و گفتار و عملش همه در جهت نفع و مصلحت باشد و کسی که بخواهد ضرر رسانیدن را وجهه عمل خود قرار دهد، پیغمبر ﷺ او را لعنت فرموده است، و خدای تعالی هم نتیجه ضرر رسانیدن را به خود ضرر رسان بر می‌گرداند.

مالک: إمام أعظم أبو عبد الله مالک بن أنس أضحی، از پایه‌های علم و دانشمندان فقه اسلامی هستند. دانشمندان بسیار، مجلدات کتب را در ترجمه و

حالات ساعات بار ایشان نگاشته‌اند. ولادت با سعادتشان در سال نود هجری و وفات ایشان در سال یک صد و هفتاد و سه در شهر مدینه اتفاق افتاد.

موطأ: نام یکی از مهمترین و اولین کتاب در علم حدیث است که امام مالک روایات خود را در آن تحریر فرمود. گفته‌اند نام آن بدین معنی است که «امام مالک» بر دیگر دانشمندان سبقت جست: «لِأَنَّهُ وَطِئَ بِهِ أَعْنَاقَ الرِّجَالِ»

دارقطنی: منسوب به محله دارقطن بغداد. ترجمه او در صفحات سابق یاد شد.

حدیث سی و سوم

عن ابن عباس - رضی الله عنهما - أن رسول الله - ﷺ - قال :

«لَوْ يُعْطَى النَّاسُ بِدَعْوَاهُمْ لَادَّعَى رِجَالٌ أَمْوَالَ قَوْمٍ وَ دِمَاءَهُمْ لَكِنَّ الْبَيِّنَةَ عَلَى الْمُدَّعِيِ وَالْيَمِينَ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ».

(حدیث حسن رواه البیهقی و غیره هكذا و بعضه فی الصحیحین)

ترجمه حدیث:

از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت شده: رسول الله ﷺ فرمود: اگر خواسته های مردم به محض درخواستشان به آنها داده می شد، هر آینه مردمی مالهای مردم دیگر و خونهایشان را ادعا می کردند ولی بینه و گواهی بر مدعی است و قسم بر کسی است که انکار می کند.

حدیث به رتبه حسن است. بیهقی و دیگران این حدیث را این چنین روایت کرده اند. و بعضی از این حدیث در دو صحیح بخاری و مسلم آمده است.

شرح حدیث:

ولفظ صحیحین: «لَوْ يُعْطَى النَّاسُ بِدَعْوَاهُمْ لَادَّعَى نَاسٌ دِمَاءَ رِجَالٍ وَأَمْوَالَهُمْ وَلَكِنَّ الْبَيِّنَةَ عَلَى الْمُدَّعِيِ عَلَيْهِ». در روایت بیهقی هم حکم مدعی بیان شده است که بینه بر اوست و هم حکم مدعی علیه که هرگاه مدعی گواه نداشت، قسم بر مدعی علیه خواهد بود.

پیدا است که این حدیث، بزرگترین مرجع برای حل دعوی است.

بینه: در لغت: «ما یَبْیِّنُ بِهِ الْأَمْرُ»: آنچه کار به وسیله آن روشن می شود. اعم از خط مدعی علیه و یا گواه و یا قرائن. بعضی از علماء «بینه» را فقط به معنی گواه دانسته اند. و با الزام «بینه» ظاهر ساخت که مجرد دعوی بدون دلیل از هیچ کس شنیده نمی شود.

حدیث نبوی، یک اصل عظیم و پایه مهمی برای حل خصومات است، که پیچیده ترین مسایل را در یک جمله حل و فصل می نماید. کسانی که آشنا به قواعد اسلام هستند، می دانند چگونه اسلام در هر مسأله ای نزدیکترین راه را انتخاب کرده است.

به محاکم امروزی در دنیای حاضر، راجعه کنید. خواهید دید مدعی و مدعی علیه هر دو در گذشته اند و سالهاست که چهره در نقاب خاک کشیده اند. اما پرونده شان در جریان است و مرتب احضاریه شان صادر می شود. اما در اسلام هر دعوی و مرافعه ای به دو قاعده حل و فصل می شود. وقتی که شخصی ادعای حقی بر دیگری می نماید، چون ظاهر امر چنین می نماید که حقی ندارد، شریعت او را ملزم ساخته است که هر چند فاضل و شریف باشد و هر قدر هم مورد ادعای او ناچیز باشد، تا تکیه گاه ادعای خود را ثابت نماید و چون دعاوی همه با هم در مخالفت با اصل براءت ذمه برابرنند، ناگزیر باید مدعی دلیلی بیاورد که بر مدعی علیه حقی دارد و از این راه است که شریعت مطهره اسلام، مدعی را ملزم ساخت تا ادعای خود را به وسیله بینه ثابت و روشن بسازد و شخصی که ادعا بر اوست در ظاهر امر به نظر می رسد که ذمت او مشغول حقوق دیگری نباشد. لذا مدعی علیه مصدق دانسته شده و قسم بر او قرار داده شده است. و نظر به این که جانب انکارکننده که مدعی باشد، قوی است، قسم که حجتی ضعیف است به طرف او قرار داده شد. و نظر به این که جانب ادعاکننده که مدعی باشد ضعیف است، بینه که حجتی است قوی، به طرف او قرار داده شده، تا تعادل بین مدعی و مدعی علیه برقرار بماند، آن وقت هر شخص در تصرفات خود برای حفظ مال خود وظایفی دارد: مثلاً کسی که می خواهد مالی را به دیگری بفروشد

و قیمت مبیع نقد نباشد، وظیفه اوست که مدرک بگیرد و گواه بگیرد و یا گرو از بدهکار خود بستاند تا در وقت حاجت دست او از حجت خالی نباشد.

اگر شخصی احتیاطات لازمه را برای حفظ مال خود انجام نداد، و مال را به دیگری به قرض داد و گواه و مدرک و گرو نگرفت و کارش به شکایت کشید، آن وقت وظیفه قاضی است که برای حفظ حقوق منتهای دقت را به کار ببرد و از قرائن و از علایم حقیقت را به دست آورد و بدهکار را وادار به اعتراف به حق نماید. و موقعی که قاضی دارای دیانت و پرهیزگاری باشد، خدای متعال به وسیله او حق را به صاحبش می‌رساند.

در قاضیان صدر اسلام همه گونه نمونه عدالت و تیزهوشی قضات در احقاق حق موجود است. به همین سبب گفتیم بینه به نسبت ذی حق برای حفظ مال خودش و بینه به نسبت قاضی برای احقاق حقوق مردم فرق دارد؛ مثلاً شخصی که مالی را به قرض می‌دهد، نمی‌تواند درخت را به گواهی بگیرد. ولی قاضی می‌تواند با سؤال از موضع درخت و دوری و نزدیکی آن، بدهکار را وادار به اعتراف به حق نماید.

در این داستان که قاضی القضاة رویانی به عدل و دادگری معروف بود و روزی کسی نزد او آمد و ادعا کرد که مالی را به امانت به دیگری سپرده است و اکنون انکار می‌کند. رویانی دستور داد تا طرف او را حاضر کردند. موقعی که از طرف پرسید: آیا این شخص راست می‌گوید و امانتی را به تو سپرده است؟ آن مرد انکار کرد و گفت: برو به درخت بگو که قاضی می‌گوید به مجلس بیاید. آن مرد رفت تا به درخت بگوید به مجلس قاضی حاضر شود. در غیاب او قاضی از طرف پرسید: آیه به درخت رسیده است؟ طرف گفت: نه هنوز. قاضی به کارهای خود مشغول شد تا وقتی که مدعی برگشت. قاضی پرسید: به درخت گفتی بیاید؟ مدعی گفت: به درخت گفتم، اما هرچه اصرار کردم نه جوابی از او شنیدم و نه از جای خود حرکت کرد. قاضی گفت: درخت آمد و گواهی داد. آن وقت رو به مدعی علیه کرد و گفت: برو و امانت این مرد را پس بده. زیرا اگر زیر درخت امانت را از او نگرفته بودی، چگونه وقتی از تو پرسیدم آیا به درخت رسیده است، گفتی: نه هنوز.

چنین تدبیرهایی برای احقاق حقوق، همیشه وظیفه قاضیهای پرهیزگار و باتدبیر است، و حدیث صحیح بالا دلالت بر عموم این قاعده دارد که بینه بر مدعی، و قسم بر مدعی علیه واجب می باشد.

اما بینه مختلف است مثلاً در زنا گواهی چهار مرد لازم است و در حدود گواهی دو مرد کافی است.

در اموال، گواهی دو مرد و یا یک مرد و دو زن، چنان که نص قرآن حکم می کند لازم است: ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُنَا رَجُلَيْنِ، فَرَجُلٌ وَ أَمْرَأَتَانِ﴾ (آیه ۲۸۵ سوره بقره) اگر دو گواه مرد نباشد، گواهی یک مرد و دو زن کافی است. و یا گواهی یک نفر و قسم مدعی. چنان که حدیث صحیح دلالت بر آن دارد.

در عبادات مانند هلال رمضان به نسبت ثبوت روزه، گواهی یک مرد و در آنچه مردان بر آن کمتر واقف می شوند، مانند شیرخوارگی که «زید» هم شیر «سکینه» است. و گواهی ولادت که در فلان روز «سکینه» بچه زاییده است، چهار زن کافی است.

بعضی از علماء مانند امام مالک وقتی قسم را متوجه مدعی علیه می سازند که اختلاطی میان مدعی و مدعی علیه باشد. برای این که هر آدم بی سر و پای نتواند مردم شریف را به ادعاهای پوچ به قسم بکشانند. هرگاه مدعی دارای بینه نبود و قسم متوجه مدعی علیه شد، مدعی علیه حق دارد قسم را بر مدعی بازگرداند، و این را «یمین مردوده» می نامند.

اختلاف فقهاء در عموم حدیث بالا به این تفصیل است: نزد امام شافعی، حکم حدیث بالا عام است و هر ادعایی در حد و یا طلاق و یا نکاح و یا عتق باشد، بینه بر مدعی و قسم برگردن مدعی علیه است. امام احمد و دیگران هم مانند امام شافعی به ظاهر عموم حدیث قایلند و اگر مدعی علیه قسم نخورد، مدعی قسم می خورد و حقیق ثابت می شود.

بعضی از علماء گفته اند که قسم در حدود و سرقت نیست. امام ابو حنیفه و گروهی از فقهاء و محدثین قایلند که قسم به مدعی بر نمی گردد و وقتی که مدعی یک

گواه دارد، او را مجبور به قسم نمی دانند. از مالک حکایت کرده اند که قسم در مسایلی است که احتیاج به گواهی دو مرد در آن نباشد.

اما حقوق الله تعالی، نزد بسیاری از علماء قسم در آن نمی آید. در مسایل مالی قسم دادن به مدعی علیه مورد اجماع علماء است و اختلاف در مسایل غیر مالی است. نزد امام شافعی شخص متهم قسم داده می شود. مثلاً اگر زید ادعا نمود که انگشتری من دزدیده شده، من یقین ندارم. اما تقی را متهم می دانم، قسم متوجه تقی می شود که انگشتر را ندزدیده است. و این قسم «رد» ندارد، یعنی متهم نمی تواند بگوید خودت قسم بخور، قیمت انگشتر را می دهم.

فایده: بعضی از علما در تفسیر آیه: ﴿وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَلَ الْخِطَابِ﴾ گفته اند مقصود از «فصل الخطاب» همانا «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ» است. حدیث بالا به روایت بیهقی بود.

بیهقی: امام ابوبکر احمد بن الحسین بیهقی، از دانشمندان بلند نام در علوم عدیده و حافظ عالی قدر در حدیث و صاحب تألیفات گرانمایه و کسی است که امام الحرمین شیخ امام محمد غزالی درباره ایشان می گوید: اما شافعی بر هر شخص شافعی مذهب منتهی دارد مگر ابوبکر بیهقی که او بر امام شافعی منت دارد؛ زیرا او ثابت کرد که همه جا حدیث پیغمبر ﷺ مؤید امام شافعی است. تولد او به سال سیصد و هشتاد و چهار و وفات او به سال چهارصد و پنجاه و هشت است. رحمه الله تعالی.

حدیث سی و چهارم

عن أبی سعید الخدری - رضی اللہ عنہ - قال: سمعت رسول الله - صلی اللہ علیہ وسلم - يقول :

«مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ»

(رواه مسلم)

ترجمہ حدیث:

از ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ روایت شدہ کہ گفت: از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم کہ می فرمود: هر کس از شما، کار زشتی را ببیند، پس باید آن را با دستش تغییر دهد. و اگر نتوانست، به زبانش آن را تغییر دهد. باز اگر نتوانست، پس به دلش آن را انکار کند. و آن انکار که به دل باشد ضعیف ترین ایمان است.

این حدیث را امام مسلم در صحیح خود روایت نمود.

شرح حدیث:

در این حدیث پیامبر، یکی دیگر از اصول و قواعدی را کہ برای ایجاد یک اجتماع سالم و پر آسایش لازم است بیان فرمود و روشن ساخت کہ از بین بردن کار زشت، وظیفه هر شخص با ایمان است. و فرمود هر یک از شما مسلمانان، از کار زشتی با خبر باشد، باید آن را به دست خود بردارد، هر جا کہ جلوگیری از کار زشت به دست

شخص میسر می شود، مانند جلوگیری از این که ظالم مظلوم را بزند، و از بین بردن موادی مانند هروئین و مخدرات و مسکرات. و هرگاه یک نفر از منکر باخبر شد، انکار آن بروی فرض عین است، و اگر بیش از یک نفر باخبر شد، فرض کفایت می شود. ازاله منکر و امر به معروف به نص قرآن و حدیث و اجماع ثابت است.

آیه «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آیه ۱۰۴ سوره آل عمران) و باید از شما مسلمانان، جماعتی باشد که به سوی خیر دعوت کنند و به خوبی وادارند و از زشتی جلوگیری کنند.

در حدیث صحیح آمده است: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُعَذَّبَنَّكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ» هر آینه امر به معروف می کنید و از زشتی جلوگیری می نمایید و یا اگر امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردید، خداوند همگی تان را به شکنجه اش دچار سازد.

آیات و احادیث درین باره بسیار است. اگر تغییر منکر را به دست خود نتوانست به زبان انکار کند. به زبان انکار کردن، به تهدید نمودن و شکایت به اولی الامر بردن و مردم را به فریادرسی خواستن و به مهربانی امر به ترک منکر کردن است و یا به درشتی به حسب حال.

گاهی به نرمی و سیاست و پند و اندرز، کارهای خیری را می توان کرد که به زور شمشیر و ریاست امکان نمی پذیرد.

و هرگاه ازاله منکر به دست و زبان میسر نشد، به دل خود انکار نماید و این ضعیف ترین ایمان است؛ زیرا وقتی منکر به این حد آشکار شد که انکار آن به دست میسر نشد و منکر به این حد از زشتی افتاد که انکار آن به زبان هم مقدور نبود، پیدا است که پایه ایمان به کجا رسیده است. و معلوم است که ترک منکر، واجب دینی هر فرد با ایمان است و این است که نهی از منکر وقتی واجب است که انکارکننده از جلوگیری خود بر نفس و مال و شرف خود ایمن باشد.

بعضی از علماء از بین بردن کار زشت را به دست، وظیفه حکام دانسته اند، و از بین بردن آن به زبان را، وظیفه دانشمندان دانسته اند که از طریق وعظ و ارشاد و پند و

اندرز مردم را به ترک آن وادارند. و چه بسا که پند و اندرز زبانی هرگاه همراه با عمل باشد، نتیجه درخشان به بار آورد. اما آن مقدار که عمل و عاظ و نصیحت کنندگان نتیجه می دهد گفتار تنها بدون عمل نتیجه نخواهد داد.

ابن الجوزی استاد سعدی می گوید: از بین استادان من دو تن را فراموش نمی کنم؛ زیرا این دو همیشه عملشان را برابر گفتارشان می یافتم و به گفته های خود ایمان داشتند. می گوید: در همان خردسالی من، گفته هایشان اثری عمیق بر قلب من می نمود، وقت را خیلی مغتنم می شمردند. این دو که یکی «عبدالوهاب انماطی» و دیگری «ابو منصور جوالبقی» است، بر سیرت سلف بودند، هیچ گاه در مجلسشان غیبت کسی نمی شد. علم را برای خدا تعلیم می دادند و در برابر تعلیم خود مزدی نمی گرفتند. گفته هایشان در قلبم مانند نقشی که بر سنگ باشد، اثر می گذاشت. و از آنجا دانستم که اثر عمل، خیلی بیش از اثر گفتار بدون عمل می باشد.

نظر به این که فرمایشات پیامبر برای هر دوره و زمانی است، و در این زمان که سواد به طور بی سابقه عمومی می شود، اگر انکار منکر را به دست چنین تعبیر کنیم، که نویسندگان به دست خود زیان کارهای ناپسند را بنویسند و پیدا است که اثر نوشتن در درجه اول است؛ زیرا نوشتن ممکن است از نظر میلیونها نفر بگذرد، در حالی که گفتن تنها به عده معدودی می رسد. مثل تعلیم که ممکن است، شخص دانشمند هزار تن را تعلیم دهد. در حالی که تألیف و کتاب می تواند میلیونها افراد را در حیات مؤلف و بعد از وفاتش مستفید نماید.

حمل انکار منکر به دست، بر معنی به کار انداختن در نوشتن را در شروح این حدیث ندیده ام، ولی مانعی ندارد و همان طور که گفتم نوشته هم وقتی اثر می کند که نویسنده به گفته های خود ایمان داشته باشد و به آن عمل نماید، که:

سخن کز دل برآید

بنشیند لاجرم بر دل

و اما سخنی که لقلقه زبان باشد، به گوش شنیده می شود و از گوش دیگر بیرون می رود. مهمترین لازمه ناصحان و وعاظ، قناعت است و ضبط نفس. و به قول سعدی:

عالم که کامرانی و تن پروری کند

از خود گم است، کرا رهبری کند؟

عجیب این است که در دنیای کنونی طمع و خواسته‌های نفس، روز افزون است، و اگر شخصی بخواهد خود را از وسایل دور سازد، فرزندان و همسران و بستگان با او موافقت نمی‌کنند. و حدیث: «سَيَأْتِي زَمَانٌ يَكُونُ هَلَاكُ الرَّجُلِ عَلَى يَدِ زَوْجَتِهِ وَأَوْلَادِهِ»: زمانی بر مردم فرا می‌رسد که هلاکت شخص بر دست همسر و فرزندان اوست، کاملاً مصداق می‌یابد. از او خواهش‌هایی می‌کنند که نتواند. ناگزیر وارد مواردی می‌شود که بیش از مقداری که از دنیا به دست می‌آورد، دین را از دست می‌دهد. آنهایی که نام خود را بر صفحه روزگار برای همیشه ثبت کرده‌اند، در ضبط نفس و قناعت در مقام عجیبی بوده‌اند.

امام احمد بن حنبل در روز و شب بر قرص جوین اکتفاء می‌کرده است. موقعی که خلفای عباسی خواستند درباره او احسانی کنند و مالهایی برای او فرستادند، همه را پس فرستاد و دلیلش این بود که به اینها نیاز ندارم. موقعی که زن و فرزندش از او خواستند که مال خلفاء را بگیرد، وی در جوابشان گفت: شما مانند آن کسانی می‌باشید که شتری داشتند که بار بر آن می‌کشیدند و بر آن آب می‌آوردند. وقتی که پیر شد و از کار افتاد، آن شتر را ذبح کردند و گوشش را خورردند. یعنی در پایه پیری باعث هلاکت من شوید.

امام شافعی می‌فرماید: «أُمَّتٌ مَطَامَعِي فَأَرَحْتُ نَفْسِي»: طمعهای نفس خود را کشتم و خود را آسوده ساختم. «وَمَنْ يَتَّبِعْ مَطَامِعَهُ، يَهُونُ»: و کسی که دنبال طمع‌های نفس خود بیفتد، خوار می‌شود. «وَأَحْيَيْتُ الْقَنُوعَ وَكَانَ مِيتًا»: و قناعت را که مرده بود زنده کردم. «وَفِي إِحْيَائِهِ عِرْضِي مَصُونٌ»: و در زنده کردن قناعت، شرفم محفوظ است. آن وقت اگر به زهد صحابه و یاران پیغمبر امثال صدیق و فاروق و مرتضی بنگریم، محیرالعقول است که تا چه حد پشت پا به متاعهای زودگذر زده‌اند. از این جا است که آنچه گفته‌اند، باید به آب زر نوشت و هر دستوری داده‌اند نقش دلها شده است و نام نامیشان درخشانترین نامها در صفحات تاریخ بشری است.

منکر: هر کار زشتی، چه ترک واجب و چه فعل حرام و چه آنچه از لحاظ اخلاق اجتماعی مایه انتشار فساد گردد؛ مثلاً ترک نماز، منکر است؛ زیرا ترک واجب است. زنا منکر است؛ زیرا فعل حرام است. بوسیدن همسر خود در انظار مردم مثلاً در بازار، منکر است؛ زیرا مخالف حفظ اخلاق اجتماعی است.

بسیاری از مردم چنین تصور می‌کنند که امروزه نهی از منکر امکان ندارد؛ در حالی که امروز از هر عصر دیگر آسان‌تر است و از دو راه امکان دارد: یکم این که هر پدری اعضاء خانواده خود را به کار پسندیده وادارد و از کار زشت باز دارد و این آسانترین راههاست. و حدیث: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»: هر یک از شما سالارید و هر یک از شما مسؤول اعمال زیردستان خود هستید، در همین زمینه است. راه دوم اصلاح فرهنگ یعنی معلمان و مربیان در پرورش نونهالان و دمیدن روح دینداری و خداشناسی در آنها همکاری کنند. در عمل، شایسته باشند و در گفتار اخلاص بورزند. وسایل عمومی موجود از قبیل تلویزیون و رادیو هم می‌تواند وسیله‌ای برای نشر اخلاق و رفتار خوب باشند و درسهای آموزنده به مردم بدهند. متأسفانه وقتی از متصدیان رادیو خواسته می‌شود تا برنامه‌های خود را اصلاح کنند، جوابشان دندان شکن است و آن این است که رادیو برای همه کس است. اگر بعضی طالب اخلاق و شرافت هستند، بعضی دیگر هم هستند که می‌خواهند از جنایات و زشتیها مطلع شوند و تقلید کنند.

افسوس که حتی یک نفر که بتواند از طریق وعظ و ارشاد جوامع بشری را اصلاح کند، باقی نمانده است و گر نه یک نفر هم کافی بود. مگر نه این است که روزی که حضرت محمد به پیغمبری مبعوث شد، در برابر زشتیها و کفر و نادرستیها قد علم کرد و خودش تک و تنها بود؟ اما طولی نکشید که چون حق می‌گفت و اجرای حق می‌خواست، پیروز و جهان در برابر او تسلیم شد. اسلام دارای روحیه‌ای است که هر وقت ممکن است به مسیر خود برگردد و باز هم فضایل را انتشار دهد. امید است روزی که دانشمندان جهان به درمان معجزه آسای اسلام پی می‌برند، دور نباشد و جهان از تعالیم قرآن و سنت عملی حضرت خیرالانام در سراسر آن از نوزنده شود، که

اگر دین و اخلاق نباشد، نه بمب اتم به کار می آید و نه فتح فضا و کرات.

باز هم معنی حدیث بالا را تکرار می کنیم: هر یک از شما که کار زشتی را ببینید باید به دست خود آن را از میان بردارید. هر کدام نسبت به خود و بستگانتان مرحمت داشته باشید که منکر را میان خود روا ندارید و آن را از بین ببرید، اگر در میان بستگان خودتان نبود، به زیان خود از پند و اندرز و رسانیدن به مسؤولان امور کوتاهی نکنید. و اگر منکر در میان وابستگان خودتان بود و نه قلمی داشتید که زشتیهای آن را محکوم کنید و نه سخنور بودید که با زبان خود زشتی را نابود کنید، پس با قلب خود آن را انکار کنید تا درونتان از کارهای ناپسند دور بماند و پاکی خود را نگه دارد.

حدیث سی و پنجم

عن ابی هريرة - رضی الله عنه - قال: قال رسول الله - ﷺ - :

«لَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَنَاجَشُوا وَلَا تَبَاغَضُوا وَلَا تَدَابَرُوا وَلَا يَبِعْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا. الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَخْذُلُهُ وَلَا يَكْذِبُهُ وَلَا يَحْقِرُهُ. التَّقْوَى هُنَا - وَيُشِيرُ إِلَى صَدْرِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - بِحَسْبِ إِمْرٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ: دَمُهُ وَ مَالُهُ وَ عِرْضُهُ».

(رواه مسلم)

ترجمه حدیث:

از ابو هريره رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ فرمود نسبت به همدیگر حسد مورزید و به زیان یکدیگر سازش مکنید و کینه همدگر را به دل نگیرید، و پشت به همدیگر مکنید. و معامله همدیگر را بر هم مزینید، بر دست همدیگر مزینید. ای بندگان خدا! برادر همدیگر باشید. مسلمان برادر مسلمان است. به برادر خود ستم نمی‌کند، دست از یاری او نمی‌کشد. به او دروغ نمی‌گوید. او را خوار نمی‌شمارد، پرهیزگاری اینجاست، یعنی در دل است و به سوی سینه‌اش اشاره فرمود و سه بار آن را تکرار کرد. در پستی و شرارت شخص همین بس که برادر مسلمانش را خوار بدارد. خون و مال و شرف مسور بن مسلمان بر مسلمانان دیگر حرام است. (مسلم آن را روایت کرده).

شرح حدیث:

حدیث بالا، که در صحیح مسلم به ثبوت رسیده است، اصل بزرگی، در اخلاق اجتماعی شخص مسلمان است. در این حدیث آشکارا بیان شده است که حسد حرام است، زیرا حسد عبارت است از آرزو کردن زوال نعمت دیگری. در حالی که صاحب نعمت در حق حسود هیچ بدی نکرده است و از طریق شریعت بر هرکس واجب است که دوست بدارد برای برادرش آنچه را که برای خود دوست می دارد.

از جهت دیگر حسد عبارت است از انکار قدرت خدای تعالی و عدم رضایت به قسمت او. در آیه ۵۴ سوره نساء می فرماید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ بلکه در حقیقت به مردم به خاطر آنچه خدا از فضل خود به آنها داده است، حسد می ورزند.

در حدیث است که: «الْحَسَدُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»: حسد، حسنات را از بین می برد، همان طور که آتش هیزم را سوزاند. گذشته از حرام بودن حسد و این که حسنات حاسد را می سوزاند، و خطر کفر نیز دارد، زیرا حاسد به قسمت خداوندی ناراضی است؛ علاوه بر این حسود همیشه ناراحت و گرفتار درد حسد است و به قول سعدی:

توانم آن که نیازم اندرون کسی

حسود را چه کنم کوز خود برنج درست

بمیر تا برهی ای حسود که این رنجی است

که از مشقت آن جز به مرگ نتوان رست

بیشتر کسانی که دچار حسد می شوند، همسایگان هستند و از قدیم معروف است: «الْعَدَاوَةُ فِي الْأَقَابِ وَالْحَسَدُ فِي الْجِيرَانِ»: دشمنی در خویشاوندان و حسد در همسایگان است. یکی از اسباب از بین بردن حسد همسایگان، احسان و نیکوکاری نسبت به ایشان است. یعنی این که برای همسایگان حقوق بیشتری مقرر داشت، تا احسان بیشتر مایه از بین بردن حسد باشد.

در حدیث بالا از حسد منع شد. برای این که وقتی که ریشه دوانید، باعث آزردن و ایجاد ناراحتی و اذیت می شود. از این روی فرمود: «لا تناجشوا» علیه یکدیگر ساخت و پاخت نکنید. «نجش» در لغت به معنی برانگیختن و برپا کردن است. و «نجش» هم مایه برپا کردن کینه و دشمنی است. فقهاء مثال «نجش» را چنین می آورند که شخصی می آید تا جنسی از صاحب دکان خریداری نماید. صاحب دکان با دیگری ساخته است که هر موقع خریدار آمد و جنس را به قیمتی رسانید، او بیاید و قیمت جنس را بالا ببرد، تا از این ساخت و پاخت، خریدار ساده لوح را بفریبند و جنسی که ده ریال می ارزد، به بیست ریال به او بدهند. این عمل گذشته از اذیت، غش و خیانت نیز در آن است.

در حدیث است: «مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا»: کسی که در حق ما مسلمانان غش به کار می برد، از ما مسلمانان نیست. در روایت دیگر: «مَنْ غَشَّ فَلَيْسَ مِنَّا»: هر که غش نمود، از ما نیست.

اما اگر آرزوی زوال دیگری نباشد و قصد، کوشش کردن برای رسیدن به صاحب نعمت و برابری با او در کارهای خیر باشد، این را «غبطه» می نامند و حسد نیست. وقتی که درباره خریداری ساخت و پاخت شد و با فریفتن او قیمت جنس بالا برده شد، موقعی که خریدار دانست فریب خورده است، حق پس دادن جنس را ندارد؛ زیرا تقصیر از خود اوست که بدون بررسی، جنس را به بیشتر از قیمتش خریده است و نزد بعضی از علماء منع از «نجش» دلیل باطل بودن آن است و خریدار موقعی که به گول خوردن خود آگاه شد، حق پس دادن آن را دارد.

ممکن است «نجش» را به معنی عام آن که به کار بردن فریب و مکر است به کار برد. و در این صورت چنین معنی می دهد که حسد باعث نشود که در معاملات خود مکر و حيله به کار ببرید و همدیگر را بفریبید؛ زیرا موقعی که بازار فریب گرم شد، فریبنده هم در جای دیگر فریفته خواهد شد و همان طور که حسد مایه به کار بردن مکر و حيله و تزویر می شود، به کار بردن حيله و مکر هم مایه کینه و دشمنی می شود. به همین خاطر فرمود: «وَلَا تَبَاغُضُوا»: کینه هم دیگر را به دل مگیرید.

اگر بگوییم دوستی و کینه یک امر قهری است، در این حال چنین معنی می شود از کارهایی که سبب ایجاد کینه و تنفر می شود، دوری بجوید. کینه، عبارت از تنفر و بیزاری از چیزی است به خاطر صفت زشتی که در آن است و در این حال کینه و کراهت مرادف همدگر می شوند. اما باید دانست که کینه دشمنان خدا لازم است، برای این که گناه، مایه خشم خداست و شخص گناهکار با خدای عزوجل مبارزه می نماید. و کینه آنچه خشم خدا را برمی انگیزد، لازم است.

در حدیث صحیح است: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أَعْطَى لِلَّهِ فَقَدْ أَسْتَكْمَلَ أَلَايَمَانَ»: کسی که محبت و دوست داشتنش برای خدا باشد و عطاء و احسانش برای خدا باشد، پس به راستی که او ایمانش را کامل کرده است. وقتی که دوستی و کینه فقط برای خدا باشد، بهره نفس در آن دخالت ندارد. در این حدیث، از کینه نسبت به یکدیگر منع فرمود.

هرگاه بین دو کس بر سر کاری اختلاف باشد، کینه همدگر جایز نخواهد بود و اصولاً کینه جایز نیست مگر موقعی که برای رضای حق تعالی باشد. اختلافهایی که میان فرقه های این امت است، نباید مایه کینه شود، مگر وقتی که آراء بعضی به کفر و یا فسق آشکار منجر شود که در این حال کینه کافر و فاسق لازم است. کینه هم باید کینه عقیده و عملشان باشد نه خودشان، چنان که در قرآن است: «قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ»: پیغمبر لوط علیه السلام گفت: من از عمل شما بیزارم.

آنان که از رأی و گفتاری ناصواب پیروی می کنند، هرگاه نادان باشند، شاید احتمال عذرشان باشد؛ اما کسانی که اهل علم و اطلاع هستند، برایشان جز پیروی حق، راه دیگری نیست.

در حدیث است که باعث رفتن به بهشت، همدوستی است. در صحیح مسلم آمده است که حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا وَلَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا»: قسم به آن خدایی که روح من در دست اوست، به بهشت نمی روید مگر موقعی که ایمان داشته باشید و ایمان شما به ثبوت نمی رسد، مگر موقعی که همدیگر را دوست بدارید.

در حقیقت آنچه در دین مبین اسلام حرام شده، اکثر چیزهایی است که مایه کینه می شود و تنفر از یکدیگر را به بار می آورد. در دین مبین اسلام حرف راست هرگاه فتنه انگیز باشد، جایز نیست و به جای آن دروغ مصلحت آمیز جایز است. خبرچینی هر چند نقل سخن به راستی باشد، باز هم حرام است، روی این اصل که کینه و دشمنی را رواج می دهد و در قرآن، کسی که دشمنی می اندازد به ما معرفی شده است و در آیه ۹۱ سوره مائده این نکته را روشن می سازد: «إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُضِدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» مقصود شیطان برافروختن آتش دشمنی و کینه در میان شما در رواج دادن شراب و قمار است تا با همدیگر دشمن شوید و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد. پس آیا از پیروی شیطان خودداری می کنید که سعادت خود را باز یابید؟ آیا کوتاه می آید؟ گفتیم حسد مایه «نجش» و سازش به زیان یکدیگر می شود و زیان رساندن مایه کینه و نفرت می گردد و کینه مایه روگردانی از هم و پشت نمودن به همدیگر است. لذا فرمود: «ولا تدابروا» به هم پشت نکنید باید نیروی ایمان شما، به فشردن دست یکدیگر و دوست داشتن همدگر و خوشرویی در روی یکدیگر باشد، نه این که روی از هم بگردانید و پشت به هم بدهید. کینه یکدیگر و پشت دادن به همدیگر، گاهی ملازم همدیگرند و گاهی انسان نسبت به کسی کینه در دل دارد، اما رو از او نمی گرداند و حقوقش را ضایع نمی کند و گاهی انسان محبت فرزند دارد، اما به خاطر تأدیب او، از او روی می گرداند.

به همین سبب حضرت رسول الله منع فرمود که مسلمان نسبت به مسلمان کینه ور باشد و یا از او روی بگرداند و فرمود: «ولا يبيع بعضكم على بيع بعض» یعنی نباید مسلمان بر دست مسلمان دیگر بزند و اگر مسلمانی چیزی را فروخته باشد، نباید مسلمان دیگر ببع او را باطل کند تا خود ببع کند. مثلاً اگر شخصی جنسی از دیگری خریده است، نگوید برو این جنس را پس بده که من ارزانتر به تو می فروشم.

در حدیث است: «إِنَّكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ قَطَعْتُمْ أَرْحَامَكُمْ»: برای این که شما هرگاه چنین کاری را بکنید و بر دست همدیگر بزنید، رابطه خود را قطع می کنید. مردم را

و اداری می‌کنید تا در مکافات این اذیت، نسبت به خودتان و خویشاوندانتان اذیت و آزار پیشه‌کنند و سبب اذیتشان خودتان باشید و در حقیقت به خود ضرر زده‌اید و ارحام خود را قطع کرده‌اید، و در عکس العمل و رفتار مردم نسبت به فرزندان و ارحام مردم موذی درس عبرتی است.

آیا چنین بیعی که بر دست مسلمان زدن می‌باشد، صحیح است یا نه؟ نزد بعضی از علماء بیع صحیح است اگر چه حرام می‌باشد و نزد بعضی دیگر باطل است. پیغمبر اسلام درمان این دردهای اجتماعی که حسد و نجش و بغض و تدابر و بردست هم زدن است، را با این جمله بیان فرمود: «و کونوا عباد الله إخواناً»: ای بندگان خدا! برادر همدیگر باشید. بندگان خدا؛ زیرا وظیفه بندگان است که از قسمت خداوندی خوشنود باشند.

تفاوت میان افراد که در علم و نبوغ و یا هوش و درایت و یا به دست آوردن مال و گرد کردن آن است، یک قسمت خداوندی است. و اگر شما بنده خدا هستید، باید بر قسمت او اعتراض نکنید و شما هم می‌توانید به جای حسدورزی و کارشکنی که به ضرر خودتان بیشتر است، به جای آن به کوشش از راه آن پردازید تا موفق شوید. وقتی که خود را به بندگی خدا پذیرفتید، به او راضی شدید، خود را از آتش حسد و ناراحتی اذیت و نگرانی کینه و دشمنی و تلخی بردست یکدیگر زدن آسوده کرده‌اید. آنگاه که بندگان خدا شدید و از نعمت رضا و خوشنودی به قسمت خداوندی بهره‌مند گشتید، برادران یکدیگر باشید. وقتی برادران یکدیگر هستید که برای هم احترام قایل شوید. حقوق همدیگر را مراعات کنید و از طریق برادری و برابری و همدستی به سعادت و خوشی خواهید رسید. در حالی که از حسدورزی جز کینه و ضعف و جز دشمنی و زبونی و به غیر از خواری و بریدن پیوند خویشاوندی نتیجه دیگری نخواهید یافت.

صلوات و سلام خدای متعال بر این پیغمبر خاتم که بیان معجز او تا چه حد شیرین است. دردهای اجتماعی را می‌شمارد، علت آنها را روشن می‌سازد، درمان قطعی آن را بیان می‌فرماید. خداوند به این امت توفیق دهد تا به دستور ایشان

رفتار کنند.

فرمود: بنده خدا و برادر همدیگر باشید که هرگاه بندگی شما محقق شد و از نعمت رضا به قضا بهره‌ور شدید، همدیگر را دوست می‌دارید، و از برادری با یکدیگر و همدستی، به آنچه از خیر و خوشی می‌خواهید می‌رسید.

آن وقت برای این که روشن فرماید وظیفه برادر نسبت به برادر چیست، فرمود: «المسلمُ أخو المسلم» مسلمان برادر مسلمان است. دین مبین اسلام بر پایه برادری است. و همین رابطه دینی از هر پیوندی قوی‌تر است. «لَا يَظْلُمُهُ»: برادر به برادر خود ظلم نمی‌کند. «وَلَا يَحْقِرُهُ»: مسلمان برادر مسلمان خود را خوار نمی‌دارد. «التَّقْوَى هَهُنَا»: پرهیزگاری این جاست. و به سینه اشاره می‌فرمود. و این را همراه با اشاره به سینه سه بار فرمود. یعنی پرهیزگاری در دل است. دل خود را پاک کنید، قلب خود را از پرهیزگاری روشن کنید، درون خود را به مهر همدیگر صیقل دهید، تا عاقبت خیری نصیب شما باشد. «الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» تا خداوند اعمال شما را بپذیرد. «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»

آیا می‌دانید چه کسی پست‌ترین افراد بشر است؟ فرمود: «بِحَسْبِ امْرِئٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ»: در پستی شخص همین بس است که برادر مسلمان خود را خوار کند؛ زیرا چنین کسی نه معنی انسانیت را دریافته، نه از معنای دین آگاه شده و نه از راز نیک بختی اطلاعی دارد. بلکه با خوار داشتن برادر خود، به خواری و زبونی و بدبختی خود گردن نهاده است. «كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ»: همه آنچه تعلق به مسلمان دارد، بر مسلمان دیگر حرام است. حرام در این جا به معنی محترم است. یعنی آنچه تعلق به مسلمان دارد، محترم است. «دَمُهُ»: خون مسلمان، «مَالُهُ»: مال مسلمان و «عِرْضُهُ»: شرف مسلمان همه محترم است.

پس آشکار شد که مسلمان برای تمام حقوق مسلمانان احترام قایل است. هیچ‌گاه شرف مسلمان را پایمال نمی‌کند، مال مسلمان را به نا حق نمی‌گیرد. خون مسلمان را نمی‌ریزد. خدای توانا آسمانها و زمینها همه را برای مسلمان بیاراست. پس چقدر نفهم و نادان است کسی که مسلمان را خوار دارد. آیه: «هُوَ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي

الأرض: اوست خدایی که همه آنچه را که در زمین است برای شما (مسلمانان) مسخر ساخت و به فرمان درآورد؛ زیرا مسلمان واقعی کسی است که می تواند نماینده خدا بر روی زمین باشد. مسلمان واقعی کسی است که می تواند نعمتها را در موارد آن به کار ببرد.

افسوس که بربریت فرنگ به نام تمدن همه اخلاق و معنویات را نابود کرده است و جادوی ظاهر صنعت آنان، دیده مردم را افسون کرده است و مسلمانان به جای این که در صنعت هم پیشتاز دیگر ملل باشند، از ملل دیگر عقب افتاده اند. و هنوز هم کشورهای اسلامی در علم و صنعت از فرنگیان عقب هستند. و در نتیجه جنس خام را از کشورهای اسلامی به ربع قیمت می خرند و به گفته وزیر اقتصاد ایران، هر سال قیمت جنس خود را بالا می برند و قیمت جنس مسلمانان و کشورهای عقب افتاده را به زیر می آورند، تا هیچ گاه جلو نیفتند.

آنچه مایه امید است، بیداری و هوشیاری است که اخیراً نصیب مسلمانان و رهبرانشان گردیده است. به یاری خدای تعالی آینده برای مسلمانان است.

در حدیث نبوی بالا دردهای اجتماعی، عوامل ایجاد آن دردها، درمان قطعی آنها، وظیفه مسلمانان نسبت به همدیگر، احترام به حقوق یکدیگر، بندگی و خوشنودی به قسمت او، برادری و همدستی با همدیگر برای یک اجتماع سعادتمند، طریق انتشار مهر و محبت بین همدیگر، همه را به طور آشکار بیان فرمود. و می توان گفت این حدیث، شامل بسیاری از احکام اسلام و آداب آن است. در این کتاب به روایت مسلم یاد شد و به لفظ دیگر تقریباً به همین معنی در صحیح بخاری نیز آمده است و به طرق بسیار در صحاح دیگر نیز روایت شده است و در صحت آن تردیدی نیست و سعادتمند کسی است که چنین بیان معجز را رهبر زندگی خود قرار دهد و نیک بختی دو جهان را برای خود به دست آورد.

الصلوة والسلام عليك يا رسول الله که شایسته تو جز درود خدا نیست و در ثنای تو از ما خاکیان چه آید و به قول سعدی روانش شاد باد:

ندانم کدامین سخن گویمت

که والاتری ز آنچه من گویمت

ترا عز لولاك تمکین بس است

ثنای تو طه و یس بس است

چه وصف کند سعدی ناتمام

عليك الصلوة أي نبی و السلام

تنبیه: در فرمایش‌های پیامبر کلمه مسلم یاد فرمودن برای بیان شرف عظیم مسلمان است. و قصد این نیست که خون و مال غیر مسلمان محترم نیست. چنان‌که این مطلب را بارها شرح داده‌ام و خوبی نسبت به همه کس پسندیده است. و یقیناً خوبی به مسلمان بهتر و پسندیده‌تر و پربهرتر است. دیگر این که وقتی مسلمانان از به کار بستن فرمایش‌های پیامبر، اجتماعی سعادت‌مند و پر عزت به دست می‌آورند، در نشر این تعالیم، معلم دیگران خواهند شد و همین اسباب نیک بختی را در جهان انتشار خواهد داد.

حدیث سی و ششم

عن أبی هريرة رضی اللہ عنہ عن النبی ﷺ - قال:

«مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَمَنْ يَسَّرَ عَلَى مُعْسِرٍ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ وَمَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ. وَمَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَيَتَدَارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَغَشِيَتْهُمْ الرَّحْمَةُ وَحَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ وَمَنْ بَطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ»

(رواه مسلم بهذا اللفظ)

ترجمہ حدیث:

از ابو هريره رضی اللہ عنہ روایت شدہ کہ پیغمبر ﷺ فرمود: ہر کس یکی از مشکلہای ایمان داری را در دنیا رفع کند خداوند در روز قیامت سختی و مشکلہای او را رفع می کند. و کسی کہ بر بینوایی آسان بگیرد، خدای تعالی در دنیا و آخرت بر او آسان می گیرد و کسی کہ مسلمانانی را بپوشاند، خداوند او را در دنیا و آخرت می پوشاند، و خدا یاری گر بنده است مادامی کہ او یاری گر برادرش باشد، و کسی کہ راہی را پیش

بگیرد که در آن جویای علم باشد، خدا بر او به برکت علم، راهی را به سوی بهشت آسان می‌سازد، هرگاه مردمی در خانه‌ای از خانه‌های خدا گرد آیند (یعنی در یکی از مساجد) تا کتاب خدا قرآن را بخوانند و درسهای آن را به هم بفهمانند، آرامش بر دل‌هایشان فرود می‌آید و مهر و رحمت خدا ایشان را فرا می‌گیرد. و فرشتگان ایشان را دربر می‌گیرند، و خدا ایشان را در کسانی که نزد اوست یاد می‌کند و هر کس کارش و عملش موجب عقب افتادنش بشود نسبش او را به جلو نمی‌اندازد. مسلم در صحیح خود به این لفظ این حدیث را روایت نمود.

شرح حدیث:

در این حدیث پیامبر، اهمیت کمک به یکدیگر، و فریادرسی همدیگر را بیان فرمود. و در اجرای خوبیها و کمک هرجا که کلمه مسلمان یاد شود برای یاد کردن شرف و احترام اوست، که هر احسانی نسبت به شخص مسلمان ثواب بزرگتر و بیشتری دارد. و گونه گشایش در کارهای بندگان خدا همه اجر دارد. در حدیث شریف بیان شد «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ»: خدای تعالی احسان و خوبی را بر همه چیز نوشت و حدیث: «فِي كُلِّ كَبِدٍ حَرٌّ، أَجْرٌ»: در هر جگر گرمی ثواب است. در احسان به هر حیوان زنده‌ای ثواب است، منتهی با این تفاوت که ثواب احسان به مسلمان از احسان به حیوان بیشتر است و احسان به حیوان از احسان به کافران حربی و مردم موذی بهتر است:

گاوان و خران باربردار به زآدمیان مردم آزار

در فرموده حضرت رسول الله ﷺ اهمیت کار گشایی و چاره سازی و انجام دادن نیازهایشان و سود رسانی به ایشان، چه به علم و چه به مال و چه به جاه و منصب و چه به نصیحت و پند گفتن و چه به راهنمایی و دلالت بر خیر و چه به کمک به مردم یا واسطه شدن و یا میانجی‌گری میان مردم و یا دعای خیر در غیاب برادران باشد، روشن فرمود. «مَنْ نَفَسَ»: کسی که مایه نفس راحت کشیدن مسلمانی شود، می‌گویند طوری بر او سخت گرفت که نفشش بند آمد. «مَنْ نَفَسَ عَنْ مُسْلِمٍ»: کسی که

مایه نفس به راحت کشیدن مسلمانی شود (کربة) در سختی، اگر مایه نفس به راحت کشیدن یعنی رفع سختی از غیر مسلمانی بشود، هم اجر دارد. «مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا»: از سختیهای دنیا، مسلمانی را آزاد کند، گره از کارش بگشاید، او را مددکاری و دستگیری کند. «نَفْسُ اللَّهِ عَنْهُ كَرْبَةٌ مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: خداوند یکی از سختیهای او را در روز قیامت بر می دارد، و معلوم است که در این دنیا برای رفع سختیها فی الجمله می توان چاره اندیشید؛ زیرا چاره جویی به مال یا جاه یا التماس و زاری کردن یا کار و یا غیره چاره ای می شود؛ اما در آخرت که دست آدمی از همه چیز تهی است، سختی آن طاقت فرساست.

معلوم است که هر خوبی عادة دو نوع ثواب دارد: نیکنامی و آسایش و خوشی زندگی در دنیا. که در این امر، مؤمن و کافر مشترکند و ثواب اخروی از رضای خدا و آسایش روز قیامت و بهشت که اختصاص به مؤمنان دارد. در حقیقت نادان کسی است که در دنیا بر احسان و نیکی توانا باشد و نکند. آنگاه هم در این دنیا از بهره مندی از نعمتها محروم می شود و هم در آن جهان از ثواب آن.

در حدیث است که گرمای روز قیامت طاقت فرساست و عرق مردم تا دهان بالا می آید و معقول هم هست؛ زیرا خلایق میلیونها سال، در یک جا جمع آمدن و حرارت آفتاب از نزدیک چشیدن و تنگی جا و ایستادن یک روز آخرت، یعنی یک هزار سال معلوم است چه به روز مردم می آورد. کسی که آسودگی آنجا را بخواهد، در این دنیا آسایش مردم را فراهم می آورد و عجب این است که در این دنیا کسی نیست که به دیگران نیاز نداشته باشد. کسی که از برآوردن نیاز مردم دست بردارد، در وقت نیاز خود بی کس خواهد ماند:

کار درویش مستمند برآر

که تو را نیز کارها باشد

(وَمَنْ يَسِّرْ عَلَى مَعْسِرٍ) و کسی که آسان بگیرد بر بینوایی به این که بدهی او را بخشید، او را به احسانی شادان ساخت یا به او در برابر بدهکاریش فشار نیاورد یا در کار او برای برآوردن نیازش کوشید و یا این که دانشمند بود در فتوی برای حل مراعات

خدمت کرد (يَسِّرُ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) خداوند در دنیا و آخرت بر او آسان می‌گیرد.

در حدیث است به روایت امام احمد: «مَنْ أَرَادَ أَنْ تَسْتَجَابَ دَعْوَتُهُ وَتُكْشَفَ كَرْبَتُهُ فَالْيَفْرَجَ عَنْ مُعَسَّرٍ»: کسی که بخواهد دعایش به اجابت برسد و سختی از او برطرف شود، می‌باید گشایشی در کار بینوایان و فروافتادگان پدید آورد: خدا را بر آن بنده بخشایش است

که خلق از وجودش در آسایش است «وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا» و کسی که مسلمانی را بپوشاند، به این که سرپازدن او را نادیده گرفت و یا این که پوشاک نداشت، او را لباس داد و یا این که توانایی بر نکاح نداشت، او را کمک کرد تا خود را پاک دامن سازد، یا این که کار زشتی از او صادر شده بود، او را رسوا ننماید و همین ستر، اختصاص به مردم شریف دارد؛ زیرا مردمی که حیا را کنار بگذارند و از زشتی ننگ نداشته باشند، پرهیز دادن مردم از آنان لازم است و ستر حالشان جایز نیست.

کسی که مسلمانی را بپوشاند «سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» خداوند او را در دنیا و آخرت می‌پوشاند. کسی که مانع از بی‌آبرویی دیگری شد، خداوند قادر متعال آبروی او را در دنیا و آخرت نگه می‌دارد.

در حدیث است: «مَنْ سَتَرَ عَوْرَةَ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ، سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: کسی که عورت برادر مسلمانش را بپوشاند، خداوند عورت او را در روز قیامت می‌پوشاند. مقصود از عورت آنچه که ظاهر شدنش دل‌شخص را به درد می‌آورد. «وَمَنْ كَشَفَ عَوْرَةَ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ، كَشَفَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ حَتَّى يَفْضَحَهُ بِهَا فِي بَيْتِهِ»: و کسی که عورت برادر مسلمانش را آشکار کند و باعث رسوایی او شود، خداوند عورت او را آشکار می‌سازد به طوری که در خانه‌اش او را رسوا کند.

در حدیث است به روایت احمد و ابو داود و ترمذی: «يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بَلْسَانِهِ وَ لَمْ يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قَلْبِهِ لَا تَغْتَابُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَ مَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ فِي بَيْتِهِ» ای گروه مردمی که به زبان ایمان

آورده‌اند و ایمان در دلشان داخل نشده است، مسلمانان را غیبت مکنید و پشت سر آنها بدگویی مکنید که در صدد برآیید زشتیها را آشکار سازید؛ زیرا کسی که در صدد جستن زشتی از دیگری و بی آبرویی برادر مسلمانش باشد، خداوند هم زشتی او را شکار می‌کند و او را در خانه‌اش رسوا می‌سازد.

پیشینیان این امت دارای سیرتی بوده‌اند که همیشه می‌تواند سرمشق باشد. اگر شخصی، ناصالحی را در راه می‌دید رو به خدا می‌کرد و می‌گفت: خدایا دل این در دست توست و تو بر همه چیز توانایی و به بندگان مهربانترین مهربانان هستی. از فضل و کرم و دریای رحمت خواهانم، او را به راه راست هدایت فرمایی.

همان شخص ناصالح با دیدن شخص صالح رو به خدا می‌کرد که: خدایا صلاح و تقوی را نصیب او ساخته‌ای. از تو می‌خواهم برای او در تقوی و صلاحش برکت ببندازی و برکت دعای او را شامل حال من بگردانی.

و با این طریق صالح و ناصالح همه نسبت به همدیگر دعای خیر می‌کردند و هیچ‌گاه شخص صالح بر شخص دیگری فخر نمی‌فروخت و هیچ‌کدام در صدد گزند همدیگر بر نمی‌آمدند، این بود که دنیایی از سعادت و آسایش فراهم کردند که همه در آن آسوده و نیک بخت زیستند.

در واقع اثر فرمایشات پیغمبر همیشه به قوت خود باقی است. رسول الله فرمود: «وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ»؛ و خدا یاری رسان بنده است تا وقتی که بنده یاری گر برادرش باشد. هرگاه شخص به کمک برادر خود بشتابد، از کمک و یاری خدای توانا بهره‌ور شده است و معلوم است کمک آدمی در برابر کمک خدا قابل مقایسه نیست.

صدر اسلام مردانی دارد که تعلیم یافته پیغمبر اسلام بودند و علم و عمل را با هم همراه می‌داشتند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه، از دوشیدن گوسفند نیازمندان در روزگار خلافت خود باک نداشت. عمر فاروق رضی الله عنه، از بدوش گرفتن خوراک برای پیرزنان و جارو کردن منزلشان خودداری نمی‌کرد. سرپرستی یتیمان و تعهد و واریسی افتادگان همیشه جلو چشم ایشان بود. عثمان ذو النورین در هر بار که رسول الله دستور جهاد

می داد، تهیه قسمتی از وسایل و مصرف آن را متعهد می شد. علی مرتضی علیه السلام، خود و اهل بیتش چند شبانه روز با گرسنگی می ساختند و با طعام خود، یتیم و فقیر و اسیر را خوشنود می ساختند. عبدالرحمن پسر عوف رضی الله عنه کاروان را با بارش در راه خدا انفاق می کرد. این رادمردان و دهها افراد دیگر از تعلیم یافتگان قرآن و سنت، نمونه زنده مسلمان واقعی بودند که قلم نمی تواند محاسنشان را بشمارد.

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وَمَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا، سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ»: و هر کسی که راهی را که در آن دانش بجوید پیش بگیرد، و علم را برای خدا و به قصد عبادت او به دست آورد، خداوند توانا به احترام این علم، راه بهشت را بر او آسان می سازد. این عبارت می رساند که اگر رسیدن به بهشت برای نیکوکاران دیگر پس از تحمل مشاق و دشواریها باشد، رسیدن به بهشت برای طالبان علم بدون آن زحمتهای میسر است.

از حدیث دانسته شد که جزاء عادتاً از جنس عمل است، چنان که در این حدیث، تنفیس و نیست کردن سختی از مسلمانان، با تنفیس و نیست کردن سختی در روز قیامت برابر شده است، و آسان گرفتن طلب کار بر بدهکار بینوا برابر است با آسان گرفتن خدا بر او، و ستر و پوشیدن عورت مسلمان را به ستر خداوندی بر او در دنیا و آخرت ثواب داد، و گرفتن راه علم را به آسان کردن راه بهشت بر او مجازات نمود.

در حدیث است: «مَنْ عَمَلَ بِمَا عِلْمُ أَوْرَثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»: کسی که به علم خود عمل کرد، خدای توانا او را به علوم می رساند که آن را فرا نگرفته است. و معلوم است که عمل به علم وسیله پیشرفت و نیک نامی و زیاد شدن بصیرت در علوم دیگر است، و پیدا است که شناسایی خدای متعال و به دست آوردن رضای او تعالی، تنها از طریق علم میسر است.

خداوند ترس خود را که مایه سعادت دنیا و آخرت است، بهره دانشمندان ساخت و فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر: ۲۸) در حقیقت دانشمندانند که از خدا می ترسند. فضایل علم و مزایای آن در دین اسلام خیلی بیشتر از آن است که در چنین کتاب مختصری گنجانده شود. «و ما أَجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ تَعَالَى

يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَيَتَدَارِسُونَهُ بَيْنَهُمْ إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَغَشِيَتْهُمْ الرَّحْمَةُ وَحَفَّتْهُمْ
الْمَلَائِكَةُ وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ»

قرآن کتابی است که رحمت و نور و درمان سینه‌ها است. اما متأسفانه مدتی است که از انوار قرآن استفاده نمی‌شود و حتی تلاوت کلام الله هم از دست رفته است، و این کتاب آسمانی که دستورالعمل نیک بختی در زندگی دنیا و آخرت است، فقط برای مردگان خوانده می‌شود و این طور می‌نمایاند که آنان که به قرآن عمل می‌کردند و زبان را به تلاوت آن جلاء می‌داده‌اند، مرده‌اند و قرآن اکنون باید به یاد آنان خوانده شود، و یا این که بگویند زندگان مسلمانان قرآن را ترک کرده‌اند. باشد که خواندن آن رحمتی برای مردگان به بار آورد.

فریاد پیغمبر ﷺ در قرآن از مهجوری آن است، و خدای توانا در جواب شکایت پیغمبر از دست کفار و بی اعتنائیشان به قرآن چنین بیان فرمود: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ (آیه ۳۰ سوره فرقان): گفت پیغمبر، ای پروردگار من، قوم من به حقیقت این قرآن را ترک گفته‌اند. همین فریاد امروز تازه شده است.

خداوند بصیرتی به مسلمانان بدهد که نسبت به قرآن تا این حد بی وفایی نکنند و بدانند که دین اسلام دین عمل است. چنان که فرمود ﷺ: «وَمَنْ بَطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ»

در این حدیث است که حضرت رسول به آل بیت خود فرمود: «إِنَّ أَوْلِيَاءِي مِنْكُمْ الْمُتَّقُونَ»: در حقیقت دوستان من از بین شما پرهیزگاران هستند، تنها نسبت به آل بیت کافی نیست، باید پرهیزگاری با آن همراه باشد.

در روایت امام احمد و حاکم: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِى الْمُتَّقُونَ»: محققاً نزدیکترین مردم به من پرهیزگارانند. و فرمود: «إِثْنُونِى بِأَعْمَالِكُمْ لَا تَأْتُونِى بِأَنْسَابِكُمْ»: کردارهای خود را با خود به نزد من آرید، نسبهای خود را به نزد من میاورید. در حدیث صحیح بخاری و مسلم آمده که: «إِنَّ وَلِىَّ اللَّهِ تَعَالَى وَصَالِحُوا الْمُؤْمِنِينَ»: دوستان من خدای تعالی و صالحان مؤمنان است. هرگاه شرف نسب و شرف عمل همراه باشد، مایه

شایستگی است . اما نسب بدون عمل ارزشی نخواهد داشت و عاقل کسی است که فرموده پیغمبر را چراغ راه قرار دهد و عمل را مایه رضای خدا و بر طریق محمد مصطفی ﷺ قرار دهد .

(این حدیث در صحیح مسلم به همین لفظ ثابت است.)

حدیث سی و ہفتم

عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما - عن رسول اللہ - ﷺ - فیما یرویہ عن ربہ تبارک و تعالیٰ قال :

«إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ ثُمَّ بَيَّنَ ذَلِكَ: فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً وَإِنْ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا كَتَبَهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ إِلَى سَبْعِمِائَةٍ ضِعْفٍ إِلَى أَضْعَافٍ كَثِيرَةٍ وَإِنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً وَإِنْ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا كَتَبَهَا اللَّهُ سَيِّئَةً وَاحِدَةً». فَنَظَرُ يَا أَخِي، وَفَقْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكَ إِلَى عَظِيمِ لَطْفِ اللَّهِ تَعَالَى وَتَأَمَّلْ هَذِهِ الْأَلْفَاظَ وَقَوْلَهُ (عِنْدَهُ) إِشَارَةً إِلَى الْإِعْتِنَاءِ بِهَا وَقَوْلَهُ (كَامِلَةً) لِلتَّأْكِيدِ وَشِدَّةِ الْإِعْتِنَاءِ بِهَا وَقَالَ فِي السَّيِّئَةِ الَّتِي هَمَّ بِهَا ثُمَّ تَرَكَهَا: كَتَبَهَا اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً فَأَكَّدَهَا بِكَامِلَةٍ وَإِنْ عَمِلَهَا كَتَبَهَا سَيِّئَةً وَاحِدَةً، فَأَكَّدَ تَقْلِيلَهَا بِوَاحِدَةٍ وَلَمْ يُؤَكِّدْهَا بِكَامِلَةٍ فَلِلَّهِ الْحَمْدُ وَالْمَنْةُ سُبْحَانَهُ لَا نُحْصِي ثَنَاءَ عَلَيْهِ، وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقَ.

(رواه البخاری و مسلم فی صحیحہما بهذه الحروف)

ترجمہ حدیث:

عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما، از سول اللہ ﷺ و او از پروردگار تبارک و تعالیٰ روایت می کند کہ فرمود: خدا، خوبیہا و بدیہا را نوشتہ است، پس از آن، این

عبارت را توضیح داد. پس کسی که قصد خوبی کند و آن را انجام ندهد، خدای تعالی نزد خودش آن را یک خوبی کامل می‌نویسد و اگر قصد خوبی کرد و آن را انجام داد، خدای تعالی نزد خودش ده خوبی تا هفتصد برابر تا چند برابر بسیار برای او می‌نویسد و اگر قصد بدی کرد و آن را انجام نداد، آن را خدای تعالی نزد خودش یک خوبی کامل می‌نویسد و اگر قصد بدی کرد و آن را انجام داد، خدای تعالی آن را یک بدی می‌نویسد. این حدیث را بخاری و مسلم در صحیح خود به همین لفظ روایت نمودند. پس بنگر ای برادر، خدای تعالی ما و شما را به سوی لطف عظیم خود توفیق دهد و خوب در این لفظها تأمل کن و فرموده‌اش (می‌نویسد نزد خودش) اشاره است به اهمیت آن و فرموده‌اش (حسنة کامله) لفظ کامله برای تقویت و تأکید عبارت و بسیاری اهمیت آن است و درباره کار بدی که قصد کند ولی آن را انجام ندهد، فرمود خدای تعالی نزد خود یک خوبی کامل می‌نویسد و خوبی را به کلمه کامل مورد تأکید قرار داد. و اگر بدی را انجام دهد، آن را یک بدی می‌نویسد و کم گرفتن بدی به یک را محقق ساخت و بدی را به کلمه «کامل» مؤکد فرمود. پس خدا را حمد و منت است سبحانه و تعالی که ستایش او را نمی‌توانیم برشماریم و توفیق و کامیابی در طاعتها به یاری خدای تواناست.

شرح حدیث:

در این حدیث پیامبر، بهترین مژده نهفته است. هر حدیث که رسول الله ﷺ از پروردگار تعالی روایت نمود، آن را حدیث «قدسی» می‌نامند. خدای متعال خوبی و بدی را نوشت، منتهی با این تفاوت که قصد خوبی کردن اگر چه عملاً انجام نگیرد، به یک حسنه نوشته می‌شود. و اگر قصد بدی شود و عملاً انجام نگیرد بدی نوشته نمی‌شود. اگر شخص خوبی را عملاً انجام بدهد، حسنه‌ای برایش نوشته می‌شود، اما اگر بدی را عملاً انجام داد، یک بدی نوشته می‌شود.

در قرآن آمده است: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَالٍهَا﴾ (آیه ۱۶۰ سوره انعام): هر کس خوبی کند ده برابر آن ثواب دارد. ﴿وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا﴾ (آیه ۱۶۰

عبارت را توضیح داد. پس کسی که قصد خوبی کند و آن را انجام ندهد، خدای تعالی نزد خودش آن را یک خوبی کامل می‌نویسد و اگر قصد خوبی کرد و آن را انجام داد، خدای تعالی نزد خودش ده خوبی تا هفتصد برابر تا چند برابر بسیار برای او می‌نویسد و اگر قصد بدی کرد و آن را انجام نداد، آن را خدای تعالی نزد خودش یک خوبی کامل می‌نویسد و اگر قصد بدی کرد و آن را انجام داد، خدای تعالی آن را یک بدی می‌نویسد. این حدیث را بخاری و مسلم در صحیح خود به همین لفظ روایت نمودند. پس بنگر ای برادر، خدای تعالی ما و شما را به سوی لطف عظیم خود توفیق دهد و خوب در این لفظها تأمل کن و فرموده‌اش (می‌نویسد نزد خودش) اشاره است به اهمیت آن و فرموده‌اش (حسنة کامله) لفظ کامله برای تقویت و تأکید عبارت و بسیاری اهمیت آن است و درباره کار بدی که قصد کند ولی آن را انجام ندهد، فرمود خدای تعالی نزد خود یک خوبی کامل می‌نویسد و خوبی را به کلمه کامل مورد تأکید قرار داد. و اگر بدی را انجام دهد، آن را یک بدی می‌نویسد و کم گرفتن بدی به یک را محقق ساخت و بدی را به کلمه «کامل» مؤکد فرمود. پس خدا را حمد و منت است سبحانه و تعالی که ستایش او را نمی‌توانیم برشماریم و توفیق و کامیابی در طاعتها به یاری خدای تواناست.

شرح حدیث:

در این حدیث پیامبر، بهترین مژده نهفته است. هر حدیث که رسول الله ﷺ از پروردگار تعالی روایت نمود، آن را حدیث «قدسی» می‌نامند. خدای متعال خوبی و بدی را نوشت، منتهی با این تفاوت که قصد خوبی کردن اگر چه عملاً انجام نگیرد، به یک حسنه نوشته می‌شود. و اگر قصد بدی شود و عملاً انجام نگیرد بدی نوشته نمی‌شود. اگر شخص خوبی را عملاً انجام بدهد، حسنه‌ای برایش نوشته می‌شود، اما اگر بدی را عملاً انجام داد، یک بدی نوشته می‌شود.

در قرآن آمده است: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَالٍهَا﴾ (آیه ۱۶۰ سوره انعام): هر کس خوبی کند ده برابر آن ثواب دارد. ﴿وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا﴾ (آیه ۱۶۰

سوره انعام): و هرکس بدی کند، جزاء داده نمی شود مگر برابر آن، یعنی یک بدی یک بدی حساب می شود و عقوبت یک بدی دارد، و یک خوبی ده خوبی نوشته می شود و ثواب ده خوبی دارد. البته خوبی به ده برابر ثواب دادن، حداقل ثواب است.

در آیه ۲۶۱ سوره بقره، خداوند فرموده است: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سَنبَلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾. مثال ثواب مردمی که مالهایشان را در راه خدا انفاق می کنند، مانند یک دانه گندمی است که کاشته شود و برآورد و هفت خوشه برآورد و در هر خوشه یک صد دانه باشد که در این حال یک دانه به هفتصد دانه و یک عمل خیر به هفتصد برابر ثواب پاداش داده می شود و خداوند برای هرکس بخواهد چندین برابر می افزاید.

وقتی که این آیه نازل شد، رسول الله گفت: پروردگارا! ثواب امت مرا بیفزای. و این آیه نازل شد: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً﴾: کیست آن که قرض نیکویی به خدا بدهد، (به این که در آن ریا نباشد و از مال حرام نباشد) تا خدا چندین برابر به او پاداش بدهد و آن را برایش زیاد کند. (مالی که خدا عطا فرموده به قرض بخواهد و میلیونها برابر پس دهد).

دیوانه است بنده ای که چنین قرضی را ندهد و با مردنش مال را از دست بدهد. نه چند برابرش را بیابد و نه عوض آن. وقتی که این آیه نازل شد، حضرت رسول الله فرمود: پروردگارا ثواب امت را بیفزای، و این آیه نازل شد: ﴿إِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾: شکیبایان ثوابشان را بدون حساب می گیرند و به تمامی به آنها داده می شود.

این حدیث در صحیح ابن حبان است. امام احمد از ابوهریره روایت کرد که رسول الله ﷺ فرمود: خداوند پاداش خوبی را به دو میلیون خوبی می رساند: أَلْفِي أَلْفِ حَسَنَةٍ.

پس از آن ابوهریره آیه ای از قرآن را خواند: ﴿وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يَّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا﴾: و اگر خوبی باشد، خدا آن را چند برابر می فرماید؛ از نزد خود ثواب بسیار بزرگ می دهد و گفت وقتی که خدا می فرماید: ثواب بسیار بزرگ، چه کسی

می تواند مقدار آن را بداند؟ و آیا بدی چند برابر می شود یا نه؟ بعضی از علماء بر آنند که در ماه رمضان، گناه کردن به چند برابر نوشته می شود.

در دو حدیث که اسنادشان به ثبوت نرسیده: «السَّيِّئَاتُ تُضَاعَفُ فِي رَمَضَانَ» عقوبت گناهان در رمضان چند برابر می شود و امام احمد و اسحق بن راهویه و عده ای از علماء، گناه در مکه معظمه را مضاعف دانسته اند.

گاهی بدی گناه به حسب فاعل آن چند برابر می شود. مثل آن چه که در آیه ۳۰ سوره احزاب است: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا، وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا» ای زنان پیغمبر، هر یک از شما کار زشتی انجام دهد، برای او عذاب دو برابر می شود و این چند برابر ساختن عذاب نزد خدا کار آسانی است. (یعنی هر زنی که نور نبوت و صحبت پیغمبر او را از زشتی باز ندارد، عذابش که چند برابر شود، باز هم آسان بر او گرفته شده است) و هر یک از شما که مطیع خدا و پیغمبرش باشد و کار شایسته انجام دهد، ثوابش را به دو برابر به او می دهیم و روزی بزرگوارانه ای را برایش آماده ساختیم.

علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام درباره آل بیت همین نظر را داشت که چون به پیغمبر نزدیک هستند، اگر باز هم قرابت پیغمبر مانع ایشان از گناه نشود، کیفر گناهشان دو برابر کیفر باقی مردم است.

در حدیث صحیح است: «إِذَا تَحَدَّثَ عَبْدِي بِأَنْ يَعْمَلَ حَسَنَةً فَلَمْ يَعْمَلْهَا فَعَلِمَ اللَّهُ مِنْهُ أَنَّهُ قَدْ أَشْعَرَ قَلْبُهُ وَ حَرَصَ عَلَيْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ»: کسی که قصد خوبی کند و آن را به انجام نرساند و خدا دانست که او تصمیم بر آن گرفته و برای انجام آن حرص داشته، یک خوبی برای او نوشته می شود.

از این حدیث برمی آید که مقصود از خاطره خوبی، عزم همراه با تصمیم بر انجام آن است که ثواب یک حسنه دارد. وقتی که نیت و قصد خوبی هم یک حسنه نوشته می شود، محروم کسی است که نیت و قصد خود را بر خوبی قرار ندهد. و در حدیث طبرانی است: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَ عَمَلُ الْمُنَافِقِ خَيْرٌ مِنْ نِيَّتِهِ»: نیت مؤمن

از کردارش بهتر است و عمل منافق از نیت او بهتر است. مؤمن هزارها قصد و نیت خیر دارد که عمر او به همه آنها نمی‌رسد و بر همه آنها ثواب دارد. منافق هزارها نیت بد دارد که عمل او به هزار و یک نیت او نمی‌رسد.

در حدیث است: «إِنَّمَا الدُّنْيَا لِأَرْبَعَةِ نَفَرٍ: عَبْدٍ رَزَقَهُ اللَّهُ مَالاً وَعِلْماً وَهُوَ يَتَّقِي فِيهِ رَبَّهُ وَيَصِلُ فِيهِ رَحْمَهُ وَيَعْلَمُ لِلَّهِ فِيهِ حَقّاً فَهَذَا بِأَفْضَلِ الْمَنَازِلِ»: دنیا برای چهار کس است: بنده‌ای که خداوند مال و علم را روزی او فرمود، پس او در مال خود پروای خدا را پیشه کند و صله ارحام را به جا می‌آورد و حق خداوندی در مال خود را می‌شناسد و این در بالاترین منزلهاست.

«و عبد رزقه الله علماً و لم يرزقه مالا فهو صادق النية فيقول: لو أن لي مالا لعمِلْتُ بعمل فلان فهو بنيتِه فأجرهما سواء»: و بنده‌ای که خداوند علم را روزیش فرمود و مال را به او نداد، و او راست نیت است و می‌گوید اگر مال داشتم، مانند فلان، کارهای خیر انجام می‌دادم، پس او به حساب نیتش ثواب دارد و هر دو در ثواب یکسانند. (در ثواب، اصل عمل یکسان است، اما در چند برابر شدن ثواب عمل یکسان نیستند؛ زیرا از دومی عملی انجام نگرفته است).

«و عبد رزقه مالا و لم يرزقه علماً فهو يتخبط في ماله بغير علم لا يتقى فيه ربه و لا يصل رحمه و لا يعلم فيه لله حقاً، فهذا بأخبث المنازل»: و بنده‌ای که خداوند مال را روزی او فرمود و علم را به او نداد. پس او در مال خود بر پایه جهل و نادانی و سرگستگی کار می‌کند. نه در مال خود از خدا می‌ترسد و نه صله ارحام را به جا می‌آورد و نه برای خدا در مال خود حقی می‌شناسد و این شخص در بدترین منزلتهاست.

«و عبد لم يرزقه الله مالا و لا علماً و هو يقول لو أن لي مالا لعمِلْتُ فِيهِ بِعَمَلِ فلان و هو بنيتِه فوزُهما سواء»: و بنده‌ای که خدا چیزی روزیش نساخت، نه مال به او داد و نه علم و او می‌گوید اگر مال داشتم، مانند فلان کس به خشک مغزی و بدعملی می‌پرداختم. او به حساب نیتش گناه دارد و این دو در گناه و کیفر یکسانند.

خداوند تعالی میان کسانی که عذر دارند و کسانی که معذور نیستند فرق گذاشته و در آیه ۹۵ سوره نساء: ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَ

كُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى ﴿ ذکر شده است: خداوند مجاهدین را که در راه خدا به مالها، وجانهای خود جهاد کنند، بر کسانی که عذر بیماری و یا غیر آن مانع از رفتنشان به جهاد شد، درجه‌ای برتری داد و خداوند به همه‌شان، چه آنهایی که به جهاد رفته و چه آنهایی که معذور بوده و نرفته‌اند، وعده بهشت عنایت فرمود. ﴿وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا، درجَاتٍ مِنْهُ﴾: و خداوند مجاهدان را بر کسانی که نشستند و به جهاد نرفتند و عذری نداشتند، برتری و ثواب بسیاری عطا فرمود.

درجه‌هایی که از فضل خدای تعالی نیت کار خیر ثواب دارد، هرگاه نیت جزم باشد و موانع او را از اجرای آن باز دارد. و این نیت مانند عمل است در اصل ثواب بدون چند برابری آن. هرگاه نیت خوبی باشد، بدون جزم و تصمیم بر آن، هم ثواب دارد و این ثواب نیت است فقط و نیت و قصد گناه کیفر دارد هرگاه قصد جازم داشته باشد، منتهی موانعی جلو آید و نتواند، این قصد در حکم عمل است و کیفر دارد. هرگاه قصد گناه باشد، اما تصمیم بر آن نباشد، قصد گناه در دل خطور کند و بگذرد و بر آن تصمیم نگیرد، گناه بر او نوشته نمی‌شود. اما نگرانی و ناراحتی‌های فکری، اکثر مولود چنین نیت‌هایی است. سعدی می‌گوید:

نکوکاری از مردم نیک رای

یکی را به ده می‌نویسد خدای

تو نیز ای پسر در کسی یک هنر

بسببی، زده عیبش اندر گذر

اگر ما بشر در برابر ده هنر، از یک عیب می‌گذشتیم، جهان را بر خود دوزخ نمی‌ساختیم. این فضل خدای تواناست که قصد خوبی را می‌نویسد و قصد بدی را نمی‌نویسد و عمل بد را فقط یک بدی می‌نویسد. مقصود از عمل بد، هیچ گاه گناهان کبیره نیست؛ زیرا کبایر حدود و کیفرهای آن مشخص است.

با این حال، مرد کسی است که این همه افزایش ثواب در کارهای نیک بتواند بدیهای او را بپوشاند و عاقل کسی است که کاری نکند که آن همه ثواب خوبی، باز هم نتواند با بدیهایش برابری کند. باز هم فضل خدا تا چه حد است:

کرم بین و لطف خداوندگار

گنہ بندہ کردہ است و او شرمسار

رحمت خدای تعالیٰ تا چہ حد است کہ بہ روز، توبہ بدکاران شب را می پذیرد

و بہ شب توبہ بدکاران روز را.

خلاصہ بدبخت کسی است کہ رو بہ خدا نیاورد و خود را از رحمت بیکرانیش

محروم سازد.

عزیزی کہ ہرگاہ ز درش سر بتافت

بہر در کہ او رفت، عزت نیافت

حدیث سی و هشتم

عن أبی هريرة رضی اللہ عنہ قال : قال رسول الله - صلی اللہ علیہ وسلم - :

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ وَ مَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَ إِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ وَ لَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ».

(رواه البخاری)

ترجمہ حدیث:

از ابو هريره رضی اللہ عنہ روایت شدہ کہ گفت: رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: خدای تعالیٰ فرمود ہرکس با کسی کہ با من دوستی دارد دشمنی کند، پس من با او اعلان جنگ می‌کنم و بنده با چیزی دوست داشتنی تر از آن چہ بر او فرض کرده‌ام بہ من نزدیکی نجست، و ہمیشہ بنده خود را بہ من نزدیک می‌سازد بہ زیادت‌های طاعت تا این کہ عاقبت او را دوست دارم. وقتی کہ دوستش داشتم، شنوایی او می‌شوم کہ با آن می‌شنود و بینایی او کہ بہ آن می‌بیند. و دست او کہ با آن کار می‌کند و پایش کہ بر آن راه می‌رود. و ہر آینہ کہ اگر از من چیزی بخواهد، بہ او می‌دهم و ہر آینہ اگر بہ من پناہ بیاورد او را در پناہ خود می‌آورم. (بخاری روایت کردہ)

شرح حدیث:

در حدیث صحیح بالا، که شریفترین حدیث درباره عظمت مقام دوستان خداست، حضرت رسول الله ﷺ از الله تعالی روایت می نماید که خداوند فرمود: «مَنْ عَادِي لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ».

در قرآن دوستان خدا معرفی شده اند، در آیه ۶۲ سوره یونس: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» آگاه باشید که دوستان خدا نه ترسی برایشان است و نه نگران می شوند. ترسی بر دوستان خدا نیست؛ زیرا خدای توانا خود دفاع از ایشان را به عهده گرفته است، و نگرانی برایشان نیست؛ زیرا اعتمادشان بر خدای توانا طوری است که دل را از اندوه فارغ ساخته اند.

و آیه بعد آن: «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ» کسانی که ایمان آوردند و پرهیزگاری را پیشه نمودند. پس هر ایمان دار پرهیزگار دوست خداست. در سنن ترمذی و غیر آن روایت شده که حضرت رسول الله فرمود: «اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِي. لَا تَتَّخِذُوهُمْ غَرَضًا. فَمَنْ آذَاهُمْ، فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ. وَمَنْ آذَى اللَّهَ، يُوشِكُ أَنْ يَأْخُذَهُ»: از خدا بترسید در حق اصحاب من. ایشان را نشان آزردن قرار مدهید؛ زیرا هر کس اصحاب مرا آزد، مرا آزرده است و کسی که مرا آزد، خدا را آزرده است و کسی که خدا را آزد، نزدیک است که خدا از او انتقام بگیرد.

گمان نمی رود هیچ مسلمانی باعث آزردن اصحاب پیغمبر بشود؛ زیرا اگر مسلمانی هست، از اصحاب پیغمبر به جمع مسلمانان رسیده است. قرآن و حدیث و دستورهای عملی اسلام همه به وسیله صحابه و یاران پیغمبر به مسلمانان رسیده است. در راه خدا ایشان جهاد کردند، جان و مال و فرزندان را آنها در راه خدا قربانی نمودند. چگونه ممکن است کسی بگوید مسلمان است و به یاران پیغمبر بد بگوید؟ در قرآن جنگ کنندگان با خدا و پیغمبر، سه گروه معرفی شده اند: یکم کسی که با دوستان خدا دشمنی کند. چنان که در حدیث بالا یاد شد که بر دوستان خدا ترس و اندوه نیست. کسی که مایه ترس دوستان خدا شود و آنان را اندوهگین سازد، خلاف

دستور خدا عمل کرده و جنگ خدا با او را بر خود روا داشته است.

دوم ربا خواران، زیرا خدای تعالی درباره رباخواران پس از این که آنان را از ربا خواری منع کرد، فرمود: ﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ (آیه ۲۷۹ سوره بقره) اگر از رباخواری خودداری نکردید، پس بدانید که به جنگ با خدا و پیغمبرش برخاسته‌اید.

سوم راهزنان. آیه ۳۳ سوره مائده: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ می‌فرماید: جزای آنانی که راهزنی می‌کنند و با خدا و پیغمبرش می‌جنگند، این است که کشته شوند یا به دار زده شوند تا آخر آیه..

گفتیم خدای عزوجل دوستان خود را معرفی کرد که پرهیزگارانند. در آیه ۳۴ سوره انفال آمده است: ﴿إِنْ أُولِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ﴾ دوستان خدا نیستند مگر پرهیزگاران (و مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ) و بنده‌ام خود را به من نزدیک نساخت به کاری که بهتر باشد از انجام دادن آنچه بر او فرض کردم.

خدای عزوجل در این حدیث، صفات دوستان خود را می‌شمارد. دوستان خدا همیشه بر آنچه خدا فرمود، مواظبت دارند. (وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ) و همواره بنده من خود را به من نزدیک می‌سازد به نوافل طاعات و سنتهای زیاده بر فرض، و در زیاد کردن نوافل طاعات می‌کوشد تا جایی که من او را دوست بدارم.

از این جا دانسته می‌شود که کوشش در زیادتیه‌های طاعات مایه محبت خدای تعالی می‌شود. دوستان خدا همیشه کارهایی می‌کنند که آنان را به خدا نزدیکتر می‌سازد. همان‌طور که دشمنان خدا کارهایی می‌کنند که پیوسته آنان را از خدای تعالی دورتر سازد.

و معلوم گشت که ادای فرایض و ترک محرمات، مایه دوستی با خداست، و مداومت بر نوافل مایه زیاد شدن دوستی و محبت خدای تعالی است. در قرآن در آیه ۱۹ سوره علق آمده: ﴿وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ﴾ سجود کن و به خدا نزدیک شو. و در حدیث صحیح است: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ»: نزدیکترین حالت بنده به

پروردگار موقعی است که سر به سجود نهاده باشد. و محبت خدا را در پیروی پیغمبر ﷺ قرار داد.

در آیه ۳۱ سوره آل عمران می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ بگو اگر خدا را دوست می دارید، پس از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.

در آیه ۵۴ سوره مائده آمده است: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ خداوند مردمی را می آورد که ایشان را دوست می دارد، و ایشان نیز خدا را دوست می دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. سر به سجود گذاشتن در طاعت خدا نزدیکترین حالت بنده به خداست.

ادای فرایض و زیادت نوافل مایه محبت خداست و افتادگی در برابر مؤمنان موجب محبت خداست و پیروی از پیغمبر ﷺ جامع همه و باعث محبت خداست. آن وقت اثر محبت خدای تعالی را بیان فرمود: (فَإِذَا أَحَبَّيْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا) و در بعضی روایات این طور آمده است: (و قلبه الَّذِي يَعْقِلُ بِهِ وَ لسانه الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ) وقتی که من بنده ای را دوست داشتم، آنچه می شنود، برای من است و آنچه می بیند برای من است، و آنچه به وسیله دست از نوشتن یا انداختن یا زدن انجام می دهد، برای من است. راه رفتنش برای من است و به تعبیر دیگر چشم و گوش و دست و پایش من هستم.

از این جاست که حضرت رسول الله یک مشت سنگ ریزه به سوی کافران انداخت و خدا در این باره: آیه ۱۷ سوره انفال را نازل فرمود: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ و تو سنگریزه نینداختی و لکن خدا آنها را انداخت. برای این که هرکاری که رسول الله می کرد، برای خدا و در راه خدا بود. و به تعبیر دیگر همه کارهای او را من انجام می دهم. پیدا است کسی که همه کارهایش را خدا انجام می دهد، قرب و منزلتش نزد خدای تعالی تا چه اندازه است.

لذا رسول الله فرمود که خدای تعالی درباره چنین شخصی فرمود: (لَنْ سَأَلَنِي

لَا عَظِيْنَةً): هر آینه اگر از من چیزی بخواهد آنچه می خواهد به او می دهم (و لَئِنْ اِسْتَعَاذَنِيْ لَآ عِذْنَه) و اگر به من پناه آورد او را پناه دهم. «استعاذنی» به «نون» و استعاذ بی به «باء» به هر دو روایت شده است. مردان مستجاب الدعوة در اسلام از شمار پیروند و در دعوات خلفای راشدین و عشره مبشره و کبار اصحاب پیغمبر معروف و مشهور است.

حضرت رسول الله فرمود: چه بسیار اشخاص ناتوان با جامه های کم ارزش که در نظر مردم دارای اهمیت نیستند، اگر قسم به نام خدا برای کاری یاد کنند خداوند قسم شان را راست آورد. از آن کسان است «براء بن مالك» وی از یاران پیغمبر است. بعد از رحلت پیامبر روزی در جهاد با مشرکان، مسلمانان در فشار قرار گرفتند. به «براء بن مالك» گفتند تو قسم به نام پروردگار یاد کن. براء رو به درگاه خدا کرد، سر را به سوی آسمان بالا برد و گفت: «خدایا به نام تو قسم یاد می کنم که کافران فرار کنند.» طولی نکشید که کافران فرار کردند و شکست خوردند. بار دیگر در جهاد دیگر، باز بر مسلمانان کارزار سخت شد. به براء گفتند: قسم یاد کن. براء گفت: خدایا به نام تو قسم یاد می کنم که کافران پایدار بیاستند و مرا به پیغمبرت برسانی. طولی نکشید که کافران مقاومت کردند و «براء» کشته شد.

نعمان بن نوفل از یاران پیغمبر در روز احد دعا کرد که خدایا به نام تو قسم یاد می کنم که کشته شوم و به بهشت بروم. در همان روز احد کشته شد. پیغمبر فرمود که نعمان به نام خدا قسم یاد کرد و خدا قسم او را برآورده کرد. سعد بن ابی وقاص از مردی شنید که نسبت به «علی» ناسزا می گوید. سعد بر آن مرد نفرین کرد و در همان جا و همان حال شتری یاغی شد و با دست و با پای خود آن مرد را لگد زد و کشت.

علاء بن الحضرمی از صحابه پیغمبر، همراه با بعضی از یاران پیغمبر به جهاد می رفتند و از بی آبی، تشنگی بر ایشان فشار آورد. علاء به نماز ایستاد و پس از نماز چنین گفت: «یا علیم، یا حکیم، یا علی، یا عظیم، اِنَّا عَبِيدُكَ وَ فِیْ سَبِيلِكَ نُقَاتِلُ عَدُوْكَ. فَاسْقِنَا غِیْثًا نَشْرَبُ مِنْهُ وَ نَتَوَضَّأُ»: ای خدای بسیار دانا و پر حکمت و بلند مرتبه و بسیار بزرگوار. ما بندگان تویم و در راه تو به جهاد دشمنانت می رویم. ما را بارانی ده که از

آب آن بیاشامیم و وضو بگیریم. چند قدمی نرفته بودند که بارانی مشک بیز مانند نهری فرو ریخت و آشامیدند و ظرفها را پر کردند. پس از اندک زمانی، یکی از همراهانش به سوی محل باران آمد تا از نهر آن استفاده کند، دید اثری از آن نیست و چنین می‌نمایاند که بارانی نباریده است.

از تابعین، ابو مسلم خولانی معروف بود که مستجاب الدعوة است. زنی سبب بدخلقی همسرش شده بود. ابو مسلم او را نفرین کرد. فی الحال کور شد. آن زن به دست و پا افتاد و زاری و التماس کرد. ابو مسلم دعا کرد و چشم او به حال اول برگشت و همسرش هم مانند قبل در حق او نیکوکار شد.

مطرف عبدالله بن شخیر معروف به اجابت دعا بود، مردی بر وی دروغ گفت. مطرف گفت اگر دروغ می‌گویی، خداوند مرگ ترا زود بدهد. آن مرد در همان جا جان سپرد.

مردی از خوارج به مجلس حسن بصری می‌آمد و باعث اذیتشان می‌شد. روزی حسن از او به ستوه آمد و گفت: خدایا دانسته‌ای که این مرد ما را اذیت می‌کند. به هر طور می‌خواهی شرش از ما دفع کن. آن مرد همان طور که ایستاده بود، بیفتاد و بمرد. حبیب عجمی مردی مستجاب الدعوة بود. بر سر کودکی که طاس بود، خواند و از اشک چشمان خود که در حال دعا می‌گریست، بر سر آن کودک کشید، از دعا فارغ نشده بود که سر آن کودک مانند سرهای سالم بهترین موی را رویاند. مردی زمین گیر را نزد حبیب آوردند. حبیب عجمی برای آن مرد دعا کرد. آن مرد به پای خود به سوی منزل خود بازگشت. همین حبیب در سال قحط، گندم بسیار خرید و به فقراء داد و چند کیسه را پر از گندم کرد و زیر فراش خود نهاد و رو به خدا کرد که آن کیسه‌ها پر از سیم شود. صاحبان گندم به طلب قیمت گندم‌هایشان آمدند. حبیب آن کیسه‌ها را از زیر فراش بیرون آورد، وزن کرد، درست به اندازه طلبهای ایشان بود.

و از این گونه داستانهای واقعی که دلالت بر اجابت دعا دارد، بسیار است و از حوصله این کتاب کوچک بیرون است.

حدیث سی و نهم

عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما - أن رسول اللہ - ﷺ - قال :

«إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِي عَنْ أُمَّتِي الْخَطَاَ وَالنَّسْيَانَ وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ»

(حدیث حسن رواہ ابن ماجہ و البیہقی و غیرہما)

ترجمہ حدیث:

از عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما روایت شدہ کہ: رسول اللہ ﷺ فرمود: بہ راستی کہ خدای تعالیٰ بہ خاطر من از خطا و فراموشی امتم و آنچه بر آن مجبور شدہ بودند گذشت فرمود.

این حدیث حسن است و ابن ماجہ و بیہقی آن را روایت کردہ اند.

شرح حدیث:

در این حدیث، حضرت رسول اللہ ﷺ می فرماید خدای متعال بہ خاطر من، از آنچه امتم بہ خطا و یا فراموشی و یا بہ اجبار و اکراه انجام دہد در گذشت.

خطا: عبارت است از این کہ شخص از کار خود قصد چیزی را داشتہ باشد و با غیر قصد آن رو بہ رو شود. مثلاً، تیر بہ گنجشکی بیندازد و بہ گوسفندی بخورد و ہلاک شود. قصد شخص، تیر انداختن بہ گنجشک بودہ و برخلاف خواست او بہ گوسفند خوردہ است، کہ در کشتن گوسفند دیگری بہ خطا، گناہ ندارد، اگر چہ غرامت

به گردن دارد.

نسیان: فراموشی عبارت از این است که شخص چیزی را به یاد داشته باشد و موقع انجام دادن کاری آن را فراموش کند؛ مثلاً شخص می‌داند که وضو برای نماز لازم است و بداند که وضو ندارد. اما در وقت نماز فراموش می‌کند که وضو ندارد و نماز می‌خواند و در نماز خواندن بدون وضو از روی فراموشی گناهی نیست. اما قضاء آن نماز بر او لازم است. یعنی همین که به یادش آمد که نماز فرض بدون وضو خوانده است، باید از نو آن نماز را با وضو بخواند. اگر در حال روزه به فراموشی چیزی بخورد یا بیاشامد، گناه ندارد اما روزه‌اش باطل است. با این حال دانستید که خطا و نسیان موجب گناه نمی‌شود، اما حکم را نیز تغییر نمی‌دهد.

اکراه: به زور گرفتن: کسی که به زور گرفته شد تا کاری را انجام دهد دو حالت دارد: یا این که به کلی اختیاری ندارد و آلت دست دیگری شده است که او را به زور گرفته است؛ مثلاً کسی که قسم بخورد به خانه «زید» نرود و او را مجبور کردند تا به خانه «زید» برود و البته دست و پایش را بستند و او را به خانه زید آوردند. در این حال قسم او شکسته نمی‌شود. یا این که اختیار دارد، مثل این که چوب زده شد تا مال دیگری را تلف کند، یا این که چوب زده شد تا این که سه طلاق زنش را بگوید و او یک طلاق زنش را گفت، در این حال طلاق او واقع می‌شود و غرامت مال تلف شده بر او لازم است.

در قرآن در آخر سوره بقره آمده: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ ای پروردگار ما، اگر از روی فراموشی یا خطا کاری کردیم ما را مؤاخذه مکن در این آیه هم رفع گناه از فراموش کار و خطاکننده معلوم است.

در آیه ۱۰۶ سوره نحل: ﴿إِلَّا مَن أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ مگر کسی که مجبور شود به کلمه کفر گفتن در حالی که دل او آسوده و پایدار بر ایمان است. از این آیه دانسته می‌شود که مجبور شدن بر کاری که خود شخص در آن رغبت ندارد، باعث رفع گناه از اوست و چنان که گفتیم وقتی که اختیار از او سلب شده باشد گناهی ندارد.

خلاصه آنچه گفته جمهور علماء است این که گفته‌های کسی که مجبور است

اعتباری ندارد، چه در عقود و چه در فسوخ. اگر به اکراه جنسی را بفروشد، آن بیع صحیح نیست و اگر به اجبار بیعی را فسخ کند آن بیع صحیح نیست.

در حدیث است: «لا طلاق ولا عتاق فی إغلاق» در حال اکراه و اجبار نه طلاق صورت می گیرد و نه برده ای آزاد می شود.

از وقتی که قسم خوردن بر اثر ضعف ایمان مردم از اهمیت افتاده است و راست گویی هم مانند سیمرغ گشته است، بسیاری از افراد در موقع احتیاج به قسم، تقاضای قسم به طلاق می کنند. و با این که قسم فقط باید به نام خدا باشد، باز هم اگر کسی قسم به طلاق خورد به دروغ، طلاق او واقع می شود. مگر در صورتی که اکراه محقق باشد، مثل این که راهزنان به کسی که مال دارد و آن را نهان ساخته است، قسم به طلاق بدهند. و این هم بحمد الله از مدتی است مرتفع گردیده و دیگر در سراسر کشور راهزنی وجود ندارد.

در نکاح و طلاق، منتهای احتیاط ضرورت دارد؛ زیرا احکامی مانند پدر و مادر و فرزندی و اتصال نسب و میراث و ناموس و دهها احکام دیگر وجود دارد و به هیچ وجه قسم به طلاق به دروغ یاد کردن جایز نیست.

در این عصر، دیگر جنبه اکراه و اجبار وجود ندارد و هر فرد با ایمان می تواند از راه راستی و درستی، بهتر و شرافتمندانه تر زندگی کند و همیشه در راستی نجات است. موقعی که این آیه نازل شد: ﴿وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِی أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ (آیه ۲۸۴ سوره بقره): اگر آشکار کنید آنچه در دل های شماست و یا نهان نمایید آنچه در دل دارید، خدای تعالی شما را بر آن محاسبه می نماید. جماعتی از صحابه رضی الله عنهم به خدمت رسول الله آمدند و گفتند: یا رسول الله ما به این آیه بیش از توانایی خود مکلف شده ایم، زیرا یکی از ما ممکن است مسایلی در خاطرش خطور کند که اگر آن در دلشان باقی بماند، همه دنیا هم در برابر آن ناچیز بنماید؛ زیرا خاطره های زودگذر که به فکر آدمی خطور می کند در اختیار انسان نیست.

حضرت رسول الله ﷺ فرمود: مگر شما می خواهید مانند بنی اسرائیل بگویید: «سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا» شنیدیم و نافرمانی کردیم؟! بگویید: «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» شنیدیم فرمان

حق تعالی را و فرمانبرداری نمودیم.

پس از این که این کلمه را بر زبان آوردند و به دل اذعان کردند، دو آیه آخر سوره بقره: ﴿أَمِنْ الرَّسُولِ﴾ تا آخر آیه نازل شد: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ و آیه ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾ ای پروردگار ما آنچه را که طاقت و تواناییش را نداریم بر ما تحمیل مفرمای.

در حدیث است که خدای متعال در برابر هر یک از این دعاها فرمود: خواهش شما را پذیرفتم و فراموشی و خطایان را بخشودم و تکلیف را به حساب طاقتان قرار دادم. آمین گفتن بعد از هر یک از دعایی که در آیات آخر بقره است، مستحب است. تقیه و مداراة و مصانعه به یک معنی است. علامه ابن حجر گوید: این که علما استعمال لفظ تقیه را مکروه دانسته‌اند، به سبب این است که بعضی آن را در غیر موردش به کار برده‌اند و آن را به اشخاصی از مردان بزرگ نسبت داده‌اند که ایمان عظیم ایشان و عظمت مقام و علو پایه علمیشان از نسبت تقیه به ایشان مبراست. قصد علامه ابن حجر این است که تقیه حکم اکراه را دارد که یاد شد، و چنین اکراهی هیچ‌گاه برای بزرگان اسلام پیش نیامده است و پیشوایان اسلام هیچ‌گاه راستی را از دست نداده‌اند.

بلال حبشی با این که نسبت به او انواع شکنجه اجرا می‌شد، و به حدی تعذیب می‌شد تا از هوش می‌رفت، با این همه، هیچ‌گاه کلمه کفر را از روی اکراه و تقیه بر زبان نیاورد، و حال آن که اگر بر زبان می‌آورد جایز بود. ولی ایمان قوی و ثبات عقیده و راستی مانع از آن بود که حتی برای نجات از شکنجه هم بر زبان بیاورد. وقتی که بلال حبشی ایمانش چنین است، پیشوایان دینی از ائمه آل بیت و اصحاب رسول الله ﷺ از تقیه و مدارات و مصانعه فرسنگها به دورند.

از حدیث پیامبر دانستید که در حال اکراه، اقوال شخصی که مکروه و مجبور شده است، اعتباری ندارد. اما باید دانست که اکراه این حکم را دارد، اگر اکراه به نا حق باشد. اما در اکراه به حق، اقوال مکروه اعتبار دارد؛ مثلاً شخصی که هزار تومان بدهکار کسی است و بدهی خود را نمی‌پردازد، مجبور کردنش به این که بدهی خود را بپردازد،

رواست، زیرا این اکراه به حق است.

این حدیث اهمیت فراوان دارد و برای احکام فقهی پایه محکمی است؛ زیرا در همه ابواب فقه پیش می آید و معلوم است که افعال مکلف یا از روی قصد و اختیار نیست و این را عمد می نامند، و یا از روی قصد و اختیار است و این خطا یا نسیان یا اکراه است و از این حدیث هویداگشت که این قسم یعنی آنچه نه از روی قصد و اختیار است، مورد عفو و بخشودگی است. و با این ترتیب، این حدیث در بیان نصف شریعت است به اعتبار منطوق آن و شامل همه احکام است به اعتبار منطوق و مفهوم آن.

عفو و گذشت از خطا و نسیان و اکراه در مقتضای حکمت و نظر است و معلوم است که فایده تکلیف این است که طایع را از عاصی جدا سازد، و هر کدام از طاعت و معصیت مستلزم قصد است تا ثواب و عقاب بر آن مترتب شود.

این حدیث از حیث علم الحدیث، به درجه حسن است در روایت ابن ماجه و بیهقی. و به رتبه صحیح است به روایت ابن حبان و دارقطنی. و رجال إسناده حدیث همه معتبر هستند و هر کدام در بخاری و مسلم از آنها روایت شده است. بنابراین اصل حاکم گفته است حدیثی است صحیح بر شرط شیخین.

حدیث چهلّم

عن ابن عمر - رضی الله عنهما - قال : أخذ رسول الله - صلى الله عليه وسلم - بمنكبي فقال :
« كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ » .
و كان ابن عمر - رضی الله عنهما - يقول :
« إِذَا أُمْسَيْتَ فَلَا تَنْتَظِرِ الصُّبْحَ وَ إِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تَنْتَظِرِ الْمَسَاءَ وَ خُذْ مِنْ
صِحَّتِكَ لِمَرْضِكَ وَ مِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ » .

(رواه البخاری)

ترجمه حدیث:

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده، که گفت: رسول الله ﷺ دوش مرا گرفت و فرمود: در دنیا چنان باش که گویا غریب، و یا راهگذری هستی. و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما همیشه می گفت شبانگاهان، به انتظار بامداد منشین و بامدادان، به انتظار شب منشین. و از زمان تندرستی برای روزهای بیماریت و از زندگی برای مرگت توشه ای بردار. (بخاری رحمه الله تعالی این حدیث را روایت کرد)

شرح حدیث:

در حدیث بالا، دستورالعمل بسیار پرارزشی است؛ زیرا حضرت رسول الله ﷺ به برادر همسر خود توصیه می فرماید که در زندگی دنیا دل به چیزی مبند و

چنان زندگی کن که گویی غریب هستی و در صدد رفتن به وطن خواهی بود. و یا این که گویا راه گذاری هستی که برای رسیدن به وطن به سفر خود ادامه می دهی، وطن برای شخص با ایمان جهان اخروی است؛ زیرا این جهان که روزهای معدودی با تحمل دهها مسئولیت در آن می گذرد، شایسته دلبستگی نیست. منظور این نیست که در دنیا دارای چیزی نباشی؛ زیرا اسلام همیشه تأکید می نماید که شخص مؤمن نیازهای خود را شخصا مرتفع سازد، و زندگی آبرومندانه داشته، خانه و خانواده تشکیل دهد، دین خود را در اجتماع از خدمت به اجتماع اداء کند. همیشه در نکوکاری و کارهای خیر پیش قدم باشد. و اینها همه لازمه اش این است که آدمی دلبستگی به مال دنیا نداشته باشد، مال داشته باشد ولی دلبسته آن نباشد. فرق است میان کسی که مالی ندارد و کسی که مال دارد. اما به حدی دلبستگی به مال دارد که مال دادن و جان دادن را مثل هم می داند و کسی که مال دارد، اما آن را برای خیر و نکوکاری و اجتماع می خواهد. کسی که مال ندارد و به فرموده حضرت رسول الله ﷺ «صعلوک» یعنی برده است و کسی که مال دارد و آن را شقیق جان می داند، همه چیز را فدای مال می سازد، اما کسی که مال دارد و به آن دلبستگی ندارد، بلکه آن را عاریت می داند تا مال را در راه خیر و خدمات عام المنفعه مصرف کند، او کسی است که خود را در این جهان غریب می داند یا راه گذر می خواند.

سیرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما هم بر این قرار بود. با داشتن مال و سرافرازی در زندگی و معیشت از راه معامله و فعالیت، خود را غریب می دانست، خود را راه گذر می شمرد و هیچ گاه به مال دلبستگی نداشت. هر مالی که به نظرش پسند می آمد، در راه خدا انفاق می کرد. هر برده که مورد پسند او می شد، در راه خدا آزاد می کرد.

به تعبیر دیگر تو نیز ای برادر، زندگی خود را مانند زندگی غریبان قرار بده، و جمع مکن مگر آنچه حمل و نقل آن آسان و از حیث قیمت گرانها و در وقت حاجت به کار آید. شخص غریب هیچ گاه کالاهای سنگین که بردنش به وطن میسر نمی شود، نمی خرد. چیزهای پیش پا افتاده را که به کار نمی آید، نمی خرد، اشیاء بی ارزش را که

خسارت مالی به بار می آورد و سودی ندارد، نمی خرد.

شخصی که در زندگی خود را غریب می داند، در زندگی کارهایی می کند که در وطن به کارش آید، چیزی است که رضای خدا به بار آورد و رضای خدا در رضای بندگان اوست و رضای بندگان در نیکوکاری و احسان است. شخص غریب در محل غربت، وقت خود را بیهوده تلف نمی کند، بلکه کوشش می کند و می شتابد تا کارهایش در غربت به خوبی انجام دهد و کارهای انجام نیافته نماند، و موقع فرا رسیدن حرکت به سوی وطن، با دل آسوده و فراغت خاطر و دست پر به سوی وطن برود تا بستگان و همکاران و دوستان به مقدمش دلشاد و خوش وقت شوند.

عبدالله بن عمر که از نمونه های مسلمان واقعی و مؤمنان حقیقی و نمونه زنده مسلمان کامل الایمان است، همان طور که در سیرت او معروف است، همین طور هم زیست. پیروی پیغمبر را وجهه همت خود قرار داد و کوشید که در همه کار پیرو حضرت محمد باشد و با استفاده از همین دستور جامع که حضرت رسول الله به او آموخت، همیشه به بستگان و آشنایان خود می گفت صبح که شد، به انتظار شب منشینید، بلکه بکوشید تا از وقت منتهای استفاده را بنمایید تا روز با انجام اعمال خداپسندانه روزی پر برکت باشد و سعادت مندی را در روزهای عمر خود مد نظر قرار دهید و شب که شد به انتظار بامداد منشینید، بلکه در شب هم از وقت استفاده کنید تا شب شما از طاعت و عبادت و خیراندیشی و نقشه های ثمر بخش مانند روزی درخشان در تاریخ عمر شما باشد.

در حقیقت شب و روزی وجود ندارد، این روشنی و تاریکی و این طلوع و غروب آفتاب، اینها همه تیغهای برنده ای هستند که لحظات عمر را به طور خیلی دقیق و عادلانه قطع می کنند.

کسی که در دنیا خود را غریب ندانست و خود را ره گذر نشمرد، روزها پس از شبها و شبها پس از روزها را به بیهوده می گذراند و عمر را که هر لحظه آن از همه دنیا پر ارزش تر است تاراج می نماید، و وظیفه ای را که در این جهان به او محول شده است با ندانم کاری و غفلت زدگی و هدر دادن وقت انجام نمی دهد، و وقتی به خود می آید که

داس اجل به طور بیرحمانه شاخه‌های عمر او را از هم قطع می‌نماید، آن وقت به جز حسرت و پشیمانی چه باقی می‌ماند و آن وقت که آدمی می‌داند لحظه‌ای از عمر چقدر ارزش دارد، اندازه حسرت و افسوس از تصور بیرون می‌شود.

چه بسیار بیمارانی که چند لحظه قبل از مرگ به خود می‌آیند. در آن لحظات می‌خواهند با هر که دشمنی کرده‌اند، آشتی کنند. هر چه از دست رفته، بازیابند و غفلت زندگی را کنار بگذارند و به کارهای خیر پردازند، اما افسوس که آن آگهی و ندامت نتیجه ندارد و میراث برها، به انتظار نفس واپسین او دقیقه شماری می‌کنند و به فکر کودکانه او می‌خندند.

به قول صاحب مثنوی علیه الرحمة: در دنیا مردم خیلی چیزها را وارونه می‌دانند. کسی را که خیلی کریم است، بخیل می‌شمارند و کسی را که خیلی بخیل است، کریم می‌دانند. آیا کسی که از تمام هستی خود به نفع آخرت خود به دست خود در راههای خیر انفاق می‌کند تا پیش از این که بهره میراث بران بشود در دفتر حسنات خودش ثبت شود، چنین کسی را کریم می‌دانند، در حالی که از او بخیل تر نیست. همه کار خیر کرده است و همه نفعها خودش برده است. و شخص کریمی که گلوی خودش گرفته نان درستی نمی‌خورد و دعاء و نفرین هزار فقیر و مسکین را تحمل می‌کند. و تنفر همه نزدیکان را به جان می‌خرد و دیناری به نفع خود مصرف نمی‌کند و در ساعت مرگ آنچه با زندگی جان کردن جمع کرده است، یکجا به میراث‌بر می‌سپارد، او را بخیل نمی‌دانند.

به حقیقت اگر کسی بدبخت شد، دنیا و آخرتش بدبختی است. بخیل به عرف مردم هم در این دنیا سیه روز است و هم در آن جهان سیه رو. کریم هم در این جهان نیک بخت و نیک نام است و هم در آن جهان سرافراز و سعادتمند. با این حال چه درس عبرتی از این بالاتر و به حقیقت بزرگی به خدا سزاوار است و بس که حقایق را مانند آفتاب روشن ساخت اما کو دیده عبرت بین؟

باز هم به تعبیر دیگر: در این دنیا خود را غریب و رهگذر بشمار. چرا؟ برای این که تمام خوشیهای زندگی نصیب تو گردد. آیا دیده‌ای که غریب با کسی گلاویز شود؟

کجا دیده‌ای شخص غریب به هم چشمی با دیگران پردازد؟ کجا ممکن است غریب حسد این و آن را بخورد و یا با زید و عمرو کینه توزی نماید، یا نقد عمر را به دشمنی با نقی و تقی به تاراج دهد، یا شیرین کامی را به کشمکش با این و آن به تلخ کامی مبدل سازد؟

دشمنی میان خویشاوندان و حسد میان همسایگان است. بدبختی نصیب هم چشمی کنندگان و سیه روزی نصیب همگنان است. اما غریب در دیار غربت، نه خویشی می‌شناسد که عداوت با او در دلش متمکن باشد، نه با کسی همسایه است که از حسد دیده دلش سیاه باشد، نه هم چشمی با کسی دارد و به مثل معروف چشم به چشم کنان خاک به سرکنان. نه همکار و نه همسایه‌ای می‌شناسد، خاطرش آسوده، قلبش مطمئن، وقتش سالم، عملش بی ریا و شبهه است.

اما آنهایی که دنیا را وطن شناخته‌اند و ایمانشان به آخرت ضعیف است، مسکینانی هستند که نه روزشان روز است و نه شبشان شب. کار را مرادف جان کردن شناخته‌اند و هیچ‌گاه برای تن خود آسایشی قایل نیستند. همتشان شکم و شهوت و با این حال با گاو و حیوانات دیگر همسانند و خبری از روح ندارند. با همسر خود همیشه اوقات تلخی و مرافعه دارند، با فرزندان خود ناپدری و یا پدري نامهربانند؛ زیرا نه به تربیت آنان اهمیت می‌دهند نه با آنها غمخواری و همدردی می‌کنند. با برادران نه برادر و نه خویشند؛ زیرا غیر از خویش نمی‌شناسند. و با این ترتیب نه تمتعی از آنچه دارند به دست می‌آورند، نه از همسر و فرزندان خیری می‌بینند، طاعت آفریدگار اگر فراهم شود، دل با آنان نیست و پیدا است طاعتی که دل در آن حاضر نباشد چه باشد. بدن‌ها روز به روز فربه‌تر می‌شود و چاقی هم مجمع الامراض است. روح‌ها روز به روز سرکش‌تر و نا آرام‌تر می‌شوند. طاعت واقعی رو به کاهش می‌رود. فساد اخلاق لحظه به لحظه افزون می‌شود. همه در نتیجه محل غربت را وطن شناخته‌اند و معروف است دزد تازه کار، به کاهدان می‌زند.

گفتیم دستورالعمل پر ارزش که یک دنیا ارزش دارد: «در دنیا خود را غریب بدان یا رهگذر بشمار» تا همه عمر خود را در رضای خدای بگذرانند. مال و زن و فرزند و

جاه و آنچه به دست می‌آوری، کمک رسان تو برای سعادت و نیک بختی دو جهان باشد. همه چیز را به دست آوری، ولی دل را به غیر خدا نبندی تا همه آنها مایه خوشی و آسایش و باعث اجر و ثواب و پایه خوشنودی خلق و سبب آثار خیر و نیکنامی باشد. آن وقت همه اخلاق تو غریب می‌شود. همت تو، فعالیت تو، کرم تو، احسان تو و ایمان تو و اعمال تو، اغتنام و فرصت و بهره گرفتن از هر لحظه و مغتنم شمردن هر ثانیه را برایت به بار می‌آورد. کار امروز را به فردا نمی‌اندازی و روز را به حرف هیچ و سخن پوچ نمی‌گذرانی و شبها مانند لاش از خود بی خود نمی‌افتی. روز را تا آنجا که ممکن است و شب را تا جایی که مقدور است، در کار خیر و راه خیر به سر می‌آوری. آنگاه از تندرستی، غنیمتی برای روزهای بیماری و از زندگی، بهره‌ای برای لحظه مرگ و روزگار پس از آن به دست می‌آوری و در معنی همین حدیث صحیح نبوی بالاست که در صحیح بخاری به ثبوت رسیده است.

حدیثی که به روایت حاکم است نیز در معنی همین حدیث است: حضرت رسول الله مردی را موعظه می‌فرمود: «أَغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ، شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ، وَ صِحَّتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ، وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ، وَ فَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ حَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ»: پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت بشمار: جوانی ات پیش از پیری ات، تندرستی ات پیش از بیماری ات، توانگری ات پیش از تهی دستی ات، فراغت پیش از گرفتاری ات و زندگی ات پیش از مرگت.

درود و ثنا و صلوات و سلام، نثار حضرت رسول الله ﷺ و پیروانش باد، که از نصیحت به امت هیچ فروگذاری نفرمود و پیروانش در رسانیدن سنت طاهره ایشان و سیرت مقدسه شان هیچ کوتاهی ننمودند.

حدیث چهل و یکم

عن أبی محمد عبد اللہ بن عمرو بن العاص - رضی اللہ عنہما - قال: قال رسول اللہ - صلی اللہ علیہ و سلم - :

«لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ»

(حدیث حسن صحیح رویناه فی کتاب الحجۃ باسناد صحیح)

ترجمہ حدیث:

از ابو محمد، کہ نام او: عبد اللہ پسر عمرو بن العاص است، خداوند از ہر دوشان خوشنود باد روایت شدہ کہ گفت: رسول اللہ ﷺ فرمود: هیچ یک از شما ایمان نمی آورد تا آن کہ ہوای او پیرو آنچه من آورده ام باشد.

حدیثی است حسن صحیح کہ در کتاب الحجۃ فی اتباع المحجۃ، بہ اسناد صحیح روایت نمودیم .

شرح حدیث:

(۱) زندگینامہ ابو محمد عبد اللہ بن عمرو بن العاص: نام او عبد اللہ و کنیہ او ابو محمد و می گویند ابو عبد الرحمن و گفته اند ابو منصور. نام پدر او عمرو بن العاص است. از حضرت رسول اللہ ﷺ روایت شدہ کہ دربارہ عبد اللہ و پدرش و مادرش فرمود: «نعمَ البیتُ عبد اللہ و أبو عبد اللہ و أم عبد اللہ» چہ خوب خانوادہ ای ہستند عبد اللہ

و پدر و مادرش. حضرت رسول الله ﷺ، عبدالله را بر پدرش برتری می داد. فرق سن او و پدرش دوازده سال بود، یعنی پدرش در سن دوازده سالگی داماد شده و دارای فرزند شده بود. عبدالله دارای علم فراوان و در عبادت و طاعت خدای متعال کوشش فراوان داشت.

«عبدالله» که جمع عبدالله است شامل چهار نفر است: عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، عبدالله بن الزبیر و عبدالله بن عمرو.

وی از بزرگترین نامبردگان بود؛ زیرا از عبادت کاران به نام در میان صحابه رسول الله بود. وی همچنین از زاهدان بلند نام و از فاضلان عالی مقام و از دانشمندان عالی قدر صحابه رسول الله به شمار می رود. و از پر روایت ترین یاران رسول الله است.

ابوهریره می گفت گمان نمی برم از یاران رسول الله کسی بیش از من روایت حدیث از رسول الله داشته باشد، مگر عبدالله بن عمرو بن العاص که او می نوشت و من نمی نوشتم. وی با کسب اجازه از حضرت رسول الله، آنچه از حضرت رسول الله می شنید، در حال خشم و خوشنودی، می نوشت.

وقتی بعضی از یاران پیغمبر به عبدالله گفتند: تو هرچه از رسول الله می شنوی، می نویسی و ایشان بشر هستند، گاهی در حال خشم هستند و گاه در حال رضا. عبدالله همین گفتار را به حضرت رسول الله عرضه داشت. حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «أَكْتُبُ فَوَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا يَخْرُجُ مِنْهُ وَيُشِيرُ إِلَى لِسَانِهِ إِلَّا حَقٌّ» بنویس، آنچه از من شنیدی، زیرا قسم به خدایی که مرا به حق به پیغمبری برگزیدی، بیرون نمی آید از این زبان من مگر حق.

از او هفتصد حدیث روایت شده است. بخاری و مسلم در روایت هفده حدیث از او اتفاق دارند. و بخاری به تنهایی هشت حدیث. و مسلم به تنهایی بیست حدیث از او روایت کرده اند.

وی در همه عمر، روزها روزه دار بود و شبها را به طاعت می گذراند. خود را از زنان دور می گرفت. وفات او به سال شصت و پنج یا شصت و هفت و یا شصت و نه هجری قمری بوده است. در محل دفن او نیز اختلاف است. در مکه معظمه و یا در

شام و یا در مصر دفن شده است. عمر او هفتاد و دو و یا نود سال نوشته‌اند. در آخر عمر نابینا شد. رضی الله عنه و عن ابویه.

(۲) کتاب: الحجة في اتباع المحجة، در عقیده اهل سنت، شامل اصول دین بر قواعد اهل حدیث، کتابی است بسیار سودمند. حجم آن را یک برابر و نیم کتاب تنبیه تألیف شیخ ابی اسحاق شیرازی نوشته‌اند. اما کتاب حجة تألیف علامه ابو القاسم اسمعیل بن محمد بن الفضل الحافظ، و یا این که تألیف ابو الفتح نصر بن ابراهیم مقدسی شافعی، فقیه زاهد که اقامتش در دمشق بوده. سبب اختلاف این است که مؤلف نام خود را در اول کتاب ننوشته است.

در حدیث چهل و یکم، تمام احادیثی که در این کتاب یاد شد خلاصه شده است؛ زیرا حضرت رسول الله به حق آمده است و پیغمبران پیشین را تصدیق نموده است و این حق که حضرت رسول الله آورده است، اگر تفسیر به دین شود، شامل ایمان و اسلام و نصیحت و اخلاص برای خدا و پیغمبر و قرآن و پیشوایان و فرمانروایان و عوام و استقامت راستی در دین می‌شود. و اینها چیزهایی است که تمام مراحل دینی را جمع نموده و چیزی نمانده است مگر تفصیل آنها. و اگر حق را به تقوی تفسیر کنیم، باز هم شامل امور نامبرده خواهد بود.

بنابراین باید هوای انسان تابع فرمان پیغمبر در دین و تقوی باشد و هر کسی که هوای او تابع همه آنچه رسول الله فرموده است باشد، مؤمن کامل الایمان است، و هر کسی که هوای او اصلاً تابع فرمان پیغمبر نباشد، کافر است. و اگر در اصل ایمان تابع پیغمبر باشد و در غیر آن تابع نباشد، فاسق است. و اگر کسی در ظاهر تابع باشد و در اصل ایمان تابع پیغمبر نباشد، منافق است.

این حدیث با آیه ۶۵ سوره نساء مطابقت دارد: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِماً﴾ نه، قسم به پروردگارت که ایمان نمی‌آورند، مگر موقعی که تو را در درگیری‌ها و مراعاتی که بینشان واقع می‌شود حاکم و داور بدانند. آنگاه در قبول کردن داوری تو هیچ گونه ناراحتی در دل خود نیابند و کاملاً در برابر حکم تو تسلیم شوند.

در این آیه ایمان آوردنشان را قبول نفرمود مگر پس از قبول کردن داوری پیغمبر. و آنگاه به قبول کردن داوری پیغمبر اکتفا نفرمود و افزود که باید در برابر فرمان پیغمبر احساس هیچ گونه ناراحتی نکنند و باز هم افزود که در برابر داوری و حکم و فرمان پیغمبر کاملاً تسلیم شوند. و موافقت دارد با این حدیث: حدیث صحیح بخاری و مسلم که حضرت رسول فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» قسم به خدایی که روح من در دست اوست، شما ایمان نیاورده‌اید مگر این که من نزد شما از خود و فرزند و پدر و مادر و همسر و بستگانتان و از همه مردم محبوب‌تر باشم. یعنی وقتی ایمان یکی از شما کامل می‌شود که مرا که پیغمبر خدا هستم بر خودش و فرزندش و پدر و مادر و همسر و همه مردم ترجیح دهد.

محبت بر سه گونه است: محبت تعظیم مانند محبت پدر و مادر و استاد و محبت شفقت، مانند محبت فرزندان و محبت پسندیدن و زیبا به نظر آمدن مانند محبت باقی مردم.

محبت پیغمبر ﷺ را بنابر این حدیث اخیر مؤکدتر دانسته‌اند از محبت پدر و مادر و فرزند و همسر و همه مردم. دلیل آن هم آشکار است؛ زیرا شاهراه سعادت و نیک بختی در دو جهان از برکت رسول الله برای ما روشن شد، و نجات از آتش و رسیدن به بهشت از برکت تعالیم عالیه ایشان فراهم گردید.

یاران پیغمبر ﷺ محبتشان به حضرت پیغمبر از روی صدق بود. هوای شان را تابع فرمان پیغمبر ﷺ قرار داده بودند، و در راه فداکاری او با پدر و فرزند خود جنگیدند. حتی «ابوعبیده» پدرش را کشت، برای این که پیغمبر را می‌آزرد.

معلوم است که محبت رسول الله برای محبت خدا تعالی است. و بر هر شخص مؤمن واجب است آنچه را که خدا دوست داشته است، دوست بدارد و آنچه را که خدا دوست نمی‌دارد، دوست ندارد و از آن پرهیزد.

در حقیقت همه گناهان بر اثر جلوه کردن هوای نفس بر پیروی رسول الله است. در آیه ۵۰ سوره قصص آمده است: «فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ»:

پس اگر به فرمان تو نشدند، یقین بدان که هواهای نفس را پیروی می‌کنند. ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ﴾ و چه کسی گمراه‌تر است از کسی که تابع هوای نفس خود باشد، بدون این که راهنمایی از خدای تعالی همراه داشته باشد.

پیدا است که دنبال کردن هوای نفس و ترک راهنمایی خدای تعالی، مایه رسیدن به گمراه‌ترین راههاست. همه گناهان نتیجه دنبال کردن هوای نفس به جای پیروی رسول الله است و همه بدعتها نیز نتیجه مقدم داشتن هوی بر شریعت مطهره اسلام است. و از این راه است که اهل بدعتها را «اهل الاهواء» می‌نامند.

حدیث چهل و دوم

عن أنس - رضی اللہ عنہ - قال : سمعت رسول الله - صلی اللہ علیہ وسلم - يقول :

« قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ مَا دَعَوْتَنِي وَرَجَوْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ عَلَى مَا كَانَ مِنْكَ وَ لَا أُبَالِي . يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ بَلَغَتْ ذُنُوبُكَ عَنَانَ السَّمَاءِ ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَ تَنِي غَفَرْتُ لَكَ . يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطَايَا ثُمَّ لَقِيتَنِي لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئاً لَأَتَيْتَكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً »

(رواه الترمذی و قال حدیث حسن صحیح)

ترجمہ حدیث:

از انس خدمت کار پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم روایت شده که گفت: از حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که می فرمود: خدای تعالی فرمود: ای بنی آدم به حقیقت تو مادامی که از من خواهش کنی و از من امید داشته باشی، هرچه از تو سرزده است را می آمرزم و پروایی ندارم، ای آدمی زاده اگر گناهان تو به آسمان برسد یا به ابر آسمان برسد آنگاه از من طلب آمرزش نمایی تو را بیامرزم. ای پسر آدم، به حقیقت اگر تو با گناهانی زیاد به گستردگی زمین به سوی من بیایی، آنگاه مرا دیدار کنی در حالی که مشرک نیستی و چیزی را شریک من نمی دانی، هرآینه من پر زمین آمرزش برای تو می آورم. (روایت از ترمذی و گفته حدیث حسن و صحیح است.)

شرح حدیث:

در حدیث بالا، حضرت رسول الله ﷺ، روشن فرمود که درهای رحمت خدای متعال همیشه باز است و دریای مهر و رحمت پروردگار همیشه بیکران است. منتهی دلی لازم است امیدوار و زبانی لازم است خواهند و خواستار. اگر آدمی بتواند که دیده دلش را متوجه درگاه خدا سازد، دعایش به سوی او باشد، خواهشش از او باشد، امیدش به درگاه او باشد، خدای توانا پروایی از آمرزش گناهان او نخواهد داشت.

آدمی زاده اگر گناهش به ابر آسمان برسد و به حدی روی هم انباشته شود که از سطح زمین بالاتر و هم سطح ابر آسمان باشد، اما از خدا آمرزش بخواهد و روی دلش متوجه درگاه خدا باشد، خدا گناهان او را می آمرزد. آدمی زاده فقط بتواند به خدا شرک نرزد و این قدر فکرش سالم باشد که یکی را هرگز دو نگوید و یکتای بی همتا را از همانندی دور بداند، آنگاه اگر پر زمین گناه کند، خدای تعالی پر زمین آمرزش برای او خواهد آورد. و او را از آلودگی گناه پاک می فرماید.

در حدیث است: «إِنَّ الدَّعَاءَ هُوَ الْعِبَادَةُ» ثم تلا: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ. إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ». رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه: حضرت رسول الله ﷺ فرمود: دعا همانا عبادت است.

پس از آن آیه ۶۰ سوره مؤمن را بخواند: «و پروردگارتان فرمود از من بخواهید تا خواهش شما را اجابت کنم، زیرا عبادت شما در خواهش کردن از من است. و محققاً مردمی که خود را از خواهش از درگاه من بالاتر می گیرند، معنی زندگی را ندانسته اند و از این راه، زود است که در حال خواری و زاری به دوزخ روند. عبادت سرشار دعا و خواهش است، و هر عبادتی که از دعا و خواهش خالی باشد، آن را عبادت نمی نامند. در اسلام اگر نماز است، برای راز و نیاز است و ابراز افتادگی، اظهار نیاز و دست نیاز به درگاه خدا فراداشتن و سر ذلت بر خاک مالیدن و حاجات خود را از خدا خواستن است. هر نمازی که چنین نباشد، در حقیقت نماز نیست.

در زکات باز هم مقداری از مال را به درویش و مستمند دادن و دعای خیر ایشان را مغتنم شمردن و در وقت اخراج زکات رو به خدا آوردن که خدایا من تهی دست و بینوا به دنیا آمده‌ام و تهی دست و بینوا از دنیا برون می‌روم، این مال عاریتی است که برای حصول ثواب به من عطا فرمودی، مالک حقیقی مالها خودت هستی، با شرمساری روی به درگاه تو می‌آورم تا آنچه عطا فرمودی و در آن برابر فرمانت عمل نمودم از من بپذیری، مبادا سیه رویی من مانع قبول آن گردد.

اگر روزه است، در اول آن سحرگاه به دعا و انابت مشغول گردد. و روزها که شکم تهی و دل برای دعا آماده است، از هر کار خیری که میسر شود، غنیمتی به دست آورد و در آخر روز و به هنگام افطار باز هم دعای قبول روزه و حصول مطلوب از خوشی دنیا و آخرت به میان می‌آید.

اگر حج است، در لباس احرام که خود کفن زندگان است هر کس روی صدق و اخلاص به درگاه خدا آرد و برای روزی که کفن واقعی می‌پوشد توشه‌ای ببندد و از یکسان بودن شاه و گدا در پیشگاه عدالت خدا پرده‌های تکبر و غرور را از سر بیفکند، و برای روز درماندگی خود از چاره ساز خود، خدای متعال مدد گیرد و دوستی‌اش را به دست آورد.

خلاصه: عبادت، دعاست و هر عبادت که از دعا عاری باشد، عبادت نیست. کارهای آدمی باید همه همراه دعا و استمداد از خدا باشد. کارهای آدمیزاده باید همیشه با امیدواری و رجاء رحمت پروردگار توانا باشد.

در حدیث است: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الدَّعَاءِ فَيَغْلُقَ عَنْهُ بَابَ الْجَابَةِ» عادت خدای تعالی نبوده است که در دعا را بر بنده‌ای بگشاید و در اجابت را بر روی او ببندد.

در حدیث است: «أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي»: من نزد گمان بنده‌ام به من هستم. از امیدواری به رحمت پروردگار متعال، حسن ظن و گمان خوب حاصل می‌آید، و از حسن ظن بنده نسبت به پروردگار متعال، رو آوردن رحمت خدای تعالی به سوی بنده فراهم می‌گردد. و هرگاه رحمت خداوند به سوی بنده‌ای رو آورشد، همه خیرها برای

او فراهم می‌گردد.

در حدیث صحیح است: «إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلْيُعْظِمِ الرَّغْبَةَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَتَعَاطَمُهُ شَيْءٌ» هرگاه یکی از شما دعا کرد، پس رغبت و شوق خود را کامل بسازد. و از روی رغبت و اطمینان بر رحمت خدا، دعا نماید؛ زیرا همه کارها برای خدا آسان است، و هیچ کاری انجام آن برای خدای تعالی دشوار نمی‌آید. صدق و راستی لازم است و اعتماد بر رحمت حق و حسن ظن به فضل و کرم او لازم است، تا خواهش‌ها به اجابت برسد، و گره‌های فرو بسته گشوده گردد و نابسامانی‌ها سامان پذیرد. ما خود چه هستیم تا عذاب ما چه باشد؟

خدای متعال در آیه ۱۴۷ سوره نساء فرمود: ﴿مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ﴾ خداوند چه می‌کند به عذاب شما، اگر سپاس گزار و با ایمان باشید. به تعبیر دیگر: شما خود چه باشید و عذابتان چه باشد؟ خداوند چه می‌کند به عذاب شما؟ خواست خدای متعال، عذاب شما نیست. پس آیا شایسته است که نسبت به پروردگاری مهربان، ناسپاس و بی ایمان باشید؟

می‌گویند خدای توانا به بعضی از پیغمبران فرموده است: چه کنم به این مشتی خاک؟ و هرگاه کلمه آدم را از ادیم زمین بدانیم، معنی اش می‌شود ای پسر خاک. کلمه آدم بعضی ترجیح داده‌اند که عربی است و اشتقاق آن از ادیم زمین است. و حدیثی به این معنی هست: «خُلِقَ آدَمُ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ» آدم از خاک زمین آفریده شد. و در حدیث دیگر: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ كُلِّهَا، فَخَرَجَتْ ذُرِّيَّتُهُ عَلَىٰ ذَلِكَ» خداوند آدم را از همه انواع خاک زمین آفرید، فرزندان او هم به مانند آن خاکها بیرون آمدند. بعضی سفید، بعضی سیاه، بعضی زرد، و بعضی خوب و بعضی بد.

بنابراین کلمه آدم، افعَل التفصیل است و لا ینصرف بودنش به علم بودن و وصف بودن آن است. بعضی آن را مشتق از «ادمت» یعنی گندمگون بودن دانسته‌اند و بعضی علماء کلمه «آدم» را عجمی دانسته‌اند. با این حال لا ینصرف بودن آن به قاعده نحو، از روی علم بودن و عجمی بودن آن است. حالا خواه اسم آدم یک اسم عربی باشد و خواه یک اسم عجمی. آدم علیه السلام نه می‌توان او را عرب نامید و نه عجم؛

زیرا خلقت او هزارها سال پیش از پیدایش عرب و عجم است. و کنیه او ابوالبشر است. حضرت رسول الله ﷺ فرمود که الله تعالی فرموده است: یا ابن آدم، ای پسر آدم. مقصود در این جا آدمی زاده است. چه مرد باشد چه زن. «إِنَّكَ مَا دَعَوْتَنِي وَ رَجَوْتَنِي، غَفَرْتُ لَكَ عَلَى مَا كَانَ مِنْكَ وَ لَا أُبَالِي» مادام که تو مرا بخوانی و به من امیدوار باشی گناهانت را می‌آمرزم و پروا ندارم گذشته‌ات چگونه بوده است؟

از این حدیث برمی‌آید که هر کس رو به خدا داشته باشد و امیدوار رحمت او باشد، رویش به خیر خواهد بود و به تعبیر دیگر: ای آدمی زاده خوی تو گنهکاری است و تو گناه را ترک نکنی. و عادت من آمرزگاری است. من فضل خود را چگونه ترک کنم؟ آیات قرآن و احادیث پیغمبر ﷺ همه شارح و مفسر یکدیگرند.

در قرآن: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (آیه ۶۰ سوره مؤمن) دعا کنید و از من بخواهید تا دعایتان را به اجابت برسانم. در آیه ۴۱ سوره انعام: ﴿بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ﴾: شما از خدا می‌خواهید، دعا می‌کنید و خداوند دعایتان را به اجابت می‌رساند و سختی را از شما دفع می‌نماید، اگر بخواهد. در این آیه اجابت دعاء را مشروط به تعلق مشیئت و اراده خود کرده است. در آیه ۵۳ سوره زمر: ﴿يَا عِبَادِ الَّذِينَ أُسْرِفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذَّنُوبَ جَمِيعاً﴾ ای بندگان من که زیاده روی بر خود نمودید، از رحمت خدا، نومید مشوید، زیرا محقق است که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد.

در آیه ۴۸ سوره نساء آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ بدون شک خداوند شرک آوردن به او را نمی‌آمرزد؛ ولی غیر از شرک گناهان دگر را برای کسی که بخواهد می‌بخشد. بنابراین آیه، شرک قابل آمرزش نیست، و غیر شرک آمرزیدن هم اختصاص به مشیئت و اراده او تعالی دارد. (یا ابن آدم لو بلغت ذنوبك عنان السماء): ای پسر آدم، اگر گناهان تو به ابر آسمان برسد، به حدی که بر هم انباشته باشد که بلندی آن به آسمان برسد و یا این که عنان السماء، ظاهر آسمان است که بالاتر از ابر در نظر باشد (ثُمَّ أَسْتَغْفِرْتَنِي) پس از آن که گناهان تو از زمین گذشت و به بلندی ابر رسید، از من آمرزش بخواهی (غَفَرْتُ لَكَ) تو را بیامرزم (یا ابن آدم) ای

آمی زاده (إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابٍ أَلَارِضِ خَطَايَا) اگر تو در حقیقت با گناهانی پر زمین به سوی من بیایی. (ثُمَّ لَقَيْتَنِي لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا) پس از آن مرگ تو در حالتی باشد که هیچ چیز را شریک من نمی دانستی و به یکتایی و آمرزگاری من عقیده داشتی (لَا تَسِيئُكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً) من با آمرزشی پر زمین به سوی تو می آیم.

از این حدیث می توان فهمید که دعا باید با حضور قلب و امیدواری و یقین اجابت همراه باشد، تا دعا به اجابت برسد. گناه نباید بر دل اثر بگذارد؛ زیرا اگر گناه بر دل نشست، همانا شرک است، و شرک قابل بخشایش نیست. اصرار و پافشاری بر گناه مایه غفلت از آمرزش و باعث روگردانی از خداست.

همه گناهان قابل آمرزش است حتی شرک اگر بعد از آن استغفار باشد. استغفار از شرک یعنی بعد از شرک طلب مغفرت کردن و آمرزش خواستن و ایمان آوردن. شرک قابل بخشایش نیست اگر تا لحظه مرگ همراه باشد. مدار اجابت دعا، حضور قلب و یقین اجابت است.

در حدیث ترمذی است، رسول الله فرمود: «أَدْعُوا اللَّهَ وَأَنْتُمْ مُوقِنُونَ بِالْأَجَابَةِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ دَعَاءَ مَنْ قَلْبٍ غَافِلٍ» دعا کنید و از خدا بخواهید در حالی که به اجابت دعا یقین دارید؛ زیرا خدا دعا را از دلی که غافل باشد نمی پذیرد. و در حدیث به روایت امام احمد و ترمذی، از رسول الله ﷺ آمده: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَدْعُو بِدُعَاءٍ إِلَّا آتَاهُ اللَّهُ مَا سَأَلَ أَوْ كَفَّ عَنْهُ مِنَ السَّوِّءِ مِثْلَهُ مَا لَمْ يَدْعُ بِائِمٍّ أَوْ قَطِيعَةٍ رَحِمَ» هر بنده ای که دعا نماید، خداوند خواسته او را می دهد. یا بدی را از او دفع می کند که دفع این بدی با حصول آن خواهش برابر است، مادامی که دعای او به گناه و یا مستلزم قطع ارحام نباشد.

در روایت حاکم: هر مسلمانی که دعایی کند و در آن دعا خواهش گنهکاری و یا قطع ارحام نباشد (یکی از سه چیز او را حاصل است) یا زود دعای او فراهم آید و به اجابت رسد، یا دعای او برای آخرت او پس انداز می شود، یا گناهی از او دفع می شود که مانند حصول مطلوب او باشد. یاران گفتند در این حال بسیار دعا کنیم. حضرت رسول الله فرمود: خدا بزرگتر است از این که از برآوردن خواسته های شما فروماند. شما هر قدر دعا کنید خدا بزرگتر است از این که نومیدتان سازد.

آدم مسکین را گمان بر این است که پر زمین هم چیزی است. زمین و هر چه بر آن است حتی در مقابل سیارات بی شمار به هیچ نمی رسد. همه گناهان آدمی در مقابل مغفرت آفریدگاری توانا و بخشایشگر چیزی نیست. پر زمین چه می تواند باشد؟

مؤلف، کتاب خود را به این حدیث که سراسر آن خواهش مغفرت از خدا و امید رحمت از دریای بیکران فضل و رحمت اوست، پایان داد. خدای توانا او را بر همین حسن ظن و گمان نیکویش بیامرزد و اعمال او را بپذیرد، و او را در زندگی بلند نام و نیک بخت و پس از وفات نیک نام و محبوب و سعادتمند و مقبول سازد.

او، امام «ابوزکریا یحیی بن شرف نووی» از دانشمندان علوم است و به خصوص در علوم دینی پیشوای عالی مقامی است. دهها کتاب در علوم دینی و فنون مختلفه دارد که همه مقبول اهل علم و بینش و مورد اعتماد دانشمندان است. وفات او به سال ششصد و هفتاد و شش هجری قمری در دمشق اتفاق افتاد.

خدایا: در این شرح کوچک و مختصر با خوشه چینی از خرمن فضل دانشمندان بزرگ که کمر همت بر خدمت احادیث پیغمبرت بسته اند، استفاده نموده ام. از درگاه پر عظمت خواهانم که مقبول درگاهت قرار گیرد، و این کمترین بندگانت را در شمار خدمتگزاران احادیث پیغمبرت به شمار آوری. از کودکی سر ذلت در برابر عظمت بر خاک مالیده ام. همه امیدم همیشه متوجه درگاه توست. خدایا به امید رحمت رو به درگاهت آورده ام، مرا نومید مفرمای، و در باقی عمر مرا توفیق ده تا همیشه زبان را به یاد تو مشغول دارم و دل را از نور رحمت درخشان و روشن گردانم و قلم را در خدمت به کتاب و سنت به کار اندازم و عاقبتم را در همه کار به خیر فرما و خودم و پدر و مادرم و فرزندان و بستگان و استادان و دوستانم و همه مسلمانان را به مغفرت و رحمت شاد کن. و هر کس آمین بگوید از دوزخش آزاد فرمای.

«آمین»

(پایان)